راه توده

Rahe Tudeh

۴۸ صفحه

دوره دوم «۱۰۴» اسفند ۱۳۷۹

نوشته‌های منتشرنشده کیانوری

حکومت جنبش را ناچار به اعمال خشونت می‌کند!

• یگانه راه پیروزی مسالمت‌آمیز بسیج هر چه بیشتر مردم است!

(ص ۲۰-۱۷)

چرا جزوه ۸۰ صفحه‌ای منتشر شد؟

۸۰ صفحه از ۱۶۰۰ صفحه پرونده قتل‌ها

ترور صیاد شیرازی و خمپاره‌پرانی در تهران از عملیات وزارت اطلاعات بود که مجاهدین خلق مسئولیت آن را پذیرفتند!

(ص ۳۰-۲۱)

امنیت ملی در گرو مشروعیت مردمی!

انتخابات دوره هشتم ریاست جمهوری، برخلاف همه دوره‌های گذشته، تنها انتخاباتی در حد برگزینی و انتخاب ریاست جمهوری برای یک دوره چهار ساله نیست. این انتخابات بدلیل شرایط ویژه‌ای که در کشور وجود دارد و خطراتی که موجودیت ایران را از داخل و خارج کشور تهدید می‌کند، انتخاباتی است که مستقیما با "امنیت عمومی مردم"، "امنیت ملی و استقلال کشور" و "سرانجام انقلاب ۵۷" و جنبش کنونی مردم برای نجات آن انقلاب از شکست قطعی پیوند یافته‌است.

امنیت مردم در خطر است، زیرا در صورت غلبه ارتجاعی‌ترین بخش حاکمیت بر سرنوشت این انتخابات، نقش کنونی قوه قضائیه جمهوری اسلامی که اکنون به نقش "فرمانداری نظامی" یک دولت نظامی شبیه‌است، به نقش شورای کودتاگران علیه جنبش مردم تبدیل شده و بازداشت‌های نوبتی به امواج دستگیری‌ها و احکام زندان به احکام اعدام تبدیل خواهد شد.

امنیت ملی در خطر است، به این دلیل بسیار روشن و تجربه شده که هر حکومتی که در برابر رای و اراده مردم بایستد و علیه آن عمل کند، برای حفظ حاکمیتی که به زور سرنیزه و با بیرون راندن مردم از صحنه سیاسی بدست می‌آورد هیچ چاره‌ای جز ادامه کشتار مردم، تصفیه‌های حکومتی و جلب حمایت قدرت خارجی نخواهد داشت و این قدرت خارجی نیز در حال حاضر جز "امریکا" نیست!

انقلاب ۵۷ در خطر رسیدن به نقطه پایان خود است، زیرا جنبش کنونی مردم ایران بر پایه آرمان‌های آن انقلاب و بعنوان میوه آن درخت تنومند شکل گرفته و می‌کوشد سنگرهای فتح شده آن انقلاب از سوی مخالفان و پشت کردگان به انقلاب را از چنگشان در آورد. بنابراین یورش به این جنبش و کودتا علیه آن، به معنای یورش به آخرین امیدها برای نجات آن انقلاب از سقوط و شکست قطعی و کودتا علیه رای و اراده مردم، یعنی کودتائی ضد انقلابی است!

تدابیر توطئه آمیز جبهه مخالفان جنبش برای تسلط بر نتیجه انتخابات آینده ریاست جمهوری و فشار سنگینی که برای بیرون راندن مردم از صحنه سیاسی کشور بر جامعه وارد می‌شود گویای اهمیت نتیجه این انتخابات برای آنان است. همچنان که تلاش نیروهای طرفدار جنبش برای نگهداشتن مردم در صحنه سیاسی و تبدیل انتخابات آینده ریاست جمهوری به رفراندوم اصلاحات بازتاب اهمیت نتیجه این انتخابات برای جنبش است. در خطر قرار گرفتن سه محور یاد شده در بالا، یعنی "امنیت عمومی مردم"، "امنیت ملی و استقلال کشور" و "سرانجام انقلاب ۵۷" همان اندازه که برای مخالفان جنبش انقلابی مردم بی‌اهمیت است، برای طرفداران جنبش‌مردم اهمیتی تاریخی و حیاتی دارد. با درک دقیق این موقعیت است، که باید آرایش سیاسی-طبقاتی موجود در جامعه و تغییر توازن نیروهای اجتماعی را بی وقفه دنبال کرد و میزان درک شخصیت‌های سیاسی، احزاب و سازمان‌های سیاسی از این شرایط و موقعیت را در موضع‌گیری‌های آنها پیرامون این انتخابات پیگیری کرد. تفاوت نمی‌کند که این احزاب و سازمان‌ها و شخصیت‌ها در حاکمیت هستند یا در خارج حاکمیت، در داخل کشور هستند و یا خارج از کشور؛ گرچه نقش و تاثیرگذاری آنها که در داخل کشور بسر می‌برند با آنها که در مهاجرت بسربرده و دستی از دور بر آتش دارند هرگز قابل مقایسه نیست! **(بقیه ص ۲)**

دلائل دستگیری‌های جدید

مقابله با کنگره اصلاح‌طلبان بیرون از حاکمیت

(ص ۴)

"صیغه" نام رمز فحشاء

(ص ۶)

"امنیت ملی" از نگاه رهبر و رئیس جمهور

(ص ۳)

ستون پنجم امریکا در ج.ا کیست؟

(ص ۳۵)

متحدان جنبش کیستند؟

(ص ۷)

www.iran-archive.com

(بقیه مقاله امنیت ملی از ص اول) انتخابات آینده ریاست جمهوری با این صف‌آرائی و با در نظرداشتن نقش عوامل خارجی و تاثیر گذار بر آن، دارای چنان اهمیتی است که پیگیری بی وقفه تحولات مربوط به آن را حتی برای یک روز نباید فراموش کرد!

این صف آرائی و تحولات تاثیر گذار برآن کدامند: مخالفان جنبش مردم که طیفی از سرمایه‌داری بزرگ تجاری، زمینداران بزرگ، مافیای غارتگر اقتصادی و کارگزاران آنها در ارگان‌های تبلیغاتی، اقتصادی، سیاسی، مذهبی و نظامی وابسته به نهاد رهبری را تشکیل می‌دهند، با تمام نیرو علیه ورود محمدخاتمی برای دور دوم ریاست جمهوری عمل می‌کنند. نگرانی آنها از پیروزی محمد خاتمی دراین انتخابات بیش از انتخابات دوره هفتم ریاست جمهوری است، زیرا اگر علیرغم همه تدابیری که با بستن مطبوعات و دستگیری‌ها و کارشکنی‌ها و توطئه‌هائی که انجام داده‌اند مردم وسیع تر از دوره هفتم در انتخابات دوره هشتم شرکت کنند و خاتمی را برگزینند با دو پیامد روبرو خواهند شد:

الف- نمایش عظیمی از هوشیاری مردم و اراده‌ای ملی برای اصلاحات، که تغییرات در ارگان‌های وابسته به نهاد رهبری را اجتناب ناپذیرتر می‌کند.

ب- شخصیتی با رای مستقیم مردم برای چهار سال دیگر در برابر آنها که همگی انتصابی‌اند و در پی حاکمیت انتصابی نیز هستند قرار خواهد گرفت. در حال حاضر "خاتمی"، برخلاف "رهبر" دارای چنین موقعیتی است!

برای جلوگیری از این دو پیامد است که آنها حتی در صورت ناچار شدن به تن دادن به حضور خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری خود را آماده تقلب در آراء انتخابات آینده می‌کنند. فشار برای برکناری تاج زاده از راس ستاد انتخابات دوره هشتم ریاست جمهوری با همین انگیزه صورت می‌گیرد. آنها می‌کوشند با این تقلب، حداقل رای خاتمی را کمتر از دوره هفتم شمارش کرده و موقعیت او را در افکار عمومی تضعیف شده تبلیغ کنند و برخورد با وی را در دوره دوم ریاست جمهوری علنی‌تر و خشن تر از دوره هفتم سازمان داده و زمینه برکناری او را از هم اکنون فراهم سازند! تبدیل این انتخابات به رفراندوم اصلاحات، تنها موضع ریاست جمهوری را تقویت نمی‌کند، بلکه موجب تقویت قوه مقننه نیز خواهد شد و مجلس ششم نیز خواهد توانست آن لوایح اقتصادی را در دستور کار خود قرار دهد که پایگاه‌های اقتصادی مخالفان اصلاحات را هدف قرار می‌دهد و این اساسی‌ترین و مهم‌ترین گام در راه اصلاحات است. واکنش نسبت به چند مصوبه اخیر مجلس درجریان بررسی بودجه دولت نشان داد که بیم و هراس واقعی از اصلاحات در کجا نهفته است! این لوایح بودجه برخی ارگان‌های وابسته به نهاد رهبری را زیر علامت سئوال قرار داد. ورود مستقیم آیت‌الله واعظطبسی به صحنه و به نمایندگی از زمینداران بزرگ و در مخالفت با مصوبه مجلس در باره بازگرداندن زمین‌های غصبی آستانقدس به کشاورزان نمونه‌ایست که قطعا باید بخاطر سپرد!

با کمال تاسف در دوران اولیه آزادی نسبی مطبوعات طی چهار سال گذشته، به این امر بسیار مهم آنگونه که باید توجه نشد و چهره دیگر عالیجنابان، که چهره اقتصادی آنها بود در حاشیه افشاگری‌های سیاسی- جنائی قرار گرفت!

خطر خارجی- همزمان با توطئه‌های جبهه مخالفان جنبش در داخل کشور، که بی شک عوامل آشکار و پنهان امریکا و انگلیس در آن نقش دارند، در خارج از کشور و بویژه از سوی امریکا توطئه دخالت نظامی در امور داخلی ایران در تدارک است. بمباران ناگهانی عراق و زمینه‌هائی که برای حضور نظامی سازمان ملل و ناتو در افغانستان بسرعت فراهم می‌شود، روی دیگر زمینه چینی برای دخالت نظامی در امور داخلی ایران است. حزب توده‌ایران زیر بار این ساده لوحی نرفته و هرگز نخواهد رفت که امریکا از یک جنبش ملی، از یک حکومت ملی و از اصلاحاتی که خواهان بازگشت به آرمان‌های اولیه انقلاب ۵۷ در ایران باشد دفاع خواهد کرد. نه تنها دفاع نخواهد کرد بلکه علیه آن بی وقفه توطئه نیز کرده و خواهد کرد. آنچه که مخالفان جنبش کرده و می‌کنند- بی اعتناء به شعارهائی که می‌دهند و عوام فریبی‌هائی که می‌کنند- همسوئی کامل با امریکا علیه جنبش مردم است. تلاش برای خارج کردن مردم از صحنه سیاسی کشور و تشکیل حکومتی فاقد مشروعیت مردمی که نه حافظ امنیت، بلکه علیه امنیت ملی واستقلال کشور بوده و راه توطئه‌های نظامی امریکا را هموار خواهد کرد، آشکارترین نمونه است.

این همسوئی را در برخورد یکسان و همنوائی حیرت آور مخالفان جنبش در داخل کشور و سلطنت خواهان در خارج از کشور باید دید، یکی زیر چتر حمایت دولت امریکا و با شعار دفاع از دمکراسی آن را دنبال می‌کند و دیگری در داخل کشور و زیر پرچم باصطلاح مخالفت با امریکا و دفاع از ارزش‌ها! مصاحبه مرتضی نبوی، مدیر مسئول روزنامه رسالت با روزنامه الحیات و مصاحبه مطبوعاتی رضا پهلوی در کلوپ مطبوعات وزارت خارجه امریکا بی نیاز از هر نوع توضیحی در این زمینه‌است.

بدین ترتیب، جبهه مخالفان تحولات در داخل کشور، با تلاش برای خارج ساختن مردم از صحنه انتخابات و یا کوشش برای بیرون کشیدن یک رئیس جمهور انتصابی از صندوق‌های شورای نگهبان عملا در خدمت به توطئه‌های امریکا برای دخالت مستقیم سیاسی و حتی نظامی در امور داخلی کشور قرار دارد و در جهت خواست و سیاست سلطنت خواهان عمل می‌کند. برای آنها هرگز این احتمال منتفی نیست که دو سرمایه‌داری خارج (اپوزیسیون) و داخل (در حاکمیت) با هم بر سر تقسیم قدرت اقتصادی و سیاسی به تفاهم برسند، زیرا بین حاج برخوردارها، خیامی‌ها، هژبریزدانی‌ها، هوشنگ انصاری‌ها با حاج حبیب الله عسگراولادی‌ها، حاج‌امانی‌ها، واعظ طبسی‌ها و دیگرانی که درحاکمیت هستند اختلاف بنیادین و طبقاتی وجود ندارد. اگر اختلافی باشد بر سر انقلاب ۵۷ و جنبش کنونی برای بازگشت به آرمان‌های آنست که ارتجاع و سرمایه‌داری تجاری حاکم نیز مانند سرمایه‌داری اپوزیسیون مخالف جدی هر دو آنهاست.

جلب حمایت امریکا، به چنان رقابتی در میان مخالفان سرسخت جنبش در حاکمیت و دو بخش متزلزل این جبهه و جبهه دوم خرداد تبدیل شده، که طرح "اعتدال" سایروس ونس، وزیر خارجه اسبق امریکا نیز بصورت همزمان پیگیری می‌شود. (به صفحه آخر همین شماره راه‌توده مراجعه کنید)

بنابراین، در تدارک انتخابات ریاست جمهوری دوره هشتم جبهه طرفدار جنبش مردم و طرفدار اصلاحات انقلابی در دو جبهه "داخل" و "خارج" کشور مبارزه‌ای دشوار را پیش رو دارد. در این مبارزه برنده‌ترین سلاح برای مقابله با توطئه‌ها، در درجه نخست ناچار ساختن جبهه مخالف جنبش به تن دادن به حضور محمدخاتمی درانتخابات و حمایت یکپارچه مردم از اوست، که این دو هدف نیز بدست نمی‌آید مگر با بسیج مردم و شرکت وسیع در انتخابات ریاست جمهوری! این یگانه سلاحی است که نه تنها قادر به تحمیل عقب نشینی به مخالفان جنبش است، بلکه مشروعیت و امنیت ملی را در برابر تجاوزات خارجی نیز فراهم می‌آورد.

رضا پهلوی در مصاحبه در کلوپ مطبوعات وزارت خارجه‌امریکا:

«خاتمی در وفا به قول‌های خود ناکام مانده‌است. امروز رژیم می‌کوشد به هر نحوی خاتمی را به مردم تحمیل کند. ما خواهان یک همه‌پرسی برای تاسیس یک رژیم دمکراتیک و لائیک هستیم.»

مرتضی نبوی، مدیرمسئول روزنامه رسالت در مصاحبه با الحیات:

«ما در انتخابات ریاست جمهوری آینده از خاتمی حمایت نمی‌کنیم. خاتمی در دوران ریاست جمهوری خود نتوانست به بسیاری از وعده‌های خود عمل کند!» (صفحات ۵ و ۱۱ را بخوانید)

www.iran-archive.com

"امنیت ملی"

همایش امنیت عمومی و وحدت ملی با حضور محمدخاتمی و اعضای شورای تامین استان‌های سراسر کشور روز ۲۴ بهمن در وزارت کشور تشکیل شد. در این همایش محمدخاتمی نقطه نظرات خویش را پیرامون امنیت ملی مطرح کرد. روز ۲۵ بهمن شرکت‌کنندگان در این همایش به دیدار رهبر رفتند و او نیز نقطه نظرات خود را، در همین ارتباط با آنها در میان گذاشت.در سخنان محمدخاتمی اشاره‌هائی مستقیم به نظرات و سخنرانی‌های تحریک آمیز روحانیونی نظیر مصباح یزدی در تحریک به ترور و قتل و امنیت قضائی این روحانیون از یکسو و نقش قوه قضائیه بعنوان حامی این جریان از سوی دیگر وجود داشت. در نظرات "رهبر" حمایت از قوه قضائیه، بعنوان تامین‌کننده امنیت ملی محور بود. این دو سخنرانی، جدا از اشارات آشکاری که به مسائل حاد روز در آنها وجود داشت، در واقع دو دیدگاه نسبت به امنیت ملی در کشور است، که در جریان کنش و واکنش‌های سنگینی در جامعه پیش برده می‌شود و از این نظر ضرورت دارد ریشه‌های بنیادین این نظرات و نه اشاراتی که در آنها نسبت به مسائل روز وجود داشت، با دقت مورد توجه قرار گیرد.

رهبر جمهوری اسلامی، که ارکان شناخته شده امنیتی، یعنی نیروی انتظامی و قوه قضائیه مستقیما زیر نظر او قرار دارند و بر وزارت اطلاعات و امنیت نیز نظارت همه جانبه دارد، پایه‌های تئوری خویش برای امنیت ملی را اینگونه تشریح کرد: «بیکاری، اعتیاد، دخالت‌ها و تحریکات دشمن خارجی و عوامل داخلی او، سیاست‌بازی‌های جاه‌طلبانه و غیر مسئولانه و درگیری‌های سیاسی جناح‌ها و گروه‌ها از جمله عوارض ایجاد ناامنی است امنیت را نمی‌توان با حرف به وجود آورد، غفلت زمینه ساز ایجاد و رشد عوامل ناامنی است، همچنان که قاطع نبودن و تردید و تزلزل در برخورد با عوامل ناامنی، می‌تواند تشویق‌کننده این گونه عوامل باشد . در مجامع دولتی و بلندگوهای تبلیغاتی امریکا و برخی دیگر کشورها، به صراحت از تغییر قانون اساسی و براندازی آرام نظام اسلامی سخن گفته می‌شود. دستگاه‌های بوجود آورنده امنیت ملی باید جلوی تضعیف دستگاه‌های مختلف را بگیرند. در ماه‌های قبل به دستگاه‌هائی نظیر نیروی انتظامی و وزارت اطلاعات حمله تبلیغاتی می‌کردند و حالا قوه قضائیه این قدر مورد هجوم و حمله قرار می‌گیرد.»

رئیس جمهور، در همین ارتباط، پایه‌های نظری مورد نظر خود برای امنیت ملی را اینگونه تشریح کرد:

«باید نگران آن بود که روزی دست‌های پلیدی که برای مایوس کردن مردم در کار است کارگر بیفتد و مردم از صحنه خارج شوند. در چنین وضعی برای حفظ کشور هیچ نیروی نظامی، امنیتی و قضائی توانا نخواهد بود امنیت بنیادی و حقیقی آن است که تنوع اختلافات طبیعی موجود در جامعه را بپذیریم و حتی برای بروز و ظهور گرایش‌ها و بینش‌ها میدان بدهیم قانون باید با در نظر گرفتن واقعیت‌های اجتماعی تدوین و تنظیم شده و مردم خود را در تاسیس آن حاضر و ناظر بدانند. اگر این نگرش امنیتی را به کار گرفتیم که یک نوع تفکر و روش به هر قیمت بر جامعه تحمیل شود، جامعه آن را پس خواهد زد. این نگرش برای جستجوی عوامل ناامنی و مشکلات متوسل به تئوری پردازی‌های توهم آمیز می‌شود، به جای شناخت دشمن واقعی، دشمن وهمی ایجاد می‌کند و برای توجیه عملکرد خود تئوری‌های توهم انگیز را بزرگ جلوه می‌دهد. تداوم این روش روزی را خواهد رساند که جامعه جز با تغییر سیستم حکومتی و نظام حاکم به آرامش نسبی دست نمی‌یابد.»

هم در سخنان رهبر و هم در سخنان ریاست جمهوری خطر فروپاشی نظام مطرح است. حتی در سخنرانی رهبر مستقیما به فشارهائی اشاره می‌شود که از خارج (امریکا) برای تغییر نظام وارد می‌شود. این اشارات باید به آن اظهارنظرهای اخیر فرزند محمدرضا شاه در کلوپ مطبوعات وزارت خارجه امریکا متکی باشد که رفراندوم سیستم حکومتی را مطرح کرده‌است! بنابراین، دو دیدگاه، با یک بیم و نگرانی برای دفاع از نظام جمهوری اسلامی محورهای مشخصی را به شرح زیر دنبال می‌کنند:

رهبر: دفاع از عملکرد کنونی قوه قضائیه، برخورد قاطع و بی‌تزلزل با عوامل ناامنی (که ظاهرا قوه قضائیه سرگرم آنست)، مخالفت با درگیری‌های سیاسی و جناحی، عمل بجای حرف و نظر و دفاع از نیروی انتظامی، قوه قضائیه و دستگاه امنیتی.

رئیس جمهور: مقابله با توطئه خارج کردن مردم از صحنه، پذیرش تنوع و اختلاف نظرات و تشویق به طرح دیدگاه‌ها، خودداری از تحمیل یک نظر و فکر به جامعه، مقابله با قانون شکنانی که حمایت قانونی می‌شوند و مصونیت قضائی دارند، پرهیز از نظریه‌پردازی متکی به توهم توطئه، منطبق ساختن قانون با خواست‌های مردم و قبول این واقعیت که اگر مردم از صحنه خارج شوند هیچ نیروی امنیتی، انتظامی، نظامی و قضائی قادر به حفظ امنیت ملی نخواهد بود و مردم نیز برای دست یابی به امنیت، به چیزی کمتر از تغییر سیستم حکومتی تن نخواهند داد.

آنچه که رهبر می‌گوید، تقریبا طی ۱۰ سالی که خود سکاندار بسیاری از ارکان جمهوری اسلامی بوده به اجرا گذاشته شده و دنبال شده‌است. حاصل این نگرش همان فقر، تبعیض، اعتیاد، فحشاء، غارت، جنایت حکومتی و انواع پدیده‌های ناشی از بحران عمومی است که مردم برای نفی آن در دوم خرداد ۷۶ پای صندوق‌های رای رفتند و با انتخاب محمد خاتمی و دیدگاه‌های او آن را نفی کردند. بنابراین، اگر این دیدگاه، در تمام سال‌های گذشته حافظ امنیت عمومی و امنیت ملی کشور بوده‌است، چرا امروز باید نگران این دو امنیت بود؟ حاصل این دیدگاه، که با قاطعیت در بگیر و ببند و تحمیل سانسور و اختناق به جامعه خلاصه شده، همان فاجعه امنیتی آلوده به فساد و جنایت و ارتباط با اسرائیل و امریکا در وزارت اطلاعات و امنیت است که در جریان افشای قتل‌های زنجیره‌ای گوشه‌هائی از آن از عمق به سطح آمد. حاصل این دیدگاه چنان ناامنی و نارضائی‌است که فرزند محمدرضا شاه متکی به آن خواهان رفراندومی شده است که امریکا از آن حمایت خواهد کرد. همانگونه حاصل بستن مطبوعات و برقراری سانسور و قاطعیت مورد نظر ایشان نیز همان کاربردی است که رادیوهای فارسی زبان خارج از کشور در جامعه پیدا کرده‌اند. کاربردی در حد توان تحریک مردم به راه‌پیمائی به سود بازگشت سلطنت به ایران! بنابر همین دلائل اندک، اما واضح و مستند، آنچه که باید به آزمایش گذاشته شود، نه دیدگاهی است که دو دهه در جمهوری اسلامی پیگیری شده و انقلاب ۵۷ را به مرزهای شکست قطعی و نابودی کشانده و هدف آن یورش به جنبش کنونی و بستن قطعی این دفتر است، بلکه دیدگاه دوم است که مردم را در صحنه نگاه می‌دارد، همت ملی را برای دفاع از استقلال کشور تضمین می‌کند و دخالت خارجی در امور داخلی کشور را دشوار و حتی ناممکن می‌سازد، دست عوامل بربادهنده استقلال کشور را می‌بندد، توطئه‌گران را افشاء و منزوی می‌کند، دستگاه‌های امنیت‌ساز و حافظ امنیت عمومی و ملی کشور را از وجود مشتی اوباش و جنایتکار حرفه‌ای پاک می‌کند، نیروی انتظامی را به حافظ واقعی نظم تبدیل می‌کند و حلقه بندگی لباس شخصی‌ها را از گوش آنها بیرون می‌آورد، دادگستری را به مرکز ستاندن داد مردم از بیدادگران تبدیل می‌کند و در نهایت خود از شکست قطعی انقلاب ۵۷ و بسته شدن دفتر آن جلوگیری می‌کند.

حزب توده‌ایران، که مانند همه مردم ایران ناظر نتایج نزدیک به ۶ دهه امنیت پلیسی در جامعه ایران بوده و باتوم، داغ، درفش و گلوله این نوع امنیت‌ها را در دفتر مبارزات خود در این ۶ دهه ثبت دارد، از امنیت دوم حمایت می‌کند و استقلال کشور، پیشرفت جامعه و مقابله با توطئه‌های داخلی و خارجی را در گروه این نوع امنیت می‌داند!

www.iran-archive.com

مقابله حکومتی با کنگره اصلاح طلبان خارج از حکومت!

در ایران تدارک برپائی کنگره اصلاح طلبان خارج از حاکمیت جریان دارد و کوشش بسیار می‌شود تا این کنگره پیش از برگزاری انتخابات آینده ریاست جمهوری تشکیل شود. تا آنجا که اطلاع وجود دارد، بسیاری از نیروها و تشکل‌های خارج از حاکمیت طرفدار اصلاحات در عین حال که نگران موقعیت مهندس‌عزت‌الله سحابی، از چهره‌های شناخته شده ملی–مذهبی ایران در زندان هستند، بر عزم خود برای برپایی این کنگره پای می‌فشارند. موج دستگیری‌های اخیر، که با توطئه محاکمه شرکت‌کنندگان کنفرانس برلن آغاز شد، هدف نهائی خود را جلوگیری از برپائی این کنگره تعیین کرده‌است و بازداشت حجت‌الاسلام اشکوری، مهندس سحابی، هدا صابر، علی افشاری (از رهبران دفتر تحکیم وحدت) و فراهم ساختن مقدمات بازداشت "تقی رحمانی" (از نویسندگان نواندیش مذهبی) با همین هدف صورت گرفته‌است. در همین محافل گفته می‌شود، که تیم‌های بازجوئی و اعتراف‌گیری در زندان، محور عملیات خود را تخریب چهره‌های شناخته شده ملی و ملی–مذهبی قرار داده‌اند. در ادامه همین توطئه، تاکنون آقایان معین‌فر و ورجاوند نیز به دادگاه احضار شده و ضمن پرونده‌ای که برای آنها گشوده شده، تلویحا تهدید به بازداشت، در صورت ادامه فعالیت‌های تشکیلاتی شده‌اند.

تا آنجا که گفته می‌شود، بسیاری از فعالان و چهره‌های سیاسی دگراندیش نیز برای شرکت در این کنگره در نظر گرفته شده‌اند و تا پیش از دستگیری‌های اخیر قرار بر این بوده‌است که دکتر یدالله سحابی (پدر مهندس سحابی) این کنگره را افتتاح کند!

این کنگره که در واقع سرآغاز یک منشور ملی برای اتحاد نیروهای طرفدار اصلاحات و پیشرفت در ایران خواهد شد، قرار بود در فروردین ماه گذشته و پس از انتخابات ششمین دوره مجلس تشکیل شود و حجت‌الاسلام اشکوری در مصاحبه‌ای که در اسفند ماه سال ۷۸ از او در مطبوعات داخل کشور منتشر شد ضرورت برپائی این کنگره و اتحاد عمل همه نیروهای ملی و ملی–مذهبی خارج از حاکمیت را یادآور شده بود. وی در همین مصاحبه، تشکیل این اجلاس را در فروردین ماه ۷۹ و پس از انتخابات مجلس پیش‌بینی کرده بود. توطئه‌ای که براساس جنجال در کنفرانس برلن سازمان داده شد، از جمله با هدف دستگیری نیروهای ملی و ملی–مذهبی، بستن مطبوعاتی که نقطه نظرات این نیروها را مطرح می‌کردند و جلوگیری از برپائی همین کنگره بود. (گزیده‌ای از آن مصاحبه حجت‌الاسلام اشکوری در راه‌توده اسفندماه سال ۷۸ منتشر شد و در گفتگوهای راه‌توده با رادیو "صدای ایران" که در ارتباط با ماجرا آفرینی در کنفرانس برلن نیز این مصاحبه و اطلاعات دیگری در باره تلاش نیروهای خارج از حاکمیت طرفدار اصلاحات تشریح شد. این گفتگو در شماره ۱۰۱ راه‌توده منتشر شده‌است.)

برخی اظهارات حکایت از آن دارد، که عزت‌الله سحابی برای سخنگوئی و یا هماهنگ‌کننده این کنگره و نیروهای شرکت‌کننده در آن از شانس بالائی برخوردار بوده و تقریبا تمام نیروها، گروه‌ها و سازمان‌های طرفدار اصلاحات در خارج از حاکمیت با این امر موافق بوده‌اند. سابقه مبارزات طولانی او در زمان شاه، که از او چهره‌ای شاخص ملی–مذهبی در زندان‌های شاه ساخته بود، حضور وی با تائید آیت‌الله خمینی در شورای انقلاب، شرکت وی در کابینه مهندس بازرگان و سرپرستی سازمان برنامه و سپس مخالفت مستمر و پیگیر او با برنامه "تعدیل اقتصادی" هاشمی رفسنجانی و ارائه راه‌حل‌هائی برای اقتصاد بحران زده ایران که با مخالفت بسیار جدی سران بازار و سرمایه‌داری تجاری همراه بود، همگی عزت‌الله سحابی را از موقعیتی در خور این مسئولیت برخوردار کرده بود. بویژه آنکه بسیاری از روحانیون غیر حکومتی و مخالف ارتجاع مذهبی–بازاری نسبت به وی متمایل بوده و به وی اعتماد دینی–سیاسی دارند. این موقعیت ویژه را، سابقه طولانی مبارزاتی دکتر یدالله سحابی (پدر عزت‌الله سحابی) که سمت استادی برای بسیاری از روحانیون و ملی–مذهبی‌ها دارد تکمیل می‌کند. این موقعیت چنان است که وی سال گذشته، نامه سرگشاده‌ای به رهبر کنونی جمهوری اسلامی نوشته و به وی توصیه کرده در برابر اصلاحات قرار نگیرد و از محمدخاتمی و نظرات اصلاحی او حمایت کند. از جمله دلائل شتاب برای دستگیری او و تلاش بسیار برای در هم شکستن وی در زندان همین نکات بوده‌است. طراحان دستگیری و شکنجه او، که به شیوه و رهبری "حسین شریعتمداری" با وی گفتگو می‌کنند و مقدمات "هویت دو" را فراهم می‌سازند، هدفشان نفی دیگر شخصیت‌های ملی و ملی–مذهبی ایران از زبان عزت‌الله سحابی ایجاد آشفتگی در صفوف نیروها و سازمان‌هائی است که خود را برای کنگره اصلاح طلبان خارج از حاکمیت آماده می‌کنند. دلائل دستگیری دیگر چهره‌های ملی و ملی–مذهبی در ماه‌های اخیر نیز همین نکته و برای رسیدن به همین هدف بوده‌است. بصورت همزمان، علی افشاری از سخنگویان دفتر تحکیم وحدت را نیز برای گرفتن اعترافاتی از او در همین رابطه دستگیر کرده‌اند.

علیرغم همه کارشکنی‌های حکومتی، به نظر می‌رسد که اتحاد نیروهای طرفدار اصلاحات، بی‌اعتناء به تنگناهائی که بصورت توطئه ایجاد می‌شود سرانجام عملی خواهد شد. این اتحادی است که از ابتدای پیروزی انقلاب، حزب توده ایران مبلغ و طرفدار آن بود و بی‌وقفه بر ضرورت آن پای فشرد. طی دو دهه گذشته، تجربه به همه نیروهای طرفدار تحولات در مراحل مختلف جنبش اجتماعی نشان داده است که گریزی از این اتحاد نیست و برای پیشبرد جنبش باید از باقی ماندن در دلگیری‌ها، اختلافات و گلایه‌های گذشته فاصله گرفت و هرچه سریعتر جبهه تحولات را بوجود آورد. آشکارا دیده می‌شود، که اکنون در طیف حکومتی طرفدار اصلاحات نیز این ضرورت درک شده و برای نخستین بار اتحادی در وسعت نیروهای داخل و خارج حاکمیت بصورت عملی ممکن شده‌است. کارشکنی‌های جبهه متحد ارتجاع–بازار را برای جلوگیری از شکل‌گیری اتحاد نیروهای طرفدار جنبش و اصلاحات را باید خنثی کرد و گام‌های عملی را در اینسو برداشت! امید بسیار می‌رود که این کنگره و اتحاد تا انتخابات ریاست جمهوری دوره هشتم شکل گرفته و بتواند تاثیر مستقیم روی این انتخابات بگذارد. تردید نیست که حضور متحد این نیروها در صحنه سیاسی کشور می‌تواند تاثیر انکار ناپذیری بر بسیج مردم برای شرکت در این انتخابات که در حکم رفراندوم اصلاحات است بگذارد. وحشت جبهه مخالف تحولات و یورش شتابزده برای دستگیری چهره‌های شناخته شده ملی و ملی–مذهبی خود بهترین دلیل در نقشی است که اتحاد این نیروها می‌تواند در تحولات ایران ایفاء کند! ما امیدواریم، علیرغم همه دستگیری‌ها و فشارهای وارده، این کنگره نه تنها برگزار شود، بلکه منتخبین خود را از میان کسانی نیز برگزیند که به جرم طرفداری از چنین اتحادی و یا حمایت و همسوئی فکری با آن زندانی شده‌اند. فضای تنگی که برای اصلاحات بوجود

www.iran-archive.com

آورده‌اند، تنها با اتحاد نیروهای طرفدار جنبش و تحولات در درون و بیرون حاکمیت ممکن و گشودنی و بسیج مردم نیز از این طریق ممکن است.

دو مصاحبه!

مرتضی نبوی– محمدرضا شالگونی

مرتضی نبوی، مدیر مسئول روزنامه "رسالت" و عضو هیات رئیسه مجلس پنجم در مصاحبه‌ای با روزنامه "الحیات" گفت: «در انتخابات ریاست جمهوری آینده ما از خاتمی حمایت نخواهیم کرد. خاتمی در دوران ریاست جمهوری خود نتوانست به بسیاری از وعده‌های خود عمل کند.»

مرتضی نبوی شانه به شانه "محمدرضا باهنر" از رهبران گروه‌های همسو با موتلفه اسلامی است و پس از کنار گذاشته شدن آیت‌الله آذری، از سوی روحانیت مبارز تهران و موتلفه اسلامی جانشین آیت‌الله آذری قمی در بنیاد رسالت شد، وی در این مصاحبه به همان دست‌آورد جبهه مخالفان جنبش و اصلاحات اشاره می‌کند که طی چهار سال گذشته با ترورها، آدم ربائی‌ها، حمله به خوابگاه دانشجویان، زندانی‌کردن روزنامه‌نگاران و بستن مطبوعات و انواع توطئه‌ها علیه محمدخاتمی و اصلاحات مانع تحقق برنامه‌های محمدخاتمی شده‌است و بقول محمدخاتمی در سخنرانی اخیرش در وزارت کشور « هر ۹ روز، یک بحران برای دولت بوجود آوردند!»

در بخش دیگری از این مصاحبه، مرتضی نبوی نقطه نظرات قابل توجه دیگری را نیز مطرح می‌کند. او در باره حمایت احزاب و سازمان‌های میهن دوست از اصلاحات انقلابی، جنبش مردم و مبارزه با غارتگری سرمایه‌داری تجاری، زمینداران بزرگ و مافیای مالی–جنائی مورد حمایت بنیاد رسالت می‌گوید:

«گروهی در صف جبهه دوم خرداد رخنه کرده‌اند که زیر پوشش ملی–مذهبی خود را پنهان ساخته‌اند. این گروه با کل نظام جمهوری اسلامی مخالف است. در میان این گروه اعضای حزب سابق توده نیز وجود دارند. همه آنها که با نظام مخالفند از جبهه دوم خرداد حمایت می‌کنند و از این جبهه مانند "اسب تراوا" استفاده می‌کنند تا به هدف خود که سرنگونی نظام است دست یابند.»

مرتضی نبوی حاکمیت رسالت–موتلفه را عین نظام جمهوری اسلامی می‌داند و به همین دلیل نیز سرنگونی این باند و پائین کشیدن آن از قدرت را سرنگونی جمهوری اسلامی معرفی می‌کند. شاید مقاومت این باند در برابر اصلاحات و جنبش مردم برای بازگشت به آرمان‌های اولیه انقلاب ۵۷ کار را بدانجا بکشاند که به گفته محمد خاتمی در سخنرانی اخیرش در وزارت کشور «مردم دیگر جز با تغییر سیاسی در کشور احساس امنیت نکنند!»، اما آنچه اکنون جبهه دوم خرداد دنبال می‌کند سرنگونی نیست. نه تنها چنین نیست، بلکه نیروهائی در کسوت روحانیت در این جبهه وجود دارند، که اتفاقا بیش از آقای مرتضی نبوی نگران سرنگونی جمهوری اسلامی و آینده روحانیت شیعه در ایران هستند.

آن ادعائی که مرتضی نبوی در باره توده‌ای‌ها می‌کند نیز اگر مبتنی بر این واقعیت باشد که حزب توده ایران و توده‌ای‌ها از جنبش مردم و اصلاحات انقلابی حمایت می‌کنند، مورد تائید تام و تمام است و معتبرترین سند این حمایت نیز مطالبی است که چه پیش و چه بعد از انتخاب دوره هفتم و به پیروزی رسیدن محمدخاتمی در این انتخابات در "راه‌توده" منتشر شده‌است. بنابراین، مواضع پنهان و ناآشکاری را آقای نبوی در مصاحبه با الحیات فاش نکرده‌است. اگر هم ایشان در مخالفت با پشتیبانی توده‌ای‌ها از جنبش و اصلاحات و محمدخاتمی این جمله را به قصد پرونده‌سازی بر زبان آورده باشد، باز هم از عملی نو سخن نگفته و حرف جدیدی نزده است. رهبران موتلفه اسلامی از ابتدای پیروزی انقلاب و در مخالفت با آرمان‌های انقلاب و تثبیت دستآوردهای آن همین خط را دنبال می‌کردند. آنها نه تنها این خط را دنبال کردند، بلکه در همکاری مستقیم با انگلستان برای حزب توده ایران پرونده ساختند و یورش به آن را سازمان دادند. حزب توده‌ایران نه در جریان انقلاب، نه در ابتدای پیروزی انقلاب و تاسیس جمهوری اسلامی و نه در جنبش کنونی اهل "رخنه" نبوده‌است. کسی که می‌خواهد "رخنه" کند حرف دیگری می‌زند و کار دیگری می‌کند. نظیر همان روشی که رهبران موتلفه اسلامی از ابتدای پیروزی انقلاب تاکنون داشته‌اند: پشت نقاب انقلاب و ارزش‌ها پنهان می‌شوند، علیه انقلاب و ارزش‌های انقلابی عمل می‌کنند. در حالیکه توده‌ای‌ها از همان ابتدا تکلیف خودشان را با انقلاب و دهها و دهها حادثه پس از پیروزی انقلاب روشن کرده و با صراحت نظرات خود را بیان کردند. با ادامه جنگ مخالفت کردند، با سپرده شدن تجارت بدست بخش خصوصی مخالفت کردند، با واگذاری زمین به کشاورزان موافق بودند، به قانون اساسی، با شرط حذف ولایت فقیه از آن در بازنگری این قانون رای دادند و امروز نیز به استناد آنچه که با صراحت کامل در راه‌توده منتشر می‌شود از جنبش مردم حمایت می‌کنند، علیرغم جنجال وسیع تحریم انتخابات ریاست جمهوری، همگان را به شرکت در این انتخابات دعوت کردند و در تمام سال‌های گذشته نیز یکی از گردان‌های افشای توطئه‌ها و از جمله نیروهائی بوده‌اند که در کنار مردم از ریاست جمهوری منتخب مردم حمایت کرده‌اند.

شالگونیــ همزمان با مصاحبه مرتضی نبوی با الحیات، آقای محمدرضا شالگونی از رهبران و تئوریسین‌های سازمان راه کارگر هم با یک رادیوی محلی در کشور سوئد مصاحبه‌ای خواندنی کرده‌است. این مصاحبه با رادیوئی بنام "پیک" در شهر "یوتبوری" سوئد انجام شده است. فارسی این مصاحبه به روانی فارسی مرتضی نبوی نیست، اما توده‌ای ستیز و راه‌توده ستیزی ایشان، در نهایت امر مشابه همان ادعاهائی است که مرتضی نبوی طرح کرده‌است! این بخش از مصاحبه آقای شالگونی را که از روی نوار پیاده شده و برای ما فرستاده شده بخوانید:

« راه‌توده تا آنجا که ما اطلاع داشتیم، به نظرم به نحوی از انحاء با سیستم اطلاعاتی جمهوری اسلامی یا همراه بود یا لااقل همچنان در خط همان آقای کیانوری بود و هستش. اون طبعا یک جریان بسیار باصطلاح مضریه، بسیار آشفته‌است و احتمالا ارتباطاتی هم داشتند. ما فکر می‌کنیم که مثلا در بعضی از حرکت‌های بعضی از جریان‌ها یک چیزهای مشکوکی دیده می‌شود و نشانه‌های سوء ظن آور آشکار وجود دارد. در مورد راه‌توده و از لحاظ خطی که صد در صد ما مخالفیم با چنین خطی، همون خط خیانتی بود که حزب توده به رهبری آقای کیانوری سازمان داد، اونو داره دنبال می‌کند. او همون جمهوری اسلامی میشه که هست دیگه، یک کسی این ور یک کسی اون ور. مثلا آقای خاتمی و سعید حجاریان که مثلا با این جون جونیه این باشه، اون یکی ها مثلا نباشن. اگر همینو می‌خواهید که برید بپیوندید به حکومت دیگه!»

www.iran-archive.com

زیرپوست شهر

"صیغه"

نام رمز فحشاء در قم!

فحشاء پوستی است بر استخوان باقی‌مانده از پیکر غارت شده مردم ایران. پیکری که گوشت آن را مافیای اقتصادی بلعیده‌است. در دارالتادیب‌ها، دخترانی یافت می‌شوند که به زحمت ۱۲ سال دارند و از ۷، ۸ سالگی در شبکه توزیع مواد مخدر و فحشاء اسیر بوده‌اند. خیلی از آنها شناسنامه ندارند و چیزی از مدرسه و تحصیل نمی‌دانند. خیلی از آنها دخترانی‌هستند که مادرشان ایرانی و پدرشان افغانی و عراقی بوده‌اند. طبق قانون به فرزندان مردی که تابعیت ایران را نداشته باشد شناسنامه نمی‌دهند! در دفاتر دارالتادیب‌ها آنها را بعنوان دختران خیابانی ثبت کرده‌اند. وقتی فیلم دختری با کفش کتانی به یکی از پر فروش‌ترین فیلم‌های این چند سال تبدیل شد، زیاد تعجب‌آور نبود. هنرپیشه آن فیلم از خانه گریخته و پس از پرسه‌ای چند روزه در شهر به خانه بازگشت. وقتی به خانه بازگشت دیگر آن دختر نوجوان ۱۵ ساله و چشم و گوش بسته‌ای نبود که در گذشته بود. برای هر یکساعت، یک سال پیر شده بود!

این آمار، برای آنها که در جستجوی چاره‌ای برای کنترل فحشاء هستند بسیار آشناست: ۴۰ درصد دختران باصطلاح خیابانی شب‌های اول فرار را یا در مقبره آیت‌الله خمینی می‌گذرانند و یا در خانه دلالان فحشاء. اغلب آنها فراریان شهرهای دیگر هستند که به تهران می‌رسند و اگر در همان ترمینال تهران به دام دلالال‌هائی نیفتند که در آنجا و در پی شکار پرسه می‌زنند، برای چند شب در مقبره آیت‌الله خمینی می‌خوابند. فقط چند شب، اگر بیش از یک هفته در آنجا بخوابند شناسائی شده و دستگیر می‌شوند. دلالال‌ها در اطراف مقبره و در پی همین دختران می‌گردند! از دو سال پیش، یک دارالتادیب برای این دختران راه‌انداخته‌اند. نام این مرکز "ریحانه" است و در کرج واقع شده. دختران جوانی که در این مرکز جمعشان کرده‌اند، اگر بعد از مدتی دیوانه نشده باشند و خودکشی نکرده باشند از مرکز ریحانه بارها گریخته‌اند، گرچه بعدها بار دیگر دستگیر و باز گردانده شده باشند. سیستم تربیتی و اداره این مرکز، همان سیستمی است که در زندان‌ها و برای تواب سازی بکار می‌برند. تعدادی از زنانی که در این مرکز کار می‌کنند قبلا در زندان‌ها کار می‌کرده‌اند و بقیه آنها زنانی هستند که در مراسم مذهبی زنانه نظیر اعیاد و یا وفات، مولودی، ختم انعام، سفره‌های نذری و به خانه‌های مردم می‌روند. این زنان به "خانم‌جلسه‌ای" مشهورند. بعضی از آنها قرآن می‌خوانند و موعظه هم می‌کنند و اغلب در پایان مراسمی که در آن شرکت می‌کنند کیسه‌ای پلاستیکی را در جمع می‌چرخانند و باصطلاح برای دختران دم بخت و بی‌بضاعت "صدقه" جمع می‌کنند. این زنان می‌گویند کیسه‌ها را به مرکز "ریحانه" می‌برند، اما معلوم نیست چقدر از این کیسه‌ها به خانه ریحانه می‌رود و چقدر به خانه خود آنها!

یکی از اعضای انجمن دفاع از حقوق کودک می‌گفت: رابطین این دختران با انجمن دفاع از حقوق کودک هیچ‌نوع دسترسی به این دختران ندارند. آنها را زیر فشار مذهبی می‌گذارند و آنقدر با خشونت با آنها رفتار می‌کنند که چند روز پیش ۵ نفر از آنها لخت از حمام به خیابان گریخته بودند. تنبیه بدنی، گوش دادن به موعظه و قرآن خواندن معمول‌ترین شیوه تربیتی در این مرکز و «مجتمع شهید سعیدی» است و آنها که شیوه تواب سازی در زندان‌ها را پشت سرگذاشته‌اند بخوبی می‌دانند که مرکز "ریحانه" و "مجتمع شهید سعیدی" به همان شیوه اداره می‌شوند. تابستان‌ها تعداد دختران کم سن و سالی که در خیابان دستگیر شده و به مرکز شهید سعیدی، در افسریه تهران- اتوبان آهنگ- بعنوان مرکز نگهداری دختران ولگرد و فراری منتقل می‌شوند به ۴۰۰ نفر هم می‌رسد.

قم- کانون فحشاء در همان نقطه‌ایست که بیش از هر نقطه دیگری در باره تقدس آن تبلیغ می‌شود: شهر قم! حرم معصومه امن‌ترین محل برای فحشاء شده‌است. مشتریان دختران فراری و کم سن و سال که به حرم معصومه پناه می‌برند و یا آنجا را پایگاه خود می‌کنند وارد معامله می‌شوند. در محوطه حرم گاه زنانی پیدا می‌شوند که فقط چادر بر سر دارند و در زیر آن اندک تن‌پوشی. گهگاه چادر را در جمع مشتریان باز و بسته می‌کنند! یک گورستان قدیمی بنام "شیخیان" در قلب شهر قم و کمی دورتر از حرم تفرجگاه انتخاب است! زنان چادر سیاهی که برای نان شب خود و فرزندانشان تن فروشی را پیشه کرده‌اند از بالای سر قبر این شهید به سر قبر آن دیگری می‌روند و خود را به تماشای تصاویر در خاک خفتگان مشغول می‌کنند. در خاک خفتگانی، که آنها را برای فتح کربلا به جبهه‌ها بردند، اما پل پیروزی ارتجاع مذهبی و مشتی غارتگر اقتصادی در جمهوری اسلامی شدند. امثال سردار رحیم صفوی و علیرضا افشار (فرمانده سپاه پاسداران و قائم مقام او) نان این شهادت‌ها را می‌خورند و مردمی را که علیه این فساد، فحشاء، فقر و اختناق بپا خاسته‌اند تهدید به گردن زدن و سربریدن می‌کنند!

در "مجتمع علمی امام صادق" در فاصله کمی از حرم حضرت معصومه، روحانیون برای این زنان و مردانی که آنها را انتخاب کرده‌اند صیغه‌محرمیت می‌خوانند. زنان صیغه‌ای گاه در طول روز بارها برای این و آن صیغه می‌شوند. مزد و نرخی برای این صیغه‌خوانی تعیین نشده‌است و این بستگی به توافق طرفین دارد! علاوه بر فحشائی که در خیابان‌های تهران عیان‌تر از روز است و چشم مردم به آن عادت کرده، شبکه فحشای تلفنی هم فعال است. نرخ این خود فروشی ۱۵ تا ۲۰ هزار تومان است. شرکت‌هائی به اسامی مختلف و بمنظور خدمات مهمانی و پذیرائی نیز از مدتی پیش دایر شده‌اند که دختران جوان را به مهمانی‌های سطح بالا می‌فرستند. آنها با صاحب مهمانی قرارداد می‌بندند و دختران را به محل می‌فرستند. مزد دختران بستگی به توافق خود آنها با کسانی دارد که در این مهمانی‌ها حضور می‌یابند. ماجرای مهمانی شب ژانویه یکی از همین مهمانی‌ها بود. این نوع مهمانی‌ها معمولا تحت حفاظت نیروی انتظامی محل برپا می‌شود.

سقوط قیمت هروئین و تریاک !

فاجعه فحشاء در کشور، که از زیر قبای فقر فراگیر بیرون آمده و در هر خیابان و معبری خود را نشان می‌دهد، همزاد جدانشدنی اعتیاد به مواد مخدر است. هیچکس باور نمی‌کند، که در این فحشاء و اعتیاد تاریخی در کشور حکومت دست نداشته باشد و در این میان بیش از همه انگشت‌ها به سمت بسیج دراز است! از چند هفته پیش و در حالیکه قیمت همه چیز در حال بالا رفتن است، قیمت تریاک (کیلوئی ۱میلیون و۲۰۰ هزار) و هروئین (۲۵۰هزار تومان) سقوط کرده است! قربانی مستقیم این اعتیاد نسل جوان است. خرید و فروش مواد مخدر و سقوط قیمت آن در ماه‌های آستانه انتخابات ریاست جمهوری، به این شایعه نزدیک به واقعیت دامن زده‌است که طرفداران خانه‌نشین کردن مردم در این انتخابات سر کیسه هروئین و تریاک را بیش از هر زمان دیگری شل کرده‌اند!

www.iran-archive.com

وحدت عمل و پیکار مشترک نیروهای طرفدار اصلاحات انقلابی

ک. رحمانی

وحدت عمل و پیکار مشترک نیروهای انقلابی و دمکرات–ملی علیه ارتجاع و امپریالیسم، جوهر تاریخی لنینیسم است. این جوهر تاریخی با آماج تسریع روند انقلابی، کسب و تحکیم استقلال ملی و آزادی در شرایط دشوار و غیر متعارف همواره از سوی کمونیست‌ها بکار بسته شده است. پیکار در راه برچیدن بساط حاکمیت ارتجاع، وجود جدال اصلی اجتماعی و برقراری آزادی‌ها و دمکراسی آن اشتراک پایداری است که بر بنیاد آن وحدت عمل همه نیروهای انقلابی، دمکراتیک و ملی امکان‌پذیر و ضروری است.

حزب توده ایران بمثابه نیروی انقلابی چپ، به پیروی از سیاست انقلابی و خط مشی شناخته شده و طبقاتی خود به اصل اتحاد عمل و پیکار مشترک کلیه نیروهای دمکراتیک و انقلابی علیه ارتجاع پایبند است و به این دلیل، پیوسته در هر مرحله پیکارهای اجتماعی خواهان اتحاد همه نیروهای مترقی و اقدام مشترک آنان برای به "انزوا" کشاندن ارتجاع حاکم و تعمیق تحولات بوده است.

در سال‌های اخیر، در مهاجرت این باور تضعیف شده است که تداوم اصلاحات انقلابی در کشور، بدون پیکار مشترک نیروهای هوادار انقلاب بهمن، چه نیروهای داخل کشور و چه نیروهای خارج کشور (اگر نخواهند از جنبش عقب بمانند) بی‌معنا است. آنان هنگامیکه سخن از وحدت عمل ما با متحدین دیروز به میان می‌آید، بیشتر به حوادث گذشته، به فراز و نشیب‌ها و پیچ و خم‌ها توجه دارند تا به سمت عمده تکامل و ویژگی‌های اصلی محیط تاریخی. آنان با این درک بیگانه شده‌اند که امروز نیز نباید با متحدین دیروز خود در درون کشور که خود در شرایط تاریخی معینی قربانی توطئه ارتجاع بودند در تقابل قرار بگیریم و اصولا منطق انقلابی نیز چنین نیست. مواضع و تئوری‌های کنونی متحدین دیروز و امروز ما، نتیجه شرایط اجتماعی–اقتصادی آن مرحله‌ای است که آنان، با درک محدود خود از اتحاد نیروها در آن قرار داشته‌اند.

مواضع کنونی اصلاح‌طلبان متاثر از تضاد طبقاتی موجود در جامعه‌است و ما موظف به انتخاب متحدین طبقاتی، برای محاصره طبقه ارتجاعی حاکم هستیم. در یک پروسه ۲۰ ساله مبارزه اجتماعی، نه فقط این تضاد تشدید و آشکارتر شده‌است، نه تنها مواضع طبقاتی برای نیروهای حاضر در صحنه روشن شده‌است، بلکه نیروهای خواهان تحولات خود نیز چاره‌ای نداشته و ندارند تا با تغییر شرایط و کشف واقعیات اجتماعی بر تضاد خواست و شناخت خویش از مبارزات اجتماعی نیز غلبه کنند.

حمایت توده‌ها از جنبش و اصلاحات در واقع مبارزه توده‌ها برای در دست گرفتن آن نهادهائی است که در دست ارتجاع حاکم است.

مارکس در حکم معروف خود در "تزهایی درباره فوئر باخ" که یکی از ارکان تئوری مارکسیسم است می‌گوید: «انسان‌ها با دگرگونی اوضاع، در عین حال خویشتن را نیز تغییر می‌دهند، پروسه دگرگونی محیط اجتماعی بوسیله انسان‌ها، در عین حال پروسه تغییر خود آنان نیز هست.» بر اساس این حکم و این اسلوب مارکسیسم، نیروهای اصلاح‌طلب ملی–مذهبی و دگراندیش دیگر آن کیفیتی را که به همراه آن وارد عرصه انقلاب بهمن شدند دارا نیستند. آنها نیز در پروسه مبارزه طبقاتی و اجتماعی دوران پس از انقلاب، با شناخت واقعیات و ماهیت حاکمیت، باید بر شناخت اولیه خود غلبه کرده باشند و این غلبه را در طول جنبش کنونی نشان داده‌اند.

اصلاح‌طلبان چه مذهبی درون و بیرون و یا حاشیه حاکمیت و چه دگراندیش غیر مذهبی ایران، گرچه شاید مواضع متفاوتی نسبت به مسائل داشته باشند، ولی باید این را در نظر داشت که دشمن ما، مردم و انقلاب نیستند، بلکه ما و آنها دشمن مشترکی که ارتجاع حاکم و مافیای وابسته آن است داریم. بنابراین بجای ایستادن در برابر خواست و اراده مردم، بویژه روش‌ها و راه‌کارهائی که آنها اتخاذ می‌کنند ما باید با آنان اشتراک عمل پیدا کنیم. این وحدت عمل، همانند تجربه انقلاب بهمن، در منافع جنبش و حمایت از آن تجلی می‌یابد.

ما و نیروهای اصلاح‌طلب داخل کشور هر دو، به نسبت حمایت از تحولات عمیق اجتماعی از مبارزه عملی توده‌ها می‌آموزیم. همه شواهد نشان دهنده این است که عامل اصلی و تعیین کننده در نفی و از بین بردن حاکمیت ارتجاع، مبارزه سازمان یافته توده‌ها و وحدت عمل همه نیروهای مخالف جبهه متحد ارتجاع است. یک گام به پیش اصلاح‌طلبان داخل کشور در اوضاع کنونی این است که آنان هر چه بیشتر به این نتیجه مهم برسند که با نیروهای دگراندیش طرفدار اصلاحات انقلابی به توافق و وحدت عمل برسند و تلاش دیگر آنان فراگیر کردن جبهه اصلاح‌طلبان در سطح مراجع دینی طرفدار اصلاحات است که عرصه این جبهه را هر چه بیشتر وسیع‌تر خواهد کرد. از سوی دیگر برای تحولات دمکراتیک و انقلابی تدوین کار پایه عمل برای این تحولات ضرورت عام دارد. این وظیفه نیروهای انقلابی است که با تدوین این کار پایه عمل بدون طرح شروط اولیه به مبارزه در راه اصلاحات به نیروهای داخل کشور بپیوندند و از هیچ گامی در این راه کوتاهی نکنند. این گام‌های مشترک می‌تواند عبارت باشد از:

- مقابله با تجزیه ایران و فرو بردن کشور در یک جنگ داخلی،
- ایستادگی در برابر ستون پنجمی که با عنوان "دفاع از ارزش‌های اسلامی" زمینه را برای توطئه‌های خارجی فراهم می‌سازد.
- هدایت جنبش به سوی اصلی‌تری آماجها و به میدان کشیدن تمام توان و نیروهای اجتماعی موجود در عرصه جنبش و مقابله با توطئه‌های سرمایه‌داری بزرگ تجاری و زمینداران بزرگ و مافیای وابسته به آن
- مقابله با تبلیغ "بن‌بست اصلاحات" به منظور ناامید کردن مردم و از صحنه خارج کردن آنان.
- وصل کردن نیروهای مسلح کشور به جبهه اصلاحات.
- حفظ جمهوریت در برابر حکومت خودکامه اسلامی و دفاع از آرمان‌ها و دستآوردهای انقلاب بهمن ۵۷ و حفظ جبهه انقلاب در برابر جبهه ضد انقلاب.

با وجود دیدگاه‌های سیاسی متفاوت و منافع مشترک به اندازه کافی مهم میان نیروهای طرفدار آرمان‌های انقلاب بهمن و اصلاحات انقلابی، وظایف ملی و مهمی بر دوش ماست، که نباید اجازه داد فضای مهاجرت آن را در حاشیه تخیل‌پروری‌ها قرار دهد.

ما توده‌ای‌ها بر این باور هستیم که هیچ چیز بخودی خود روی نمی‌دهد و هیچ رویدادی جبرا از قبل مشخص نشده است. باید با شعار و سیاستی واقع بینانه بر قابلیت و توانمندی جنبش برای مقابله با انواع توطئه‌ها کوشید و بر آنچه در شرف وقوع است تاثیر انقلابی نهاد!

www.iranarchive.com

تجربه نبرد ۲۰ ساله را به میدان آورید!

آن کشاکش سنگین سیاسی–اقتصادی که امروز در جامعه ایران شاهدش هستیم، ریشه‌های قدیمی و ۲۰ ساله دارد. این کشاکش باز می‌گردد به همان سال‌ها و حتی ماه‌های اول پیروزی انقلاب بهمن ۵۷، که ارتجاع مذهبی از بیم انقلاب به خفیه‌گاه‌های خود خزیده بود و متحدان بازاری و نزدیک آن، خود را به قبای انقلاب سنجاق کرده بودند و سهم خویش را از همراهی لنگان لنگان با انقلاب می‌خواستند. برای تکثیر نوارهای آیت‌الله خمینی پول داده بودند و سهم امام خویش را هم صرف هزینه رفت و آمد روحانیون و غیر روحانیون مذهبی به پاریس کرده بودند. در تهران نیز، دور و بر مدرسه رفاه و علوی نیز دست به جیب پرسه زده بودند. اسدالله بادامچیان، وقتی از خاطرات دوران انقلاب خویش سخن می‌گوید تصویری جز این، بعنوان کارگزار سران بازار ترسیم نمی‌کند. خود را به مدرسه رفاه رسانده و کفش این و آن را جفت می‌کرده و لیوان آب دست آن و این می‌داده‌است، و این یعنی سهم داشتن در انقلاب! سهم امثال حاج "امانی" و "محسن رفیقدوست" نیز بیش از این نبود! کسانی که در دهه دوم جمهوری اسلامی همه کاره شدند! آنها همین نقش را در جریان جنگ ایران و عراق ایفاء کردند. جنگی که برای آنها یک موهبت الهی بود و امکان داد تا علاوه بر دست یافتن به نقدینگی عظیم، خود را آماده چنگ انداختن به اهرم‌های قدرت سیاسی–حکومتی نیز نمایند. در تمام طول جنگ، یا در نقش دلال خرید اسلحه ظاهر شدند و یا در حاشیه کمیته‌های امداد رسانی و مساجدی که کمک‌های مردمی را جمع می‌کرد پرسه زدند و شبکه توزیع مواد غذائی را عهده دار شدند. اموری که نه تنها نیازمند حضور در جبهه‌های جنگ نبود، بلکه نان و آبی هم از کنار آن در می‌آمد!

ارتجاعی که به گوشه دخمه‌های خویش خزیده بود، تئوری ترور را تدوین می‌کرد و امثال "فرقان" را پرورش می‌داد. از صحنه خارج شدن روحانیونی که مثل دانه‌انار از روی زمین برچیده شدند، در دهه دوم جمهوری اسلامی جاده قدرت این ارتجاع را، که از حمایت همه جانبه سرمایه‌داری بازار برخوردار بود هموار کرد.

در سال‌های نخست پیروزی انقلاب، با آنکه حزب توده‌ایران، این نبرد را یک نبرد طبقاتی اعلام داشته و گام به گام برای تقویت جبهه انقلاب در برابر جبهه مخالف تثبیت و گسترش انقلاب هشدار داده و راه‌حل‌های خود را ارائه می‌داد، این نبرد و این هشدارها نه در میان نیروهای سیاسی خارج از حاکمیت و نه در میان طیف گوناگون طرفدار انقلاب و حاضر در حاکمیت آنگونه که ضرورت داشت مورد توجه قرار نگرفت. حادثه جوئی نیروهای سیاسی خارج از حاکمیت موهبتی بود که به یاری ارتجاع و سرمایه‌داری تجاری آمد و آنها نه تنها از آن استقبال کردند بلکه در گسترش آن نقش نیز داشتند. دولت موسوی، که باید دولت انقلاب می‌بود، به دولت جنگ تبدیل شد و جبهه ارتجاع و بازار بتدریج و با اشاره به مشکلات مردم و دولت نقش اپوزیسیون این دولت را برعهده گرفتند. در آن سال‌ها، که صدای حزب توده‌ایران را در داخل کشور خاموش ساخته بودند، گهگاه برخی نیروهای مذهبی طرفدار آرمان‌های انقلاب زبان به هشدار و انتقاد گشودند، اما این هشدارها، اغلب در زمانی سر داده می‌شد که درگیری‌های جناحی به اوج خود و به نقطه‌ای تعیین کننده می‌رسید و جنبه تاکتیکی داشت، نه استراتژیک! به همین دلیل هشدارهائی از این نوع جنبه پیگیرانه نداشت، زیرا حاصل یک شناخت عمیق نبود. همین امر موجب اغماض‌ها، اتحادهای مذهبی–دینی، پیوندهای فامیلی و شد و نتوانست به اتحادی طبقاتی برای دفاع از انقلاب بیانجامد. آن آوار سنگینی که پس از درگذشت آیت‌الله خمینی بر سر آرمان‌خواهان مذهبی انقلاب فرود آمد و امواج تصفیه‌های حکومتی صفوف آنها را در هم نوردید، در نوع خود حاصل این غفلت تاریخی بود. غفلت در تشخیص صفوف و یافتن متحدین واقعی.

این تجربه، عمری ۲۰ ساله در جمهوری اسلامی دارد و هر دو گروه حاضر در جنبش کنونی، یعنی طرفداران اصلاحات و مخالفان اصلاحات از درون آن بیرون آمده‌اند. جبهه مخالفان اصلاحات، که بار خود را در دهه اول جمهوری اسلامی در جلوگیری از اتحاد برای دفاع از دستآوردهای انقلاب بسته و در دهه دوم این بار را به سر منزل قدرت رسانده‌اند، اکنون بیم زده از اتحاد در جبهه طرفداران حکومتی اصلاحات و گسترش آن به اتحاد بین آنها و اصلاح طلبان خارج از حاکمیت، شتابزده وارد میدان شده‌اند: رهبران و چهره‌های ملی و ملی–مذهبی را به دادگاه فرا می‌خوانند، آنها را به زندان‌های پنهان می‌برند، اعتراف می‌گیرند و از درون حاکمیت نیز، نمایندگان طرفدار اصلاحات در مجلس را به دادگاه فرا می‌خوانند، انواع شایعات و نقشه‌ها را برای ایجاد شکاف در دفتر تحکیم وحدت و جبهه مشارکت ایران اسلامی و جبهه دوم خرداد به اجرا می‌گذارند. این همه، برای جلوگیری از اتحاد نیروهای طرفدار جنبش و اصلاحات است. آنچه در اینسو، یعنی در جبهه اصلاحات نقش محوری باید بیآبد، همان محوری است که در دهه اول جمهوری اسلامی به آن کم بهاء داده‌شد: *افشای پایگاه اقتصادی مخالفان اصلاحات!*

همان نکته مهمی که مطبوعات بعد از دوم خرداد کمتر به آن پرداختند و از افشای عالیجنابان خاکستری غافل ماندند. عالیجنابانی که در برج‌های تهران لانه کرده‌اند و زمانی که در نماز جمعه‌های تهران از قوه قضائیه دفاع می‌کنند و به اصلاحات و اصلاح طلبان حمله می‌کنند، آقازاده‌های آنها به اشاره‌ای میلیون‌ها دلار را در حساب‌هایشان جابجا می‌کنند!

این غفلت تاریخی و هشدارهای ناپیگیرانه طبقاتی را به نقل از روزنامه کیهان سال ۶۳ با هم بخوانیم. روزنامه‌ای که در آن زمان محمدخاتمی سرپرست آن بود و به دفاع از کابینه میرحسین موسوی و انتقاد از فراکسیون ۹۹ نفره مجلس برخاسته‌بود. فراکسیونی که در آن دوران، آرمان خواهان مذهبی انقلاب تصور کرده بودند با موعظه و یا توپ و تشر می‌توانند آنها را مطیع خود سازند و یا از صحنه خارج کنند، اما تاریخ نشان داد، که مانند تجربه همه کشورها و انقلاب‌ها، آنها می‌توانند در زمان مقتضی از لانه بیرون خزیده و نیروهای انقلاب را به حاشیه برانند. فراکسیون ۹۹، متکی به همین تجربه بعد از درگذشت آیت الله خمینی قدرت را قبضه کرد. مبارزه طبقاتی نه تعارف را بر می‌تابد و نه آشنائی و دوستی را و این روشن‌ترین صحنه‌ایست که اکنون در ایران مردم بدان خیره مانده‌اند. شاگرد و استاد، برادر با برادر، هم سفره با هم سفره و روحانی با روحانی رودر رو ایستاده و در صفوف خود جای گرفته‌اند. هیچ ترحمی در میدان مبارزه طبقاتی و نبرد که بر که نقش ندارد. کتک خوردن برادر رهبر در قم، حبس خانگی مبارزترین چهره روحانی دوران شاه، یعنی آیت‌الله منتظری، به زندان افتادن مهندس سحابی، بی مروتی در حق مهندس بازرگان و دکتر یدالله سحابی و ده‌ها و صدها نمونه دیگر نشان از بار طبقاتی نبرد "که بر که"ای دارد که نه فقط شناسنامه جمهوری اسلامی، که شناسنامه جنبش کنونی نیز هست. از تجربه دهه اول جمهوری اسلامی باید در حوادث دهه سوم جمهوری اسلامی بهره گرفت.

آنچه که در زیر می‌خوانید سرمقاله کیهان سال ۶۳ است و گوئی امروز و در اشاره به دولت خاتمی نوشته‌شده‌است. آن غفلتی که پشت این سرمقاله پنهان بود، نباید امروز فرصت بروز دوباره بیآبد! (بقیه ص۲۰)

www.iran-archive.com

آنچه باید از زمینه چینی‌های امریکا برای حمله به عراق آموخت!

عراق را گـــام به گـــام به کام نابودی کشاندند!

م. فرهمند

بیش از یک دهه از بمباران عراق توسط ایالات متحده، انگلستان و متحدین آنها می‌گذرد. از آن زمان تاکنون عراق تحت محاصره کامل اقتصادی قرار دارد. براساس گزارش منابع عراقی، طی ده سال بیش از یک میلیون و چهارصد هزار نفر قربانی سیاست محاصره اقتصادی شده‌اند، که بیش از پانصد هزار نفر آنها را کودکان تشکیل می‌دهند. طبق آمار بدست آمده میزان مرگ و میر کودکان از سال ۱۹۹۰ تاکنون شش برابر شده، یک سوم کودکان عراقی از سوءتغذیه و گرسنگی رنج می‌برند، اقتصاد کشور فلج گشته و زیر ساخت‌های تولیدی و اجتماعی نابود گردیده‌اند. این در حالی است که صدام و خانواده‌اش و دیگر تکریتی‌های عضو فامیل او از قبل این محاصره اقتصادی به ثروت‌های افسانه‌ای دست یافته‌اند.

در آن زمان ایالات متحده و متحدینشان به خود زحمت داده و از شورای امنیت سازمان ملل برای تائید تجاوز به عراق استفاده ابزاری نمودند. در کمتر از ده سال پس از آن، ناتو بی‌نیاز از تائید سازمان ملل و با رای خود به کشور یوگسلاوی تهاجم کرد. با تغییر در منشور سازمان آتلانتیک شمالی (ناتو)، گسترش آن از مرزهای شرقی و تبدیل آن از یک اتحادیه باصطلاح "دفاعی" به یک ارگان تهاجمی و با تصویب استراتژی جدید ناتو مبنی بر اجرای عملیات در هر نقطه دنیا، استفاده از ابزار نظامی برای حفظ مناطق نفوذ و دفاع از منافع امپریالیستی در چهار گوشه جهان جزء جدائی ناپذیر سیاست غرب شده است.

آنچه که در زیر می‌آید با استفاده از منابع مختلف تهیه شده است. در این رابطه بخصوص از مقاله سعید دودین، متخصص علوم سیاسی و مردم شناس مقیم برلن که در حال حاضر مسئول آژانس One World Media نیز می‌باشد، استفاده شده است. این مقاله در نشریه "دنیای جوان" (Junge Welt) چاپ آلمان در تاریخ ۲۴ ژانویه سال ۲۰۰۱ به چاپ رسیده است.

از عراق تا یوگسلاوی

چه وجه مشترکی می‌تواند بین کویت، کوزوو، بغداد و بلگراد وجود داشته باشد؟

اینها نمونه‌هائی هستند برای درک چگونگی صحنه‌سازی و هدایت درگیری‌های محلی که از آنها به منظور دخالت‌ها و تجاوزات نظامی در جهت هژمونی برکل جهان استفاده ابزاری می‌شود.

در واقع تجاوز به منطقه استراتژیک خلیج فارس و استقرار نیروهای نظامی و بزرگترین ناوهای جنگی هواپیمابر در منطقه و بر روی آبهای خلیج فارس از سال ۱۹۷۲ مقدمه چینی شد. در آن سال عراق صنایع نفت خام، بانک‌ها و شرکت‌های بیمه کشور را ملی اعلام نمود. بلافاصله در سال ۱۹۷۳ بنای زیرساخت‌های نظامی در عربستان سعودی پایه ریزی شد. در سال ۱۹۷۵ ایالات متحده و عربستان سعودی قرارداد همکاری‌های استراتژیک فی‌مابین را به امضاء رساندند. موردی مشابه را ما هم اکنون در مناطق شرقی ترکیه مشاهده می‌کنیم، آنجا که بزرگترین تأسیسات نظامی در جهت آماده سازی یک تجاوز نظامی به منطقه قفقاز به منظور دست اندازی به منابع عظیم انرژی در حاشیه و بستر دریای خزر (خلیج فارس دوم!) و کنترل این منطقه استراتژیک ساخته و پایه‌گذاری شده‌اند. (در این رابطه می‌توان همچنین به سلسله مقالات منتشره در راه توده در رابطه با بالکان، حمله به یوگسلاوی، نقش ترکیه در منطقه خاورمیانه، پیمان نظامی بین ترکیه و اسرائیل و طرح‌های برژینسکی برای منطقه قفقاز مراجعه نمود.)

بعد از جنگ ایران و عراق مقدمات تجاوز به عراق به صورت وسیع سازماندهی شد. در سال ۱۹۸۸ هنری کیسینجر از آتش‌بس بین دو کشور پس از یک جنگ خونین هشت ساله بعنوان "یک فاجعه" یاد کرد. وی بر خطر تجهیز صدام حسین از طریق کشورهای سوسیالیستی تاکید نمود، (بنابر اظهارات وی) گویا که صدام حسین مشاورانی را از آن کشورها به کشورش فراخوانده و دست به اقداماتی در راه مدرنیزه کردن کشور می‌نماید. این اقدام از دیدگاه کیسینجر منجر به تغییر توازن قوا و به هم ریختن کل ساختار موجود در کشورهای عربی و در منطقه حاشیه خلیج فارس و بطور کلی در خاورمیانه می‌گردد، امری که بعقیده وی عواقب ناگواری برای غرب بدنبال دارد. بدین ترتیب دلیل تجاوز به عراق از دیدگاه وی که هم اکنون نیز همراه با برژینسکی یکی دیگر از طراحان استراتژی و راهبردهای سیاسی آمریکاست مطرح شد.

طبق محاسبه کارشناسان انگلو-آمریکایی، در جنگ ایران و عراق می‌بایستی بصورت فرسایشی برای مدت طولانی دو کشور در حالت پات (تساوی قوا) قرار گیرند. بدین منظور و برای تقویت عراق و جلوگیری از درهم شکستن بنیه نظامی آن کمک‌های مالی فراوان از جانب خانواده الصباح در کویت و بدستور ایالات متحده و انگلستان به حکومت صدام حسین اعطاء شد. اسرائیل نه تنها در خدمت فروش اسلحه به دو جبهه بود، بلکه ادامه جنگ از نظر سیاسی خدمت بزرگی بود به اسرائیل در منطقه، چرا که این دو کشور می‌توانستند به صورت بالقوه در آینده رقبای جدی اسرائیل در این منطقه استراتژیک باشند.

در ماه اکتبر سال ۱۹۹۰ عراق وارد خاک کویت شد، ظاهرا به این دلیل که این همسایه امیرنشین از عراق نفت می‌دزدید و حاضر به انجام هیچگونه مذاکره‌ای برای یافتن راه حلی نمی‌شد. در آن زمان سیاست اشباع بازار نفت منجر به سقوط قیمت‌ها از بشکه‌ای ۲۳ دلار به بشکه‌ای ۹ دلار شده بود. کویت ماه‌ها از حل دیپلماتیک بحران سر باز زد. در این بین اطلاعات سوخته مربوط به جزئیات این تجاوز آشکار کرده‌اند که آن زمان ایالات متحده آمریکا به رهبری عراق برای حمله به کویت چراغ سبز نشان داده و از این طریق عراق را به تله انداخته بود(۱). ایالات

www.iran-archive.com

متحده همزمان در تلاش‌های دیپلماتیک برای حل بحران کارشکنی کرده و از به ثمر رسیدن این تلاش‌ها به هر شیوه‌ای جلوگیری نمود. مورد مشابه را ما در سال ۱۹۹۹ در مذاکرات رامبویه تجربه کردیم. بدین ترتیب در یوگسلاوی مانند عراق دلیل لازم برای تهاجم وجود داشت. مشابه آنچه که برای آماده‌سازی افکار عمومی در تجاوز به یوگسلاوی اقدام شد، در مورد عراق نیز با سرمایه امیرنشین کویت انبوهی از شرکت‌های تبلیغاتی حرفه‌ای و رسانه‌های گروهی در ایالات متحده ماموریت یافته و دست بکار شدند.

در یک اقدام حساب شده برای آمادگی اذهان عمومی جنایت‌ها بود که اختراع می‌شد. معروف‌ترین نمونه داستان دختر سفیر کویت در ایالات متحده بود که در مقابل شورای امنیت سازمان ملل و کنگره آمریکا بعنوان پرستار جا داده و معرفی شد.

بنابر اظهارات وی ظاهرا بعنوان شاهد عینی- سربازان عراق در کویت ۱۴۲ نوزاد را از داخل دستگاه‌هایی که از آنها بعنوان رحم مصنوعی برای نوزادان نارس استفاده می‌شود بیرون آورده، پرت کرده و روی زمین انداخته‌اند(۲).

وی این داستان ساختگی را دو روز قبل از تصمیم شورای امنیت سازمان ملل مبنی بر حمله به عراق مطرح نمود. بعدها زمانی که محاصره اقتصادی و تهاجمات به مرحله اجراء درآمدند، اطلاعات مربوط به ساختگی بودن این داستان به بیرون درز کرد، مانند آن سناریویی که در مورد کشتار دسته جمعی در دهکده "راچاک" در ژانویه سال ۱۹۹۹ در رسانه‌های گروهی مطرح و "نقطه عطف" بحران کوزوو نامیده شد و حالا بتدریج روشن می‌شود که تمام آن واقعه داستانی ساختگی و سناریویی بود برای آماده کردن افکار عمومی در جهت حمله ناتو به کشور یوگسلاوی(۳). این یک شگرد همیشگی است: واقعیت‌ها وقتی در رسانه‌ها افشاء می‌شوند که از زمان تاثیرگذاری آنها مدت‌ها گذشته و افکار عمومی دیگر برای آنها اهمیتی قائل نیست!

اگر عملیات جنگی هم علیه عراق و هم علیه یوگسلاوی را دقیق‌تر بررسی کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که از این عملیات در واقع نمی‌توان بعنوان جنگ به معنای کلاسیک آن یاد کرد، بلکه این حملات صرفا کشتار بی‌رحمانه و وحشیانه‌ای بودند که با استفاده از راکت‌ها و بمب‌افکن‌های مدرن و از فواصل بسیار دور، امن و غیرقابل دسترسی انجام شده‌اند، مثلا در مورد عراق ۴۲ روز بمباران مداوم کشور را ده‌ها سال به عقب برگرداند. با توجه به توازن قوا عراقی‌ها نمی‌توانستند سلاح‌های ضد هوایی خود را بکار ببرند. آن چه که روی داد نبردی به تمام عیار غیر برابر بود، چه در مورد عراق و چه در مورد یوگسلاوی.

با وجود این در روز چهل و سوم، این "نبرد" در حوالی بصره جنبه درگیری نظامی واقعی بخود گرفت. فرمانده عملیات "توفان صحرا" ژنرال "شوارتسکف" در خاطرات خود در این زمینه نوشت که وی مجبور بود به کاخ سفید گزارش بدهد که مردم عراق حاضر به تسلیم نیستند. (به همین دلیل) وی آماده است که با نیروهایش به بغداد حمله کرده و وارد شهر شود، ولی انجام این عملیات به قیمت جان ۵۰ تا ۸۰ هزار سرباز آمریکایی و متحدینش تمام می‌شود.

کاملا روشن بود که اگر آمریکایی‌ها بعد از ویتنام یکبار دیگر هزارها و ده‌ها هزار سرباز را از دست می‌دادند، تمام کشور به یک دارالمجانین تبدیل می‌شد. بنابر محاسبات انجام شده مشخص بود که مردم ایالات متحده تا وقتی آمادگی پذیرش حملات چه علیه عراق و چه علیه یوگسلاوی را دارند و آنها را تائید می‌کنند که خسارات جانی به سربازان خودی وارد نشود. به همین دلیل بمباران یوگسلاوی پس از ۷۲ روز طی یک آتش بس به پایان رسید. جنگجوهای پیر جبهه شرق (در جنگ دوم جهانی) و ژنرال‌های نازی به خوبی و با یک حساب سرانگشتی می‌توانستند محاسبه کنند که درگیر کردن سربازان خودی در یک نبرد زمینی، یعنی درگیری مستقیم با پارتیزان‌های یوگسلاوی و نسل بعد آنها، چه عواقب شومی را بدنبال خواهد داشت. در این مورد حتی برتری تکنولوژیک و نظامی در مقابل اراده یک ملت قابل چشم پوشی بود. (با این وجود) کشورهای غربی نتوانستند چه در عراق و چه در یوگسلاوی آنچه را که دیکته کردند به مرحله اجراء درآورند. طبیعی است که آمریکایی‌ها حکومت خانواده الصباح در کویت را مجددا برقرار نمودند. این اقدام در رسانه‌های گروهی اروپا و ایالات متحده به طرز رسوائی بعنوان "آزادی کویت" تبلیغ شد. ولی با این همه موفق به استقرار یک رژیم صد در صد وابسته در عراق نشدند. در عوض در یوگسلاوی با ابزار غیر جنگی و با صرف هزینه‌های کلان و دخالت در امور داخلی کشور بالاخره در اکتبر سال ۲۰۰۰ موفق به تغییر رژیم شدند.

یک عرب می‌تواند چپ تندرو و یا راست تندرو باشد، مسلمان معتقد و یا فردی بی‌دین باشد، ولی مادامی که وی از حقوقش در ارتباط با ثروت‌های طبیعی کشورش صرف نظر کند یک عرب لیبرال و روشنفکر است. با نگاهی به تاریخ معاصر کشورهای عربی می‌توان به چگونگی ارائه این تصویر بیشتر پی برد. انورالسادات، رئیس جمهور سابق مصر در سپتامبر سال ۱۹۷۳ هنوز بعنوان "هیتلر در کناره رود نیل" معرفی می‌شد. بعد از آتش بس و امضای قرارداد صلح با اسرائیل وی به یکباره به یک عرب روشنفکر و لیبرال تبدیل شد و حتی پس از مرگش غیابا به وی جایزه صلح نوبل تعلق گرفت. به راحتی می‌توان نتیجه‌گیری نمود که صدام حسین هم روزی به اسلو دعوت خواهد شد، اگر فقط شرایط کنسرن‌های آمریکایی که با رئیس جمهور جدید آمریکا رابطه تنگاتنگ دارند را بپذیرد(۴).

زیرنویس‌ها:

۱- اشاره است به ملاقات خانم اپریل گلاس‌پی (April Glaspie) - در آن زمان سفیر ایالات متحده در عراق با صدام حسین در ۲۷ جولای سال ۱۹۹۰. در این ملاقات خانم گلاس‌پی در ارتباط با مسائل بین کویت و عراق پیامی به صدام حسین داد. متن این پیام پس از شروع جنگ توسط رژیم عراق منتشر شد، که بدنبال آن جرج بوش به صدام حسین با عنوان دروغگو فحاشی نمود، ولی یکسال بعد کنگره آمریکا مجبور به تائید صحت این اطلاعات شد. البته در آن زمان دیگر کسی علاقه‌ای به این موضوع نداشت. خانم "گلاس‌پی" این جمله دیپلماتیک را به صدام حسین گفته بود: «امریکا نسبت به منازعات منطقه‌ای بی علاقه‌است و در آن دخالت نمی‌کند! این یک مشکل داخلی بین کشورهای عربی است «که در آن ایالات متحده فاقد منافع استراتژیک» می‌باشد.»

با توجه باینکه آمریکایی‌ها مدتها بود که از طریق هواپیماهای شناسائی و عکس‌های هوایی از تمرکز نیروها و تحرکات نظامی عراق در مرز کویت با اطلاع بودند، اظهارات خانم گلاس‌پی چیزی نبود، مگر "چراغ سبز"! بعدها حتی جزئیات این اظهارات در "نیویورک تایمز" بچاپ رسید، همچنین در ژانویه سال ۲۰۰۱ کانال ۵ تلویزیون فرانسه (Arte) که محصول مشترک فرانسه و آلمان بوده و مقر آن در استراسبورک می‌باشد -Arte فرستنده نسبتا مستقلی است و هر چند با تاخیر ولی به هر حال گاهگاهی گزارشات و تفسیرهای جالبی از وقایع در اختیار علاقمندان قرار می‌دهد- نیز طی گزارشی مفصل، مستند و در کنار اطلاعات حائز اهمیت دیگر به این ملاقات و آنچه که خانم گلاس‌پی مطرح کرده بود نیز اشاره نمود.

جالب اینجاست که قبل از حمله عراق به کویت خانواده الصباح توسط مقامات آمریکائی در جریان حمله قریب‌الوقوع نیروهای عراقی گذاشته شده بودند و بهمین دلیل قبل از حمله همگی همراه با دارائی‌های منقول و غیرمنقولشان از کشور گریخته بودند.

بعدها یک عضو هیئت دولت کویت در تبعید در این ارتباط گفت: «سازمان سیا خانواده سلطنتی را به موقع در جریان این حمله قرار داده بود تا از کشور خارج گردند. ولی خانواده الصباح ظاهرا فراموش کردند که ارتش کویت را در جریان حمله‌ای که در شرف وقوع بود قرار دهند.»

www.iran-archive.com

۲- در این رابطه بنگاه‌های تبلیغاتی اقدام به همه پرسی‌هایی نموده بودند. بر اساس اطلاعات کسب شده از یکی از این همه پرسی‌ها، در آمریکا در آن زمان از نظر مردم ایالات متحده وحشیانه‌ترین جنایت قتل نوزاد بود. بر این اساس بود که این بنگاه‌ها سعی داشتند برای آماده سازی افکار عمومی در جهت حمله به عراق، قتل نوزادان کویتی توسط سربازان عراقی را در اذهان عمومی جا بیاندازند.

۳- در همان زمان در اروپا بسیاری از نشریات مترقی اطلاعات مشروحی مبنی بر ساختگی بودن این ادعا منتشر نمودند. خبرنگاران فرانسوی که خود در محل حاضر بودند و نیز یکی از پزشکان عضو تیم تحقیقاتی با دلایل کافی این سناریوی ساختگی را کذب محض اعلام کردند.

مادلین آلبرایت، وزیر خارجه سابق ایالات متحده این قتل عام را "نقطه عطف" درگیری‌های یوگسلاوی عنوان نمود و در سخنرانی‌اش از آن بعنوان دستاویزی برای حمله به آن کشور استفاده کرد.

۴- از صدام حسین نیز هم اکنون بعنوان "دیکتاتوری بدتر از هیتلر" یاد می‌شود. جالب است که در طی جنگ فرسایشی هشت ساله علیه ایران صدام حسین به مدرن‌ترین سلاح‌ها مجهز می‌شد و سلاح‌های شیمیائی و میکروبی در اختیارش قرار می‌گرفت. در ژوئن سال ۱۹۸۹ بدعوت صدام حسین یک هیئت بلندپایه اقتصادی آمریکا به بغداد سفر کرد. این هیئت متشکل بود از "آلن استوگا" از شرکت مشاوره‌ای کیسینجر اسوشیتس، اعضای هیئت مدیره بانکرز تراست، موبایل ایل، اکسید نتال پترولئوم و دیگر شرکت‌های فراملیتی ایالات متحده. صدام حسین در طی مذاکرات پیشنهادهایی برای بازسازی کشور بعد از جنگ داد، از جمله طرح ایجاد "سد با دوش" با مخارجی حدود ۴۰ میلیارد دلار که قادر بود عراق را به یک سیستم آبیاری قدرتمند مهجز نماید و این کشور را در مدت ۵ سال از ورود مواد غذایی بی نیاز کند. هیئت آمریکایی از پذیرش این پیشنهاد سر باز زد. آنها اصرار داشتند که صدام حسین بایستی ابتدا بدهی‌های عراق را بپردازد و بدین منظور بایستی حداقل قسمت اعظم صنعت نفت "خصوصی" شود. صدام حسین این پشنهاد را نپذیرفت.

براساس اطلاعات کارشناسان آمریکایی و انگلیسی در شنزارهای عراق عظیم‌ترین ذخایر نفتی جهان قرار دارد که وجود چنین ذخایری با این عظمت فقط در اتحاد جماهیر شوروی سابق حدس زده می‌شود. در تاریخ ۱۶ فوریه سال ۱۹۹۰ در جریان کنفرانس شورای همکاری کشورهای عربی، صدام حسین با اشاره به حضور نیروهای نظامی آمریکایی و انگلیسی در منطقه خلیج فارس و با توجه به اینکه "اتحاد جماهیر شوروی باندازه کافی درگیر مشکلات داخلی خود بوده و جنگ ایران و عراق نیز به پایان رسیده و ایالات متحده مکررا تاکید می‌کند که در منطقه می‌ماند" از این کشورها دعوت کرد تا خود "مسئولیت حفظ منابع انرژی منطقه را بعهده بگیرند." وی گفت: «به نظر من، ما بایستی روابطمان را با اروپا، ژاپن و اتحاد جماهیر شوروی در جهت دفاع از منافعمان وسیعا گسترش دهیم » (متن این سخنرانی در ۲۰ فوریه سال ۱۹۹۰ از طریق سرویس اطلاعاتی وابسته به بخش دولتی روابط بین‌الملل در واشنگتن منتشر شد.)

با اینکه صدام حسین در طی دوران فرمانروایی‌اش دانسته یا نداسته در جهت منافع ایالات متحده و انگلستان گام برداشته، ولی این سخنرانی دلیلی کافی بود تا رهبران ایالات متحده برنامه‌هایشان در جهت عملیات نظامی و استقرار نیرو در منطقه خاورمیانه را جلو بیاندازند.

(بقیه مقاله بمباران ناگهانی بغداد از ستون مقابل)

افکار عمومی جهان نظیر همین زمینه سازی در آستانه دخالت نظامی ابتدا سازمان ملل و سپس ناتو در یوگسلاوی را بخاطر دارد. بدین ترتیب، در استراتژی امریکا در منطقه آشکارا عراق، ایران، افغانستان در یک سرنوشت و در کنار هم قرار می‌گیرند!

بمباران ناگهانی بغداد فصل جدید نظامی در اطراف ایران

بمباران بغداد و حومه آن از سوی امریکا و انگلستان سرآغاز فصل جدیدی از تشدید تشنج‌های نظامی در منطقه ارزیابی شده‌است. این بمباران، بدون هرگونه هشدار قبلی و بدون اطلاع و هماهنگی با دیگر کشورهای عضو ناتو و بدون هر نوع دلیلی صورت گرفت، به گونه‌ای که برخی کشورهای عضو ناتو نیز نسبت به آن اعتراض کردند. از جمله فرانسه و آلمان!

رئیس جمهور جدید امریکا، که پس از یک کشاکش طولانی بین شرکت‌های نفتی و نفتی-تسلیحاتی امریکا برای شمارش آراء انتخاباتی در این کشور و تقلب‌هائی که در آن صورت گرفته بود، سرانجام زمام قدرت را بدست گرفته‌است، در گفتگوئی کوتاه در باره این بمباران گفت: «این یک اقدام معمولی و از جمله امور اداری و جاری بود!»

در میان کشورهای عربی، نه تنها مطبوعات دولتی سوریه، بلکه برخی مطبوعات نیمه رسمی دولت مصر نیز نسبت به این بمباران اعتراض کردند و آن را اقدامی برای مرعوب کردن اعراب و بویژه فلسطینی‌ها و حمایت از دولت جدید اسرائیل به ریاست ژنرال ارتش اسرائیل"اریل شارون" اعلام داشتند.

مطبوعات امریکا و مطبوعات جنجالی اروپا، برای ایجاد انحراف در اذهان عمومی نسبت به این اقدام امریکا و توجه به فصل جدیدی از جنگ طلبی امریکا در جهان، یکبار دیگر اخبار کهنه و شناخته شده در باره صدام حسین را با عکس‌های او در صفحات اول خود منتشر کردند.

بمباران ناگهانی و بی‌دلیل بغداد، به وضوح نشان داد جنگی که در ماه‌های گذشته در سرزمین‌های اشغالی شروع شده اقدامی کوتاه مدت نبوده و سرآغاز اقدامات وسیع‌تر است. بی‌اعتنائی به تمام قراردادهای گذشته بین اسرائیل و فلسطینی‌ها، حتی آندسته از قراردادها که امریکا خود پای آنها را امضاء کرده‌است با انتخابات زود هنگام در اسرائیل و بر سر کار آمدن ژنرال "شارون" در ارتباط ارگانیک است. همانگونه که برکرسی ریاست جمهوری نشاندن "بوش" با انواع تقلب‌های آشکار با تشکیل کابینه نظامی در امریکا در ارتباط است. پس از بمباران بغداد، وزیر دفاع امریکا به برخی کشورهای اروپائی و از جمله آلمان سفر کرده و مواضع جدید نظامی-سیاسی امریکا را برای متحدان خود تشریح کرد، که از جزئیات آن اطلاعاتی منتشر نشده‌است.

همزمان با بمباران بغداد توسط امریکا و انگلستان، فعل و انفعالات جدید و قابل توجهی نیز در افغانستان مشهود است. از جمله این فعل و انفعالات اخباری است که پیرامون فاجعه قحطی، سرما و خطر مرگ یک میلیون افغانی در هفته‌های اخیر در صدر اخبار شبکه تلویزیونی جهان قرار گرفته است. واقعیاتی که در تمام ۲۰ سال گذشته در حاشیه قرار داشته و خبری درباره آن منتشر نمی‌شد. بسته شدن دفتر نمایندگی طالبان در امریکا و دفتر سازمان ملل در کابل، فتح شهر بامیان از سوی جبهه مخالف طالبان و محاصره آن از سوی طالبان که خبرگزاری‌ها آن را مقدمه قتل‌عام مردم این شهر در صورت سقوط بدست طالبان گزارش می‌کنند و همچنین هشدارهای سازمان ملل متحد پیرامون این وقایع خود به خود زمینه سازی برای حضور نظامی سازمان ملل در افغانستان را تداعی می‌کند. این اخبار، جنجال خود ساخته پیرامون "بن‌لادن" را تکمیل می‌کند. (بقیه در ستون ⇒ ماقبل)

www.iran-archive.com

پرسش‌های راه‌توده، پاسخ‌های عباس عبدی (برگرفته از مجموعه "در مسیر آزادی")

آینده را ابتکارهای جنبش ترسیم می‌کند، نه عکس‌العمل‌های مخالفان جنبش!

"عباس عبدی"، مهندس شیمی از پلی‌تکنیک تهران است و متولد ۱۳۳۵. او در یک دوره دبیرشورای سردبیری روزنامه سلام بود، پیش از آن نیز در دادستانی کل کشور، در کنار حجت‌الاسلام خوئینی‌ها کار می‌کرد. رهبری عملیات تصرف سفارت امریکا را برعهده داشت و در طول دورانی که اسناد سفارت امریکا در کتاب‌های مستقل منتشر می‌شد برآن نظارت داشت. برخی از این اسناد نیز هرگز منتشر نشد، اما تا زمان آیت‌الله خمینی در مرکزی نگهداری می‌شد که عباس عبدی برآن نظارت داشت.

پس از درگذشت آیت‌الله خمینی، عبدی نیز مشمول موج تصفیه‌های حکومتی شد. در این دوران ابتدا در موسسه تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری که سرپرستی آن را خوئینی‌ها بر عهده داشت کار می‌کرد و سپس همراه او به روزنامه سلام رفت. از منتقدان پیگیری برنامه اقتصادی "تعدیل" در دولت هاشمی رفسنجانی بود و سرانجام نیز بدلیل مطالبی که در این ارتباط می‌نوشت زندانی شد. در خیابان بازداشت شد و از زندان اوین سر درآورد. نزدیک به ۹ ماه را در زندان سپری کرد و آنگاه که آزاد شد از ادامه کار در روزنامه سلام محروم شد!

پس از انتخابات دوم خرداد و پیروزی محمدخاتمی، او که یکی از فعالان اصلی این انتخابات در کنار محمدخاتمی بود، کار حرفه‌ای خود را، در کنار سلام با مطبوعات تازه تاسیس نیز شروع کرد. حضور در مجامع بویژه مجامع دانشجوئی- و طرح نقطه نظراتی که بدان اعتقاد دارد بزودی از او چهره‌ای سخنور نیز ارائه داد. پس از توقیف روزنامه سلام، با تمام نیرو در دو روزنامه "صبح‌امروز" و "بهار" مشغول کار شد و بدنبال بسته شدن این دو روزنامه نیز در روزنامه "مشارکت" مشغول کار شد. این همزمان بود با حضور او در شورای مرکزی جبهه مشارکت ایران اسلامی. اکنون در مطبوعات داخل کشور کمتر بصورت حرفه‌ای قلم می‌زند، مگر در هفته‌نامه "جامعه مدنی" که آن را مجله نظری-سیاسی جبهه مشارکت ایران اسلامی می‌شناسند. بیش از آنکه در مطبوعات بنویسد، در مجامع سخنرانی و یا در مصاحبه‌های مطبوعاتی شرکت می‌کند.

این مجموعه از فعالیت‌های عباس‌عبدی و بویژه تسلطی که او به تاریخ مناسبات ایران با امریکا دارد، موجب شده‌است تا به نقطه نظراتی که وی پیرامون مسائل اجتماعی ایران و یا در ارتباط با امریکا مطرح می‌کند توجه ویژه شود. اخیرا کتابی در ۱۵۰ صفحه، تحت عنوان "در مسیرآزادی" شامل چند مقاله و مصاحبه از وی در تهران منتشر شده‌است. نقطه نظراتی در این مجموعه مطرح شده‌است که تصور می‌شود آگاهی از آن‌ها، شناختی بیشتر و دقیق‌تر از طیفی از اندیشه‌های موجود در جبهه مشارکت ایران اسلامی بدست دهد. با همین انگیزه کتاب ۱۵۰ صفحه‌ای وی را خلاصه برداری کردیم. آنچه بدست آمد، گویای نقطه نظراتی از عباس عبدی بود، که اگر در برابر پرسش‌های صریح و روشن قرار می‌گرفت معنای آن دقیق‌تر و تنظیم آن برای خواندن روشن‌تر می‌شد. به همین دلیل و با توجه به مضمون مطالبی که عبدی در کتاب "در مسیر آزادی" مطرح کرده پرسش‌هائی را تنظیم کردیم که پیش از پاسخ‌های وی می‌خوانید. یعنی پرسش‌ها از "راه‌توده" است و چون ممنوعیتی برای طرح آنها نداشته صریح و در اشاره مستقیم به مسائل جاری در کشور است و پاسخ‌ها نیز متناسب با پرسش‌ها، عینا از متن گفته‌ها و نوشته‌های عبدی در کتاب "در مسیر آزادی" برگرفته شده‌است. این مجموعه بصورت پرسش و پاسخی درآمده که می‌خوانید. در پاسخ‌ها، که از کتاب برگرفته شده کوچکترین تغییری، حتی در جملات آن داده‌نشده‌است. این شیوه خلاصه برداری از کتاب‌های حامل نقطه نظرات چهره‌های مطرح در جامعه و منتشره در داخل کشور، که پیشتر در باره دو کتاب هاشمی رفسنجانی و مجموعه‌ای از گزارش و مصاحبه پیرامون روزنامه سلام و حجت‌الاسلام خوئینی‌ها در "راه‌توده" بکار گرفته شده بود، با استقبال خوانندگان روبرو شده بود، که این نیز انگیزه‌ای بود برای ادامه این شیوه خلاصه برداری که در ادامه و بعنوان خلاصه کتاب "در مسیر آزادی" می‌خوانید:

س- در جریان انقلاب مشروطه، ابتدا روحانیون طرفدار آزادی و مشروطیت به حکم مرتجعین و متشرعین به قتل رسیدند و احکام اعدام آنها صادر شد، سپس در خیز بعدی متشرعین و مرتجعینی که همکار دربار قاجار بودند و در برابر مشروطیت ایستاده بودند به دار انقلاب کشیده شدند. اکنون، که در مخالفت با آزادی مطبوعات و نتیجه انتخابات دوم خرداد وقتی امثال آیت‌الله کنی و مصباح یزدی، ناطق نوری و بقیه از تکرار مشروطه ابراز نگرانی می‌کنند، نگران تکرار حادثه اول هستند یا دوم؟ سرنوشت نهائی انقلاب ۵۷ و جنبش کنونی را تکرار کدام حادثه رقم می‌زند؟ اگر کار به این نوع مقایسه‌ها کشیده شود، آیا نمی‌توان پرسید: در ابتدای پیروزی انقلاب صفوف روحانیون مغشوش بود، در دهه دوم جمهوری اسلامی مرتجعین و متشرعین برتری یافتند و امثال آیت‌الله منتظری را خانه‌نشین کردند و صدها روحانی طرفدار آرمان‌های انقلاب را

به بهانه‌های مختلف یا خانه‌نشین کردند و یا کشتند، حال دهه سوم فرا رسیده‌است و مردم در برابر روحانیون دولتی و مسلط دهه دوم جمهوری اسلامی ایستاده‌اند. چه چیز تکرار خواهد شد؟

عبدی: در باره دوم خرداد و موقعیت مطبوعات باید بگویم: تقویت مطبوعات از سال ۶۸ و در زمان وزارت آقای خاتمی شروع شد و میوه‌های این تقویت در سال ۷۶ تقریبا به طور نسبی به بار نشست و چیده شد. البته تحولات اجتماعی دیگری هم می‌شود مثال زد. این که دیگر ما جامعه روستائی به مفهوم سنتی‌اش نداریم. این مفهوم سنتی که یک خانی، یک شخصی حاکم باشد و هر چه بگوید دیگران گوش کنند یا یک روحانی هر چه بگوید مردم انجام دهند. لذا دیدیم که در انتخابات اخیر دیگر شهر و روستا تفاوتی از آن نظر ندارند.

واقعه دوم خرداد "نه" به وضع موجود بود نه "نه" به روحانیت. چرا که بخش اعظم روحانیت غیر دولتی هم در گفتن این "نه" همصدا شدند ولو آنکه صریحا نمی‌توانستند بیان کنند، ولی همدلی نشان دادند و اگر همدلی آن‌ها نبود شاید اوضاع به این شکل هم به وجود نمی‌آمد. مجموعه تحقیر مردم، دانشگاهیان و روحانیت نشان داد که روند سیاسی خلاف آن تحولات اجتماعی است و در واقع شکاف بین ساختار سیاسی، ساختارهای اقتصاد، اجتماعی و فرهنگی در حال گسترش است. اتفاقی که در انقلاب افتاد، حاصل آن بود که شکاف‌ها خیلی شدید شد و به نحو غیر قابل بازگشت و غیر قابل اصلاحی رسید و انقلاب شد. ولی این بار یک مفری پیدا شد. یا حداقل خوشبختانه حاکمیت هم قبول کرد که چنین انتخاباتی وجود داشته باشد، ولو این که نمی‌دانست نتیجه‌اش چه می‌شود.

به نظر من تاریخ یکصد ساله اخیر ایران نشان داده است نظام‌هائی که حرکت‌های سینوسی شدید دارند با این مشکل مواجه‌اند: یا انتظارات بیش از حد غیر واقعی و آرمان‌گرائی است که با واقعیت‌ها نمی‌خواند یا انتظارات آن چنان سرکوب می‌شوند که طرف به انفعال محض می‌افتد. فشارهائی قبل از دوم خرداد بود و طبیعی است وقتی دوم خرداد به وجود آمد، همه، هم برای جبران فشارهای قبلی و هم خیلی مراحل جلوتر از آن، انتظارات زیادی را از خود بروز دهند، ولی در مورد واقعه دوم خرداد دو سه عامل هم در این پیشآمد اهمیت دارد. یکی این که آقای خاتمی در شعارهایشان و در مبارزه شان اصلا شعارهائی خیلی خیلی دست نیافتنی بیان نکردند. گرچه تحقق بعضی از آن شعارها را می‌توان گفت سخت است . نکته دیگر این که جوامعی که بسته هستند و بعد باز می‌شوند یک دفعه آدم‌های غیر مسئول می‌آیند و شعارهای عجیب و غریب می‌دهند.

س– علیرغم رای قاطع مردم به آنچه که آقای خاتمی در برنامه انتخاباتی خویش مطرح کرده بود، ساختار حاکمیت و قدرت تغییر نکرد و یا اگر کرده با مقاومت و تلاش برای بازگرداندن آن به حالت اول روبروست. این مخالفین به قانون و به رای مردم سرانجام احترام خواهند گذاشت؟

عبدی– دوم خرداد فقط در دولت تغییری داده، ابزارهای اصلی قدرت هنوز تغییر نیافته‌اند، گرچه فضا برای عملکردشان محدود شد. در نهایت می‌توان گفت که آن ها واقعه دوم خرداد را پذیرفته‌اند. نباید کسی در داخل در مقام حذف دیگری باشد. منظورم از حذف این نیست که کسی که در قدرت است آن یکی را از قدرت بیرون نکند، بلکه آن یکی را از اجتماع بیرون نکند. واقعه دوم خرداد نشان داد که بعضی محافظه‌کاری‌ها، انقلابی‌ترین رفتار است. مثلا "حاکمیت قانون"، یعنی این که هرچه را که این نظام نوشته قبول دارید. از این محافظه کارانه‌تر می‌شود؟ ولی از این انقلابی‌تر هم دیدیم که نشده. یعنی او را در گوشه و تاریک‌ترین زاویه اتاقش قرار دادیم. یعنی بیا آنچه را به صورت قانون تصویب کرده‌ای اجرا کن. هنگامی که او را بکشانیم به سمت اجرای آن چیزی که خودش نوشته متوجه می‌شویم چه انقلاب عظیمی رخ داده، در حالیکه ظاهر قضیه یعنی محافظه کاری!

س– چرا نمی‌خواهند جامعه ایران از زیر فشار امنیتی–نظامی دهه ۶۰ و ۷۰ بیرون بیآید؟ بزرگترین خیانت‌ها به انقلاب در همین دو دهه و زیر همین فشار صورت گرفت. آلوده‌ترین دستگاه امنیتی و انواع جنایات زیر همین فشار به جامعه و انقلاب تحمیل شد. حتی همین مقدار اندکی که در جریان پرونده قتل‌های باصطلاح زنجیره‌ای فاش شد کافی است تا دانسته شود سربازان امام زمان با مردم و انقلاب چه کردند و چگونه زیر چتر مصونیت امنیتی–قضائی به ثروت‌های افسانه‌ای دست یافتند و بزرگترین فساد و فحشاء را در جامعه شکل بخشیدند.

عبدی– درگیری‌های کردستان، گنبد، خوزستان، آذربایجان و سپس ترورها و انفجارهای تهران و دهها اقدام ضد انقلابی دیگر در سراسر کشور طی سال‌های ۵۸ تا۶۱ مشاهده شد. کم کم روشن شد که از طریق گفت و گو یا مصالحه، نتیجه چندانی عاید نمی‌شود و هر نوع مصالحه‌ای از طرف حکومت به معنای ضعف آن تلقی شده و متمردین خواهان امتیازات بیشتری می‌شوند. این واقعیت در مذاکرات کردستان به وضوح مشاهده شد، به طوری که صدای اعتراض مرحوم طالقانی را که بیش از همه نگران درگیری بود درآورد. برخی از این گروه‌ها اصولا آماده مذاکره هم نبودند، مثل کومله در کردستان، گروه اشرف دهقان و دیگر جناح‌های گروه‌های چپ، خلق عرب و برخی هم موضوعی برای مذاکره نداشتند، مثل منافقین. بنابراین به مرور زمان در درون حکومت ابزارها و تشکیلاتی شکل گرفت که متناسب مبارزه با این گروه‌ها بود و از آنجا که نحوه مبارزه آنان ترور، حمله، انفجار و غیره بود، شیوه مبارزه با آنان نیز علی‌القاعده سرکوب بود. این نحوه برخورد ذاتی دستگاه‌هائی بود که برای مقابله با آن گروه‌ها شکل گرفته بود و کماکان تداوم داشت. ولی هنگامی که تا حدود زیادی موضوع آن گروه‌ها منتفی شد و نیروهای طرفدار انقلاب یا حتی نیروهائی که طرفدار انقلاب نیستند، ولی به هر دلیلی در چارچوب گروه‌های مسلح وبرانداز عمل نمی‌کردند وارد رقابت سیاسی شدند، طبیعی بود که در این مرحله به کارگیری ابزار قبلی که برای نیروهای برانداز ایجاد شده بود نه امکان پذیر بود و نه حتی مفید فایده. ولی از آنجا که آن ابزار دنبال بقاء و حیات خود بوده و هست، لذا کوشش می‌کند رقابت جدید را نیز براندازانه تعبیر و تفسیر کند، در صورتی که حتی اگر این تعبیر بر فرض محال درست هم باشد، باز هم نمی‌توان برای مقابله با آن از ابزاری سود جست که زمانی علیه نیروهای برانداز مسلح ثمر بخش بوده‌است. بنابر این کارآمدی آن روش‌ها در گذشته و بقای ابزارهای آن موجب آن شده است که عده‌ای از افراد فکر کنند برای رسیدن به خواست‌های سیاسی کنونی خویش هم می‌توانند از آن روش‌ها به طور موثر و مثبت سود جویند و به همین دلیل برخی از آنان طی چند سال اخیر اقدام به قتل‌ها و دستگیری‌ها و نمودند که در نهایت می‌توان گفت عموم آنها نه تنها برای اهداف مجریان و آمرانش فایده‌ای نداشته است، بلکه در اکثر موارد علیه منافع و موقعیت آنان عمل کرده‌است.

س– اگر در گذشته هم برای مردم به وضوح روشن نبود، اکنون کاملا روشن است که بعد از درگذشت آیت‌الله خمینی در جمهوری اسلامی یک تصفیه پیگیر از دولتمردان سال‌های نخست پیروزی انقلاب صورت

www.iran-archive.com

گرفته‌است. این تصفیه به گونه‌ایست که انسان فکر می‌کند، اگر انفجار حزب جمهوری اسلامی و یا نخست وزیری روی نمی‌داد قربانیان و کشته شدگان آن دو حادثه هم مشمول این تصفیه‌ها می‌شدند. البته، ریشه‌ها و زمینه‌های این تصفیه‌ها در سال‌های آخر حیات آیت‌الله خمینی فراهم شده و شکل گرفته بود، اما بعد از درگذشت او آشکارا و بدون هیچ ملاحظه‌ای انجام شد. نیروهائی مثل شما، در سال‌های حیات آیت‌الله خمینی دچار غفلت نشدند؟

ج- در سال ۱۳۶۹ هنگامی که مجمع روحانیون مبارزه بیانیه‌ای را در نقد انتخابات خبرگان رهبری (این انتخابات پس از درگذشت آیت‌الله خمینی صورت گرفت و ترکیب این مجلس و توازن نیروهای درون آن به سود مخالفان دولت میرحسین موسوی، مخالفان نظرات و عملکردهای سال‌های اول آیت‌الله خمینی در جمهوری اسلامی و برگمارکنندگان رهبر جدید تغییر کرد) منتشر کرد کلیه روزنامه‌ها از چاپ تمام یا حتی بخشی از آن منع شدند، در حالی که در همان موقع رئیس مجلس و وزیر ارشاد (مهدی کروبی و محمد خاتمی) اعضای مجمع بودند. در نتیجه این واقعه تصمیم گرفتند که روزنامه سلام را منتشر کنند.

س- آن جریان، امروز اقلیتی است که می‌خواهد بر اکثریت مردم ایران حکومت کند! در اینصورت ضد انقلاب بر انقلاب حاکم نشده‌است؟ حتی در میان روحانیون هم ظاهرا یک اقلیت روحانی می‌خواهد بر اکثریت روحانیت حکومت کند.

ج- حتی اگر عقیده اقلیت کاملا برحق و عین صواب و منطبق بر وحی هم باشد، که قطعا هیچکدام هم نیست، در این صورت هم سلطه اقلیت بر اکثریت خلاف اصل انقلاب است. انقلابی که پیروزی و تداومش ناشی از اراده اکثریت بود. فقط وقتی می‌تواند سلطه اقلیت تحت فشار و اجبار بر اکثریت غلبه کند، که ماهیت انقلاب به کلی دگرگون شود و به عبارت دیگر یک استحاله کامل در نظام رخ دهد. با توجه به جمیع شرایط موجود تصور می‌رود که طرفداران خشونت و فشار می‌خواهند خود را متولی و تولیت انقلاب هم جا بزنند و طبعا چنین تناقضی را نمی‌توانند تا پایان ادامه دهند. از سوی دیگر یکی از مهم‌ترین تکیه‌گاه‌های حکومت روحانیت است. اکثریت روحانیت به سبب نوع ارتباطش با مردم نمی‌توانند خود را پای‌بند حکومتی کنند که به اسم اقلیت بر اکثریت سلطه دارد. حمایت اکثریت قاطع روحانیت غیر دولتی در انتخابات دوم خرداد از آقای خاتمی موید همین دیدگاه است. بنابراین، هنگامی که اقلیت برای بقای خویش به سوی فشار گام های موثر بردارد در اولین گام‌ها روحانیت را ازدست خواهد داد. روحانیت غیر دولتی می‌داند که حکومت اقلیت نه تنها موجب تقویت ایمان و دین مردم نمی‌شود، بلکه اگر به اسم اسلام اعمال شود موجب تضعیف آن نیز می‌شود. مشکل دیگر اعمال چنین روشی، در ساخت اجتماعی و تحول ارتباطی است. به طور کلی می‌توان گفت ساخت جمعیتی جوان کشور و نیز توسعه چشمگیر تحصیلات عالی و گسترش شهرنشینی به علاوه تحول در نظام ارتباطی بین‌المللی جلگی مانع از آن می‌شود که یک نظام مبتنی بر فشار و سلطه بتواند دوام و ثبات داشته باشد. اضافه بر اینها نظام های متکی به اقلیت علی‌القاعده می‌باید خود را با یک قدرت خارجی هماهنگ کنند و در زیر چتر آنان قرار گیرند. گروه‌های اقلیت طرفدار خشونت در ایران چنین آمادگی را در نهایت دارند، گرچه قدرت‌های خارجی نیز بر حسب تجربیات گذشته به خوبی می‌دانند که حمایت از چنین نیروهائی در ایران به منزله شرط بستن بر روی پیروزی یک گاری در مسابقه اتومبیل‌رانی است. تداوم چنان حکومتی برای بیش از چند سال کاملا ممتنع است و سقوط آن همزمان خواهد شد با سقوط آنچه که به ظاهر با خود حمل می‌کرده‌است.

آزادی‌ها

س- گشایش فضای سیاسی در ایران، همیشه با مقاومت‌های حکومتی از یکسو و برخی آشفتگی‌های سیاسی در جامعه همراه بوده‌است. هم در دهه ۳۰ و هم در سال‌های نخست پیروزی انقلاب چنین حالتی پیش آمد و بنظر می‌رسد که در سه سال اخیر نیز این مشکل، با مقاومت در برابر مطبوعات و آزادی فعالیت احزاب یکبار دیگر خود را نشان داده‌است. همه بحث بر سر آنست که آزادی، حتی همان اندکی که بدست می‌آید را بتوان تثبیت کرد.

ج- نهادینه کردن آزادی در جامعه ما با مشارکت بیشتر افراد میسر است و نه با "تعمیق" مفهوم آزادی یا درخواست آزادی‌های بیشتر. هرگونه تندروی در این زمینه به افزایش احساس خطر منجر می‌شود و در نتیجه طبقه متوسط و اکثریت مردم را از مشارکت دور می‌کند، زیرا عموم مردم حاضر به خطر کردن نیستند و این امر به ناپایداری آزادی‌های موجود می‌انجامد.

موقعیت بازندگان

س- در هر فضای باز سیاسی، این مخالفان آزادی‌ها بوده‌اند که صحنه را باخته‌اند و برای بازگرداندن آب رفته به جوی دست به عملی می‌زنند، حتی به قیمت برباد دادن استقلال ملی کشور. از فردای انتخابات دوم خرداد، مردم ایران شاهد این مقاومت بوده‌اند.

ج- دوم خرداد به یک معنا بازنده نداشته‌است. شاید کسانی که به ظاهر بازنده شدند بیش از دیگران برندگان دوم خرداد باشند؛ زیرا که اگر مانع بروز اراده ملت در دوم خرداد می‌شدند، دیر یا زود چنان هزینه‌ای را متحمل می‌شدند و در چنان وضعیتی قرار می‌گرفتند که مطلقا با وضعیتی که امروز دارند قابل مقایسه نیست، (به همین دلیل) حتی سکوت در مقابل این شعارها (ی خشونت طلب‌های جناح راست) هم خطائی غیر قابل گذشت است. (از طرف دیگر) هرگونه تحریک خواستاران خشونت نیز به منزله فراهم کردن مهمات برای زرادخانه خالی مخالفان دوم خرداد است. تحریک‌کنندگان و به کار برندگان خشونت دو روی یک سکه‌اند.

بی ثباتی مزمن در سیاست‌ها، حاکمیت قانون و مدیریت‌ها و همچون بختک بر روی اقتصاد سنگینی می‌کند و اجازه نفس کشیدن به آن را نمی‌دهد. توسعه سیاسی مساله اصلی جامعه ماست. اگر از این حیث حداقلی از توسعه یافتگی را داشتیم اوضاع دستگاه قضائی ما چنین پس افتاده و غیر مفید نسبت به وضعیت اقتصادی نمی‌بود. تردید وجود ندارد که در میان قوای سه گانه مملکتی، سلامت و اقتدار قوه قضائیه بیش از دوتای دیگر در سازندگی کشور سهم دارد و اصلاح بنیادین این قوه جز از خلال توسعه سیاسی محقق نمی‌شود. آنان که سعی می‌کنند مساله توسعه سیاسی را به مساله‌ای دست چندم تقلیل دهند، برحسب غریزه متوجه خطر در اولویت قرار گرفتن توسعه سیاسی هستند، غریزه‌ای که مبنای آن صیانت موجودیت خویش است.

س- جناح طرد شده در انتخابات دوم خرداد، واقعا از نارضائی عمیق مردم از سیاست‌های حکومت بی‌اطلاع بود و تصور می‌کرد مردم در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کرده و به ناطق نوری رای خواهند داد؟ یا تصور کرده بود این انتخابات با شرکت ۲۰، ۳۰ درصد واجدین حق رای برگزار شده و ناطق نوری به ریاست جمهوری خواهد رسید؟

www.iran-archive.com

ج- مدتی قبل را بخاطر بیآورید، جناح راست چنان سخن می‌گفت که گوئی تمام قدرت را به زودی قبضه خواهد کرد، در سفرهای سیاسی رهبری این جناح (ناطق نوری) پست‌های سیاسی و غیرسیاسی تقسیم شده بود، شاید برای دربان فرمانداری‌ها و بخشداری‌ها هم کسانی را تعیین کرده بودند و چنان درگیر عزل و نصب ها بودند که به کار دیگری نمی‌رسیدند. در وسائل ارتباط جمعی، بویژه صدا و سیما چنان یکه تازی می‌کردند که گوئی کسی را یارای نفس کشیدن در مقابل آن جناح نیست و نزدیک بود که سری جدید برنامه‌های دنباله‌دار "هویت" را علیه نیروهای انقلابی روی آنتن ببرند و هر که را نمی‌پسندند از دم تیغ بگذرانند. این وضع به گونه‌ای بود که در آن هنگام بسیاری از افرادی که هم اکنون میدان‌دار شده‌اند سمفونی ناامیدی را می‌نواختند. در عرصه مطبوعات حتی کوچک‌ترین تحرکات با بستن و تعطیلی مواجه می‌شد، نگذاشتند "بهار" به شماره چهارم برسد،"سلام" را در شب انتخابات مجلس پنجم دو روز تعطیل کردند، "بهمن" را به صورت دیگری به تعطیلی کشاندند. بخش "فرهنگی" کشور تحت مدیریت "سرهنگی" (سردار سپاه ضرغامی) بود، بخش اقتصادی به مدیریت "دلالی" درآمده بود (رفیقدوست)، از بخش‌های سیاسی و اجتماعی حرفی نزنیم بهتر است. در عرصه نیروی انسانی، در حال ساختن دستگاهی به نام "ولایت سنج" بودند که همزمان نقطه "ذوب" افراد را اندازه می‌گرفت و هر که از آزمون این دستگاه موفق بیرون می‌آمد حق حیات و انتفاع از موهبات داشت و کارنامه‌اش را به دست راستش می‌دادند و العیاذبالله زحمت خداوند را در رسیدگی به عملکرد آدمیان در آن دنیا کم می‌کردند و برای تمام این افراد سند یک ویلای تمام مبله در بهترین نقاط بهشت را صادر و تحویل می‌دادند. در مقابل کسانی که از آزمون رد می‌شدند، کارنامه‌شان را به دست چپ آن ها می‌دادند و بطور اصولی مهدور الدم بودند و اگر خونشان زمین نمی‌ریخته می‌شد از باب رحمت و رافت اسلامی و صرفا جهت مهلت دادن به آن‌ها بود.

دستی که از آستین مردم در دوم خرداد بیرون آمد، وضعیت را چنان دگرگون کرد، که خواب جناح راست را آشفته‌تر کرد. من تردیدی ندارم که بسیاری از آنان جز با خوردن قرص والیوم خوابشان نمی‌برد. این امر به دلیل ماهیت ساختار قدرت در ایران است. در حقیقت پذیرش واقعیت دوم خرداد فشار سنگینی را به ساختار قدرت وارد می‌کند، که احتمالا از فشار شب اول قبر کمتر نیست. مشکلات و بیماری روحی و روانی و انفعال و بریدن در سطوح بالای آن جناح چیزی نیست که قابل پنهان کردن باشد.

در تحلیل آنچه که پیش می‌آید، عده‌ای به عملکرد و سیاست جناح راست اهمیت می‌دهند، بعضی‌ها خطر کودتا را هم مطرح می‌کنند، در حالی که به نظر من تعیین کننده "آینده" عملکرد و سیاست‌های آن جناح نیست. سیاست و عملکرد آن‌ها متغیر تابع است. آنچه که تعیین‌کننده آینده‌است عملکرد موافقان دوم خرداد است و نه مخالفانش. اگر مخالفان چنین قدرتی داشتند در این صورت دوم خرداد حادث نمی‌شد. آنها تنها مترصد زمینه‌ها و فرصت‌ها هستند. بهتر است به خویش بازگردیم وخود را از درون نقادی کنیم.

س- آن دوره انفعال، ظاهرا مدتی است سپری شده و اکنون با ابزار قانون علیه قانون و علیه جنبش عمل می‌کنند!

ج- اگر حاکمیت با ابزاری کردن قانون و اعمال یک طرفه آن به راهی قدم گذارد که مشروعیت و مقبولیت قانون و کلیه موارد منبعث از آن نزد جامعه و مردم به طور جدی متزلزل شود و کم‌کم نزد مردم قانون یا حقوق موضوعه و موجود اعتبار خود را از دست بدهد، مردم حقوق دیگری را که اصطلاحا حقوق شهودی نامیده می‌شود پذیرا می‌شوند و این سرآغاز فروپاشی است.

مثالی بزنم. مقدمات محاکمه کرباسچی از انتخابات مجلس پنجم آماده شد و جناح راست در انتظار بود تا با تکیه بر کرسی ریاست جمهوری، گروهی را به قربانگاه ببرد و به عنوان عوامل اصلی اوضاع نابسامان کشور در مسلخ سیاست قربانی کند. آنچه که در پیش بینی این جناح نیآمده بود، پیروزی مردم در انتخابات دوم خرداد و تغییر فضای کلی جامعه بود؛ ولی از آنجا که آن مقدمات فراهم شده بود، ظاهرا چاره‌ای جز پیگیری نداشتند و در نتیجه به روش‌هائی متوسل شدند که گریبان خودشان را گرفت، به ویژه با حضور وسیع مطبوعات در صحنه اجتماعی و افکار عمومی.

س- حربه دیگری که آنها در این مدت از آن استفاده کرده‌اند، خطر بر باد رفتن اسلام و دین و ایمان مردم و حکومت دینی است! آن گرایشی که می‌خواهد کار به تشنج و خشونت کشیده شود، بیش از همه روی این حربه‌ها کار می‌کند!

ج-آنان که نگران از دست رفتن حکومت دینی هستند، بهتر است با خود خلوت کنند تا معلوم شود که نگران موقعیت خویش هستند. دین پدیده‌ای نوپا همچون قدرت این گروه نیست.

قطب‌های مذهب کسانی هستند که از یک طرف گروه اندکی را قوم برگزیده خداوند می‌دانند، که بهشت آنان بیش از چند هزار نفر جمعیت ندارد و تماما در سرقفلی این گروه است. احسان دیگران برای آنان است و گناهان اینان برای دیگران. سر دیگر این قطب گروه‌های ضد مذهب هستند که بدبختی این مردم را جملگی ناشی از مذهب و فقه و روحانیت می‌دانند و تمامی سیاه کاری‌های این گروه اخیر را دلیل بر حقانیت ادعاهای خود می‌دانند. در قطب بندی سیاسی، یک گروه مخالفین مسلح و برانداز حکومت هستند که طی دو دهه اخیر هزاران نفر را کشتند و به همین تعداد، نفرات کمتر یا بیشتری هم از خودشان را به کشتن دادند. در جنگ با دشمن کشور و مردم همدستی کردند و به صورت فرقه‌ای بسته هنوز هم دست از کارهای خویش بر نمی‌دارند، گروه دیگر هم در حمایت حکومت هستند که جز اسلحه و تهدید و ارعاب زبان دیگری ندارند و برای چکاندن ماشه لحظه شماری می‌کنند.

گروه افراطی مذهبی، [افرادی نظیر آیت‌الله خزعلی، مصباح یزدی، کنی و - راه‌توده] در این حالت سعی می‌کند که همه را متهم به بی دینی کند و خطر دین ستیزان را گوشزد کند، حتی کف زدن یا سوت زدن را سیلی زدن به اسلام بداند. گروه افراطی سیاسی [امثال حسین شریعتمداری در روزنامه کیهان و یا رهبران موتلفه اسلامی و برخی فرماندهان بسیج و سپاه- راه‌توده] نیز سعی می‌کند همه را متهم به جاسوسی، منافق، دارای اسلحه و کند، قطب مخالف هم کوشش می‌کند بمب گذاری کند.

س- مقایسه حوادث سه سال گذشته با حوادث شوروی و مقایسه خاتمی با گرباچف، در جستجوی یلتسینی است که طبعا روی موج نارضائی مردم به میدان خواهد آمد و چاره‌ای جز وابستگی به قدرت خارجی نخواهد داشت. در حقیقت مخالفت با اصلاحات، زمینه حضور یلتسین در صحنه را فراهم می‌کند و فرصت‌ها را از بین می‌برد. این همان نکته مهمی است که در اتحاد شوروی نیز، پس از پیروزی در جنگ میهنی به آن توجه نشد و حتی دوران خروشچف هم از آن غفلت شد. جالب است که اخیرا فرزند محمدرضا شاه نیز در مصاحبه مطبوعاتی خود در کاخ مطبوعات وزارت

www.iran-archive.com

خارج امریکا- پس از اعلام جورج بوش بعنوان ریاست جمهوری- به آن اشاره کرده و گفته خاتمی گرباچفی است که در پلیت برو گیر کرده‌است. در واقع او هم ضرورت حضور یلتسین در صحنه را یاد آور شده‌است که احتمالا منظور خودش بوده‌است. این مقایسه چقدر واقعی است؟

ج- ایران تا قبل از دوم خرداد از منظر یک ناظر بیرون می‌توانست بالقوه آبستن حوادث شوروی سابق باشد. سخنان آقای ناطق نوری هم در اوائل شهریور ماه ۷۹ حکایت از پذیرش تشابه میان دو جامعه است. ظاهرا مخالفان دوم خرداد نیز بر این تشابه صحه گذاشته‌اند، غافل از این که پذیرش چنین تصوری مستلزم پذیرش یا تائید نتایج طبیعی آن نیز هست. در هر حال چنین مقایسه‌ای صرفنظر از انگیزه‌های آن اهمیت دارد و باید به تحلیل جزئیات آن پرداخت.

خطر خارجی

س- برخی رهبران و دولتمردان جمهوری اسلامی که چندان روی خوشی با اصلاحات ندارند، حتی رهبر نیز اشاره به این واقعیت می‌کنند که خروج مردم از صحنه سیاسی، زمینه دخالت خارجی را در ایران فراهم می‌کند. بنابراین، چرا هچنان مقابله با مردم، دلسرد کردن آنها، بیرون کردن مردم از صحنه سیاسی و ناامید ساختن آنها به اصلاحات در داخل و امیدوار ساختن آنها به دست‌هائی از خارج کشور ادامه دارد؟ آیا با سرکوب مردم امنیت کشور تضمین و زمینه‌های نارضائی عمومی از بین می‌رود و بحران همه جانبه کشور حل می‌شود؟

ج-برای حذف و یا اصلاح نابسامانی‌ها نمی‌توان مجددا به شیوه‌ای متوسل شد که خود موجب بروز آن‌ها بوده‌است. سوء استفاده از ابزارهای قانونی برای حذف دیگران سبب تقویت نگاه به خارج می‌شود، زیرا هنگامی که عده‌ای تصور کنند که با تکیه به منابع و نیروهای داخلی نمی‌توانند حقی را استیفا کنند، این احتمال وجود دارد که آگاهانه یا ناآگاهانه به دنبال حمایت خارجی بروند، و البته این امر پایان سقوط است و مسئولیت آن بیشتر بر عهده کسانی است که سازوکارهای طبیعی جامعه را برای زندگی شرافتمندانه و قانونی شهروندان دچار اختلال می‌کنند. ایران در جغرافیای منطقه‌ای و جهان وضعیت ویژه‌ای دارد:

در شمال شرقی آن افغانستان است، که دو دهه ناآرامی و جنگ در آنجاست و گروهی ستیزه جو و مرتجع بر آن حکم می‌راند؛ و مشکلات متعددی را برای ایران از نظر امنیتی و قاچاق مواد مخدر ایجاد کرده‌است و در صورت تداوم سلطه آنان به یکی از حلقه‌های زنجیر امریکا علیه ایران تبدیل خواهد شد.

در شمال ایران آسیای میانه است که وضع چندان مناسبی ندارد. در قفقاز، حکومت آذربایجان به یاری اسرائیل و امریکا مشکلات دیگری را برای ایران فراهم می‌کند،

در شمال غرب و غرب، مساله ترکیه و اکراد به نحو دیگری در جریان است.

در غرب مشکل عراق و حضور صدام و فشارهای امریکا همچنان یکی از مشکلات عمده جهانی است که هرگونه تحولی در آنجا مستقیما بر ایران تاثیر می‌گذارد.

در جنوب ایران حضور ناوگان‌های امریکائی و کشورهای شیخ نشین خلیج فارس است که از یک سو به سرعت خود را تقویت می‌کنند و از سوی دیگر پای بیگانه را به منطقه گشوده‌اند.

در عرصه جهانی نیز امریکا قرار دارد که همچنان بر ایران فشار وارد می‌کند و در این راه متحدان غربی آن، گاه همراهی‌اش می‌کنند گاه از او عقب می‌مانند.

در داخل کشور وضعیت بیکاری و رکود اقتصادی و بدهی‌های خارجی و بهره‌وری کم در صنعت ناشی از هشت سال بی‌تدبیری اقتصادی همچنان معضل بزرگی است.

(با در نظر داشتن این تصویر، حالا برویم بر سر مسئله مشروعیت و حضور و یا عدم حضور مردم در صحنه) اصلی‌ترین شعار مشروطیت پر کردن شکاف ملت دولت از طریق تحقق حاکمیت قانون بود و علیرغم گذشت حدود یک قرن و چندین فراز و نشیب سیاسی در این کشور، اصلی‌ترین شعار آقای خاتمی نیز حاکمیت قانون بود. فوق قانون دانستن حکومت در درجه اول دودش به چشم حکومت و سپس مردم می‌رود.

امریکا

س- شما را از جمله رهبران حرکت منجر به تصرف سفارت امریکا و از طرفی مطلع به مناسبات تاریخی امریکا با ایران در جمهوری اسلامی می‌شناسند. گفته می‌شود کلیه اسنادی که از سفارت امریکا بدست آمد را، اعم از آنچه در کتاب‌های اسناد سفارت امریکا منتشر شد و آنچه که ضبط شده، ولی هنوز منتشر نشد شما خوانده‌اید و یا زیر نظر و نظارت شما منتشر شده و یا ضبط شده‌است. در شرایط کنونی در باره امریکا و مناسبات آن با ایران چه فکر می‌کنید؟

ج- برخی به خطا تصرف سفارت امریکا را عامل اصلی این وضع میان دو ملت می‌دانند، در حالی که این واقعه صرفا یک ردیف از آن دیوار بلند بی اعتمادی است و نه همه آن. دیواری که پایه‌های آن در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با کودتا علیه حکومت ملی دکتر مصدق ریخته شد و منجر به بازگرداندن تاج و تخت به شاه ایران گردید. مقام عالیرتبه سفارت امریکا در تهران در گزارشی در تاریخ ۱۷ ژانویه ۱۹۷۹ به وزارت خارجه امریکا نیز با پایه دانستن آن واقعه متذکر می‌شود که ما در سرنگونی نخست وزیر ملی ایران یعنی مصدق و بازگرداندن شاه نقش بسیار موثری ایفا نمودیم. این واقعه مبنا و مقدمه وابستگی شاه به امریکا شد و شاه هم شخصا چنین احساسی را داشت. اسدالله علم از دوستان و نزدیکان شاه در سال ۱۳۴۵ این احساس را برای وابسته سیاسی سفارت امریکا چنین بیان می‌کند که: «شاه احساس می‌کند که امریکا با او مثل یک نوکر رفتار می‌کند.» و تحقیر ملت ایران به این شکل، زیربنای آن دیواری بود که بعدها بزرگتر و بزرگتر شد فراموش نکنیم که در تابستان ۱۳۵۸، یعنی چند ماه قبل از رفتن شاه به امریکا، تشکیلات وسیعی در ارتش ایران دستگیر شدند که اقدامات خود را برای انجام کودتا به مرحله پایانی رسانده بودند. اعضای این گروه با شنیدن برنامه‌ها و پیام‌های مشخصی از رادیو فارسی امریکا، اطمینان یافته بودند که دولت ایالات متحده از اقدامات آن ها حمایت می‌کند.

آنچه را باید در اینجا بگویم این است که با توجه به احساسات آن موقع مردم ایران علیه شاه و شناختی که از رابطه شاه و امریکا داشتند، تصرف سفارت امریکا، مسالمت آمیزترین و کم هزینه‌ترین اقدامی بود که علیه ایالات متحده در ایران انجام شد و اگر آن واقعه رخ نمی‌داد، دیر یا زود گروه‌های دیگری به صورت مسلحانه به آنجا حمله می‌کردند و کمترین نتیجه‌اش قتل تعداد زیادی امریکائی بود. این هم تازه یک ردیف از آن دیوار بلند بی‌اعتمادی است. دیواری که بعدها به ویژه در حمایت امریکا از حمله نظامی عراق به ایران بلندتر گردید. من با گفته آخرین سفیر انگلستان در ایران موافقم که معتقد است اگر غرب در جریان گروگانگیری از ایران دلخور بود، در جریان تجاوز عراق به ایران نمی‌بایست از اصول پذیرفته شده بین‌المللی عدول می‌کرد. اگر ایالات متحده معتقد بود که باید قواعد بین‌المللی را محترم شمرد، در این صورت بدون ذره‌ای تردید باید متجاوز را محکوم می‌کرد و خواستار عقب نشینی بدون قید و شرط به مرزهای بین‌المللی می‌شد.

www.iran-archive.com

انقلاب، مسالمت و خشونت

پس از انتخابات دوم خرداد و ورود به صحنه روزنامه‌ها و هفته‌نامه‌های جدید، بحث‌های مختلفی توسط نواندیشان دینی، ملیون، مبارزان مذهبی نسل اول انقلاب و برخی دگراندیشان خارج از حاکمیت در این مطبوعات جریان یافت. این بحث‌ها، گاه چنان روشنفکرانه بود که در اغلب اوقات مردم عادی و کسانی که در گسترده‌ترین سطح ممکن و برای نخستین بار به مطبوعات دست یافته و نسبت به خواندن آن‌ها علاقمند شده بودند سر از آنها در نمی‌آوردند. این در حالی بود که این مباحث ریشه‌های بسیار جدی اجتماعی داشت و نوع جدیدی از تفکر پیرامون مبنا و اشکال تحولات را شکل می‌داد. از جمله در باره "انقلاب"، "روند مسالمت آمیز تحولات"، "خشونت حکومتی" و "خشونت انقلابی"، "مدرنیسم"، "پسا مدرنیسم"، "اصلاحات" و

همه کس مجاز به انتشار نظرات و دیدگاه‌هایش در هفته‌نامه‌ها و روزنامه‌ها بود، مگر چهره‌های شناخته شده توده‌ای داخل کشور و یا بنام حزب توده‌ایران. در حالیکه حزب توده‌ایران در باره تمامی این مفاهیم حرف و سخن علمی و تجربی داشت. میدان در اختیار چهره‌هائی نظیر صادق‌زیباکلام، عبدالکریم سروش و نظریه پردازانی نظیر آنها بود، که علیرغم پوشش مذهبی که کلام، قلم و نظرشان داشت، ماهیت آنچه که مطرح می‌کردند چیزی جز تبلیغ نقطه نظرات امثال "پوپر" و دیگر نظریه پردازان نظام سرمایه‌داری جهانی نبود، گرچه رنگ و لعاب انتقاد از نظام سرمایه‌داری را نیز داشت. این انتقاد نه از موضع دفاع از جانشین این نظام، بلکه در جهت تصحیح و مهندسی آن بود!

در این آشفته بازار قلب ماهیت مفاهیم فلسفی–اجتماعی امثال حسین شریعتمداری و تیمی که از توابین دهه ۶۰ زندان‌ها دور خود جمع کرده نیز با بلند کردن پرچم مبارزه با "سکولاریسم" و با هدف سیاسی تحریک روحانیون علیه مطبوعات میدان مقابل را در اختیار گرفته و منتشرکننده نظراتی شده بودند که روی دیگر همان نظرات، اما در پوشش دفاع از حکومت دینی بود و ستیز با جنبش مردم را دنبال می‌کرد.

نورالدین کیانوری که با پشتکار تمام روزنامه‌ها و مجلات را می‌خواند و مطالب آنها را دنبال می‌کرد، پیرامون بسیاری از این مباحث حرف و سخن داشت، اما مجاز به انتشار آنها در هیچ نشریه‌ای نبود و نشریات نیز مجاز به هیچ نوع گفتگو و تماس با او نبودند. دوستانی که نشریات را برای او می‌خریدند و به خانه‌اش می‌رساندند، گهگاه شاهد خشم او پیرامون آنچه که در این مباحث مطرح می‌شد بودند و گاه شاهد انتقاد شدید او از مطرح کنندگان این مباحث و گاه نیز مسخره کردن کسانی که خود را در جایگاه بزرگترین فلاسفه و نظریه پردازانی بی بدیل یافته بودند. گاه در حاشیه صفحه روزنامه و یا مجله‌ای که این مباحث را مطرح کرده بودند، با ساده‌ترین زبان و در عین حال دقیق‌ترین برداشت‌های علمی نقطه نظراتی را یادداشت می‌کرد و هر گاه کسی را می‌دید که به این مباحث علاقمند بود، این روزنامه و یا مجله را به او می‌داد تا هم آن بحث را بخواند و هم نظرات او را پیرامون آنها بداند. او بشدت از پر نویسی پرهیز داشت، اما آنچه می‌نوشت هیچ کم و کاستی برای ورود به یک بحث جدی و جمع کردن آن در چارچوب مسائل جاری در کشور و جنبش مردم نداشت. او که کتاب‌های پایه‌ای مارکسیسم و برخی آثار لنین را به زبان‌های اصلی در آپارتمانش داشت، به آنها نیز مراجعه می‌کرد و اصرار داشت که از آنها نیز در نوشته‌هایش استفاده کند تا بدین وسیله مشوق توده‌ای‌ها و دیگر طرفداران فلسفه علمی برای مراجعه به این آثار و فراموش نکردن آنها شود. او هرگز زیر بار ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم نرفت و اعتقاد راسخ به فرا رسیدن موج جدید انقلاب جهانی و برتری سوسیالیسم بر سرمایه‌داری بود.

آنچه که در زیر می‌خوانید، یکی از یادداشت‌های کیانوری، پیرامون مباحثی است که نحوه طرح آنها در مطبوعات بعد از انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم را در بالا نوشتیم. وی در این یادداشت کوتاه، با صراحت کامل از جنبش کنونی بعنوان یک جنبش انقلابی یاد می‌کند و بر این نکته بسیار مهم تاکید می‌کند که برای جلوگیری از خشونت حکومتی و به زیر کشیدن سرمایه‌داری تجاری وابسته از مسند قدرت باید هر چه وسیعتر مردم را بسیج کرد و به پشتوانه تحولات مسالمت آمیز تبدیل ساخت. او در این یادداشت کوتاه از "انقلاب" دفاع می‌کند و مباحث انحرافی مطرح در مطبوعات را با ساده‌ترین زبان و کلام رد می‌کند. کلامی، که بی‌شک در نقطه مقابل جمله‌پردازی‌های روشنفکرانه‌ای قرار دارد که توده مردم آن را درک نمی‌کنند، همانگونه که این کلام و استدلال‌های ساده نهفته در آن را درک می‌کنند.

چهار گروه، با انگیزه‌های متفاوت مسئله "خشونت" و "انقلاب" را مطرح می‌کنند!
(نورالدین کیانوری)

خشونت را حکومت به جنبش تحمیل می‌کند، نه جنبش به حکومت!

- طبقه‌ای که در حاکمیت است و همه امکانات نظامی و اعمال خشونت را در اختیار دارد، دست به خشونت می‌زند نه مردمی که حداکثر چند پاره سنگ در دستشان دارند!
- انقلاب ۵۷ نیز انقلابی مسالمت آمیز بود، رژیم شاه خشونت را به آن تحمیل کرد و نتیجه آن را هم دید!

در دوران اخیر و بویژه پس از انتخابات دوم خرداد و طرح اندیشه اصلاح طلبی، بحث در مورد انقلاب، اصلاح، مسالمت و خشونت به یک بحث روز تبدیل شده است، که همچنان ادامه دارد. آنچه در این میان جلب توجه می‌کند آنست که جریان های گوناگون سیاسی و اجتماعی، از جبهه های مختلف، غالبا یک صدا انقلاب را با خشونت و اصلاحات را با مسالمت پیوند می‌زنند و بسیاری، تحت تاثیر مطالبی که در باره انقلاب گفته و نوشته می‌شود، از اصلاح و مسالمت در برابر انقلاب و خشونت پشتیبانی می‌کنند.

چهار جریان

چهار جریان با ماهیت و انگیزه های متفاوت در این عرصه فعال هستند.

www.iran-archive.com

جریان نخست نیروهای وابسته به ارتجاع است که در طی سالیان دراز خشونت و انقلاب را مترادف هم وانمود کرده اند تا بدینوسیله به خشونت ضد انقلابی که علیه مردم به راه انداخته اند، لباس انقلاب بپوشانند و آن را توجیه کنند.

دادگاه های "انقلاب" برای آنها یعنی دادگاه هایی که خشن‌ترین احکام را بر ضد مدافعان انقلاب صادر نماید. نیروی انتظامی و یا همان کمیته های سابق "انقلاب"، یعنی نهادی که به هیچ قانون و قراری پایبند نیست و زورگویی و حمایت از چپاول را به هر طریق مجاز میداند. بسیج "انقلابی"، که زمین تا آسمان با بسیج "جنگ" تفاوت دارد، از نظر این جریان یعنی دارو دسته هایی که در مقابل سپاه پاسداران براه انداخته شده‌اند و به آنها اجازه هر گونه مردم آزاری و اخاذی را داده‌اند تا در موقع مقتضی از آنها بر علیه مردم استفاده کنند. سیاست "انقلابی" یعنی آتش زدن پرچم و فحاشی به این یا آن کشور در کوی و برزن و در عین حال مذاکرات پنهان و تملق و چاپلوسی و آمادگی برای پذیرش هر گونه نوکری و خیانت ملی.

ارتجاع از این طریق نه فقط انقلاب را با خشونت و تخریب یکسان جلوه می‌دهد و آن را به ذهن جامعه تزریق می‌کند، بلکه ضمنا از مردم ایران انتقام هم می‌گیرد تا برای همیشه فکر هر گونه انقلاب مردمی را از ذهن خود بیرون کنند.

جریان دوم را مجموعه نیروهایی در اپوزیسیون جمهوری اسلامی از راست سلطنت طلب تا چپ افراطی تشکیل می‌دهند. آنها هر گونه شورش یا جریان خشونت آمیزی را بعنوان طلیعه های یک انقلاب قریب الوقوع وانمود و از آن استقبال می‌کنند. آنها از این طریق به سهم خود مفاهیم تخریب، خشونت و انقلاب را با هم یکسان جلوه می‌دهند، و بدین شیوه آگاهانه یا ناآگاهانه ذهن جامعه را آماده می‌کنند تا هر تحول خشونت آمیز، ولو ضد انقلابی را به خیال تحول بنیادی و "انقلاب" پذیرا شود.

جریان سوم مجموعه نیروهایی است که بعضا در درون جبهه خواهان تحولات نیز حضور دارند، اما متزلزل‌ترین و ناپیگیرترین بخش آن را تشکیل می‌دهند. آنها با ترساندن مردم از انقلاب میکوشند تا سازش های فعلی یا آتی خود را با ارتجاع از هم اکنون توجیه کنند. آنها زیر پوشش اینکه گویا انقلاب با تخریب و خشونت توام است، از مردم می‌خواهند تا برای جلوگیری از خشونت از صحنه کنار رفته و تماشاچی خاموش حوادث و نظاره‌گر حل مسایل در چارچوب نخبگان باشند.

اما **گروه چهارم** را کسانی تشکیل می‌دهند که به لحاظ ماهیت و اهداف خود به کلی با جریان های پیش گفته متفاوت بوده ، در زمره هواداران جدی تحولات انقلابی در کشور هستند. این گروه برخلاف دسته قبلی نمی‌خواهد مردم را از انقلاب بترساند، برعکس می‌خواهد ارتجاع را از انقلاب مردم بترساند و بدینوسیله آن را به تمکین در برابر خواسته های جنبش وادارد. این عده با تکرار جنبه خشونت آمیز و غیرقابل پیش بینی انقلاب می‌خواهد به ارتجاع یادآور شود، که سیاست آن در تحمیل خشونت به جنبش مسالمت آمیز کنونی می‌تواند در نهایت با یک انقلاب توده‌ای سر خود ارتجاع را نیز به باد دهد.

به این ترتیب چهار گروه با ماهیت، هدف و انگیزه متفاوت اندیشه واحدی را تبلیغ می‌کنند که بر اساس آن انقلاب یعنی **خشونت** و اصلاح یعنی **مسالمت!**

صرفنظر از ماهیت این گروه‌ها، اگر به استدلال هایی که در تایید ادعاهای فوق ارائه می‌شود دقت کنیم، مشاهده می‌کنیم که این ادعاها معمولا بر چند محور استواراند. غالب آنها چنان استدلال می‌کنند که گویی متکی به تجربه انقلاب ایران سخن می‌گویند، ولی در اشاره‌های خود به تاریخ و سرگذشت انقلاب ایران از کلی گویی فراتر نمی‌روند و عملا هر آنچه ارتجاع و امپریالیسم انجام داده است را به حساب انقلاب می‌گذارند. حال ببینیم واقعیت در انقلاب ایران چه بود و چرا تجربه آن انقلاب ممکن است بار دیگر در ایران تکرار شود.

وقتی به انقلاب ایران مراجعه کنیم، مشاهده می‌کنیم این انقلاب در اساس خود یک انقلاب مسالمت آمیز بود و می‌کوشید از روش‌های مسالمت آمیز بهره بگیرد. این مقاومت رژیم شاه بود که خشونت را بتدریج به آن تحمیل کرد. بنابراین وقتی گفته میشود انقلاب خشونت و تخریب داشت ، باید دقیق توضیح داد تخریب کی؟ و کجا بود؟

مثلا، میلیون‌ها مردمی که در نماز عید فطر سال ۵۷ گرد آمدند چه چیز را تخریب کردند؟ این شاه بود که در پاسخ ۱۷ شهریور را بوجود آورد یا انقلاب؟ در حالیکه در شرایط عادی حفظ آرامش یک جمعیت هزار نفری هم مشکل است، در شرایط انقلابی میلیون‌ها نفری که در روزهای تاسوعا و عاشورا در خیابان‌ها تظاهرات کردند، در چه مورد و کجا را تخریب کردند و آیا اساسا نیازی به تخریب داشتند؟ شعارهایی نظیر "ما به شما گل دادیم ، شما به ما گلوله" یا "برادر ارتشی چرا برادر کشی؟" یا "توپ ، تانک ، مسلسل دیگر اثر ندارد " که در دوران انقلاب ایران هر روز تکرار می‌شد ، چه چیز را نشان می‌داد؟ خشونت و تخریب انقلاب را؟ یا برعکس مسالمت و مظلومیت آن را؟

انقلاب ها در طول تاریخ – و از جمله آنها انقلاب ایران نه فقط هرگز دنبال خشونت نبوده اند، برعکس همیشه مسالمت را ترجیح داده اند، چرا که نیروی خشونت همواره در مقیاسی بی اندازه نابرابر در اختیار ارتجاع بوده است. سنگ را کسی پرتاب می‌کند که به سویش تیری شلیک می‌شود وگر نه، این نابخردی است که در برابر توپ و تانک و مسلسل که در دست ارتجاع است انقلاب ها بخواهند تنها به اتکاء مشت و سنگ به خشونت متوسل شوند. خشونت و تخریب ابزار ارتجاع است و نه انقلاب. انقلاب ها تنها در آخرین مرحله و زمانی که ارتجاع دیگر هیچ راه مسالمتی را برای آنها باقی نگذاشته است به ناگزیر در برابر خشونت ایستاده‌اند و به آن پاسخ داده‌اند.

ارتباط میان خشونت و مسالمت!

در عمق این ارتباطی که میان خشونت و انقلاب گذاشته می‌شود، در واقع این اندیشه پنهان شده است که گویا جنبش بدون خشونت انقلاب محسوب نمی‌شود! آن چنان که اگر روزی انقلابیون بتوانند به خواسته های خود به طور مسالمت آمیز دست یابند، احتمالا دچار بحران روحی و روانی می‌شوند و می‌کوشند به هر قیمت کار به خون و خونریزی کشیده شود تا آنها خیالشان راحت شود و مطمئن شوند "انقلاب" صورت گرفته است ، چه در غیر اینصورت تحول انجام شده مضمون آن هر چه باشد باید نوعی اصلاح تلقی شود و نه انقلاب!

واقعیت آن است که مسئله خشونت یا عدم خشونت در جنبش های اجتماعی قبل از آنکه به انقلاب و ماهیت آن مربوط باشد، مسئله ایست مربوط به نحوه واکنش ارتجاع در برابر جنبش مردم. نمونه بارز آن همین جنبش کنونی در کشور ماست. مگر نه آن است که بر جنبش کنونی نام "اصلاحات" گذاشته شده است، مگر ابزار آن در این مرحله انتخابات نبوده است و مگر جز آن است که در آن مدام سخن از اجتناب از انقلاب و خشونت است ، پس چرا ارتجاع باز هم به خشونت متوسل می‌شود؟ چرا ترور می‌کند؟ مبارزان را زندانی می‌کند ، به قتل می‌رساند؟ بلوا و خونریزی به راه می اندازد؟

چنین نیست که اگر بر جنبشی نام انقلاب گذاشتیم بطور خودبخودی به خشونت منجر خواهد شد و اگر نام اصلاح برآن گذاشته

www.iran-archive.com

شود دیگر مسالمت آمیز خواهد بود. نه هر انقلابی با خشونت توام است و نه هر اصلاحی با مسالمت.

جنبش کنونی مردم ما، در ماهیت خود یک انقلاب است و مضمون آن کنار رفتن یک طبقه اجتماعی از قدرت است و این را بهتر از هر کس دیگری خود ارتجاع ایران می‌داند. اما از آنجا که این جنبش از درون چارچوب دولتی کنونی عمل میکند، هدف نخست آن برانداختن و در هم شکستن دستگاه دولتی از بیرون نیست، بلکه تسخیر آن از درون و بیرون در آن واحد است. به همین دلیل، این تحول بزرگ شکل مسالمت آمیز می‌یابد و رنگ اصلاح به خود می‌گیرد. اما در واقع این روند انقلابی مسالمت آمیز و واحدی است که در آن انقلاب و اصلاح در هم گره خورده اند و عملا بیان یک واقعیت یگانه هستند. در این واقعیت یگانه مضمون انقلابی جنبه تعیین‌کننده داشته و بر شکل مسالمت آمیز غلبه دارد و آنچه برای ارتجاع اهمیت دارد نیز همانا مضمون جنبش است و نه شکل آن . در نتیجه سرنوشت این جنبش نیز هر نامی بر آن گذاشته شود، همانند سرنوشت همه انقلاب ها خواهد بود. ارتجاع در هر جا بتواند به خشونت متوسل می‌شود و خواهد شد، مگر در شرایطی که تناسب نیروها را آنچنان به زیان خود ارزیابی کند که توسل به خشونت را در حکم خودکشی بپندارد.

با این وصف، تصور اینکه، بی‌اعتناء به این تناسب می‌توان سر ارتجاع را کلاه گذاشت و به آن قبولاند اگر خودش با جنبش "اصلاحی" کنونی از حاکمیت کنار نرود به زیانش خواهد بود و بر اثر جنبشی "انقلابی" از حاکمیت کنار خواهد رفت کمی ساده بینی است. آنچه ارتجاع نمی‌خواهد و زیر بار آن نمی‌رود همانا خلع از حاکمیت است، نه اینکه به چه نامی – انقلاب یا اصلاح می‌خواهیم آن را خلع کنیم. این گونه استدلال‌ها نه ارتجاع را می‌ترساند و نه سر آن را کلاه می‌گذارد، ولی به آگاهی انقلابی مردم، به درک آنها از مضمون جنبش خودشان و چشم اندازهای آن لطمه می‌زند.

آنچه باید به ارتجاع یادآوری کرد آن نیست که اگر با اصلاحات از حاکمیت کنار نرود با انقلاب کنار خواهد رفت، بلکه آن است که اگر در برابر جنبش مسالمت آمیز کنونی به خشونت متوسل شود، اگر فضا به سمت خشونت گرایش یابد هیچ تضمینی دیگر وجود ندارد، که این خشونت دامان خود مرتجعان را نگیرد و در اینصورت آنها نه فقط قدرت و ثروت بلکه بسیار چیزهای دیگر را نیز ممکن است از دست بدهند!

نوع دیگری از خشونت!

تجربه همه انقلاب ها و از جمله انقلاب ایران نشان میدهد در دوران های پس از انقلاب تخریب و خشونت از جانب ارتجاع و ضد انقلاب امری همیشگی و عادی بوده است. یعنی همان نیروهائی که خشونت را به انقلاب تحمیل می‌کنند، بعد از انقلاب هم دست از خشونت بر نمی‌دارند. آنچنان که پیش از انقلاب می‌خواسته‌اند قدرت را با خشونت نگهدارند، پس از انقلاب هم سعی می‌کنند با خشونت به قدرت باز گردند. تخریب و خشونتی که به حساب انقلاب گذاشته می‌شود. آتش زدن مزارع، انبارهای نان، بمب گذاری، ترور، ایجاد قحطی ابزارهای معمولی است که ضد انقلاب در برابر همه انقلاب ها بکار گرفته است. هر قدر انقلاب می‌کوشد تا پایه‌های جامعه یی را که می‌خواهد تغییر دهد، که فردای خود را در آن می‌بیند ، حفظ کند، ضد انقلاب ترجیح می‌دهد جامعه‌ای را که برآن حاکم نباشد ، ویران ببیند و ریشه خشونت آن در همینجاست.

انقلاب و شورش!

محور دیگری که در جهت همسان جلوه دادن مفاهیم انقلاب و تخریب وجود دارد تلاشی است که برای تحریف مفهوم انقلاب و اختلاط آن با شورش های کور از جانب راست یا چپ و بویژه در اپوزیسیون خارج از کشور صورت می‌گیرد.

شورش های کور البته توام با خشونت و تخریب هستند، ولی شورش کور مسئله‌ای کامل متمایز از انقلاب است. شورش کور نه فقط نشان انقلاب نیست، برعکس نشاندهنده آماده نبودن شرایط برای انجام یک انقلاب و خیزش گسترده مردمی است. این انفجار یاس و ناامیدی است که بصورت تخریب و خشونت کوتاه مدت و بی نتیجه بروز می‌کند. انگلس در کتاب وضع طبقه کارگر در انگلیس به این مسئله اشاره می‌کند و می‌نویسد:

«هر قدر کارگران انگلیس بیشتر اندیشه های سوسیالیستی را جذب کنند ، به همان اندازه بیشتر خشم کنونی آنها بی‌حاصل میشود – خشمی که اگر در آینده نیز به اندازه امروز طوفانی باشد به هیچ کجا راه نخواهد برد – و به همان اندازه بیشتر مبارزه آنها بر علیه بورژوازی جنبه خشن و بیرحمانه خود را از دست خواهد داد.»

تخریب و شورش کور حاصل بن بست است، پیامد نبود چشم انداز تحول واقعی است. شورش کور نشاندهنده نارضایتی از وضع موجود و در عین حال احساس ناتوانی در تغییر آن است. به همین دلیل شورش کور به همان اندازه که می‌تواند در تحول خود به انقلاب منتهی شود می‌تواند به ضد انقلاب نیز بیانجامد. شورش کور نشانه وجود شرایط بحران است، اما بحرانی که هنوز بحران انقلابی نیست، بلکه بحرانی که حامل انقلاب و ضد انقلاب توام است.

به همان اندازه که شرایط بحران وقتی بصورت تظاهرات مسالمت آمیز، اعتصاب سیاسی، انتخاب آگاهانه و بروز می‌کند، نشانه بلوغ تدریجی شرایط برای یک انقلاب مردمی است، برعکس انفجار نارضایتی به شکل شورش کور و بی‌آینده نشانه آن است که حل بحران از طریق یک راه حل فاشیستی یا ضد انقلابی همچنان امکان‌پذیر است.

شورش و تخریب کور نشانه ناتوانی و ناامیدی است و این وضع شرایط را برای امید بستن به راه‌حلی خارج از مردم، بدون مردم، امید به یک "دست برتر"، به یک "ابرمرد"، به یک "نیروی خارجی"، به "انتخابات آزاد بین المللی" یعنی برای یک راه حل ضد انقلابی مساعد می‌سازد.

انقلاب عمل مصممانه ، آگاهانه و امیدوارانه مردمی است که به کثرت و قدرت و خواست‌های خود آگاه شده اند. به همین دلیل انقلاب ها به خشونت و تخریب نیاز ندارند و از آن پرهیز می‌کنند، زیرا می‌دانند جامعه آینده متعلق به آنهاست و نباید آن را تخریب کرد. اما شورش های کور با جامعه‌ای مواجه‌اند که متعلق به آنها نیست و چشم اندازی هم برای آنکه روزی متعلق به آنان باشد نمی‌بینند پس آن را تخریب می‌کنند.

شورش های کور بدلیل جنبه نارضایتی عمیقی که در آنها متبلور است، البته می‌توانند در تحول خود به یک انقلاب سیاسی و اجتماعی نیز فرا رویند، اما این درست به همان نسبتی است که به قول انگلس چشم اندازی در برابر خود باز می‌کنند و از خشونت و تخریب فاصله می‌گیرند.

جنگ و انقلاب!

پیروزی برخی انقلاب ها توام با جنگ داخلی بوده است. اما جنگ داخلی در حالت عادی و بویژه آنگاه که به طول می‌انجامد، بیشتر نشان توازن نیروهای سیاسی و طبقاتی است تا نشانه انقلاب. جنگ داخلی دراز مدت آشکار می‌سازد که طبقه حاکم هنوز می‌تواند به شیوه های گذشته حکومت کند هر چند در قدرت تام آن خلل وارد شده است. با اینحال جنگ داخلی هم هیچگاه انتخاب انقلابیون نبوده است، بلکه همواره به آنها تحمیل شده است. ضمن اینکه هر قدر در جامعه‌ای

www.iran-archive.com

اقتصادهای محلی بیشتر در اقتصاد ملی پیوند خورده باشند، هر قدر بافت و نسج اجتماعی پیچیدگی و پیوستگی بیشتری یافته باشد، جنبه مخرب جنگ داخلی و تاثیر منفی آن بر پیشرفت اقتصادی و اجتماعی گسترده‌تر میشود. به همین دلیل در شرایط کشوری مانند ایران، در وضع کنونی جهان پرهیز از جنگ داخلی برای انقلابیون یک اصل تخطی ناپذیر است، هر چند ارتجاع ابایی از تحمیل آن به جامعه نداشته باشد.

برخی انقلاب ها با یک جنبش چریکی توام بوده است که معمولا از آن نتایج نادرست اتخاذ شده است. جنبش چریکی زاینده هیچ انقلابی نیست. برعکس خود زائیده احساس بن‌بست مبارزه سیاسی است. از جمله در کشور خود ما تمام استدلال چریک‌ها در دهه پنجاه آن بود که مبارزه سیاسی در شرایط استبدادی به بن‌بست رسیده و ناممکن شده است. اما کسانی که به وجود چنین بن‌بستی اعتقاد نداشتند راه های دیگری را برای مبارزه برمی‌گزیدند. بنابراین شورش کور و جنبش چریکی از یک سنخ هستند. این عصیان توده ناامید است و آن عصیان روشنفکر ناامید. نتیجه آنکه این بحران سیاسی و اجتماعی است که در یک شرایط بسیار ویژه و در یک وضع انقلابی ممکن است در جنبش چریکی، آن هم جنبشی که پیوندهای عمیقی را با مردم برقرار کرده است، نیرویی را بیآبد که می‌تواند رهبری آن را به سمت یک تحول اجتماعی در دست گیرد. همه نسخه برداری هایی که نخواست این واقعیت و این وضع ویژه و استثنایی را در نظر بگیرد عملا با شکستی سخت مواجه شد. میان وجود یک جنبش چریکی و یک تحول انقلابی هنوز فاصله‌ای بسیار طولانی و در بسیاری موارد در واقع دره‌ای عمیق وجود دارد.

جنبش کنونی، یک جنبش انقلابی!

همه آنچه گفته شد نشان می‌دهد که پیوند زدن میان انقلاب و خشونت و تخریب تا چه اندازه بی پایه است. جنبش کنونی در ایران یک جنبش انقلابی است و این که توانسته است از طریق مسالمت آمیز چنین تحولات جدی و شگرفی را در جامعه ما ایجاد کند بعد عمیقا مردمی آن را نشان می‌دهد ، تحولاتی که چون با خشونت و خونریزی همراه نبوده یا در سمت تمایلات و آرزوهای برخی قرار نداشته است ، معمولا اهمیت آنها دست کم گرفته می‌شود یا سعی می‌شود به زور به مردم القاء شود که اهمیتی نداشته است. و این تلاش از دو سوی همچنان ادامه دارد. اما این نشانه هنر جنبش است اگر بتواند با مسالمت به اهداف خود دست یابد و نه ضعف آن. هدف این جنبش خلع سرمایه‌داری تجاری وابسته و نمایندگان آنها از حاکمیت است و سلاح آن در مرحله کنونی مسالمت، مشارکت و انتخابات است. این جنبش باید تا به آخر همه تلاش و کوشش خود را بکار برد و بکار می‌برد تا به اهداف خود با مسالمت دست یابد، زیرا متکی به اکثریت مردم است و خشونت به زیان آن و مغایر با آرمان‌های آن است. اما اینکه سرنوشت این جنبش به چه شکل حل شود و به خشونت کشیده شود یا خیر همانطور که تجربه همه انقلاب ها و جنبش‌های تاریخ بشری نشان می‌دهد ، بیش از آنکه به خواست جنبش بستگی داشته باشد، به واکنش ارتجاع بستگی خواهد داشت.

برای اینکه بتوان نیروهای ارتجاعی را با مسالمت هر چه بیشتر از قدرت به زیر کشید باید به همان اندازه بیشتر به مردم متکی شد. این تنها امکان برای هر چه مسالمت‌آمیز کردن تحول است. زیرا ارتجاع تنها در صورتی که مطمئن شود وسیع‌ترین اقشار اجتماعی در کنار تحول ایستاده اند به نحوی که هر گونه مقاومت آن پیشاپیش محکوم به شکست است ممکن است اعمال خشونت را به زیان خود ارزیابی کند و از فکر آن صرفنظر کند. در غیر اینصورت و در شرایطی که نیروهای ارتجاعی یک لحظه اطمینان حاصل کنند مردم در کنار تحولات قرار ندارند، در اینکه آماده هستند تا بزرگترین خونریزی تاریخ ایران را برای حفظ قدرت و ثروت خود بکار اندازند، تردید نباید کرد. برخلاف ادعای سازش‌جویان و طرفداران و مبلغان باصطلاح خط اعتدال، هر اندازه جنبش انقلابی‌تر و مردمی‌تر باشد چشم انداز تحول مسالمت آمیز در برابر آن گشوده‌تر خواهد بود.

برای اینکه مردم در کنار تحولات بمانند و آماده تحمل دشواری‌ها باشند باید آنها را از مضمون انقلابی، تاریخی و دوران ساز جنبش خود آگاه ساخت که در آن صورت درک آنها از قدرت خود، عظمت موانع پیش روی و دشواری اهداف و دلایل آن آگاهانه و واقع بینانه می‌شود و دیگر هیچ نیروئی نمی‌تواند چنین مردمی را شکست دهد یا مایوس سازد.

نمی‌توان نفی کرد که هر کس حق دارد بر جنبش کنونی هر نامی را می‌خواهد بگذارد. و می‌توان درک کرد که تعیین این نام تا حدود زیاد به شرایط و به جایی بستگی دارد که هر مبارز این جنبش در آن فعالیت می‌کند، اما نباید هیچگاه این واقعیات بنیادین را فراموش کرد:

این جنبش انقلابی است که تا به امروز امکان اصلاح را بوجود آورده است و از این پس نیز بوجود خواهد آورد و نه اندیشه و تبلیغ اصلاح طلبی. اصلاحات دستآورد جنبش انقلابی است و نه در برابر آن. دفاع از مسالمت در برابر خشونت، دفاع از اصلاح در برابر انقلاب نیست، بلکه دفاع از انقلاب در برابر ارتجاع است. بنا به همه این دلایل برای هواداران صادق و پیگیر تحولات شایسته نیست به هر عنوان و انگیزه انقلاب و اصلاح را در جنبش کنونی در برابر هم قرار دهند یا بدتر از آن، خشونت ارتجاع و ضد انقلاب را به پای انقلاب بگذارند، در غیر اینصورت ریشه های نهالی کاشته خواهد شد که میوه های آن فردا خشونت و تخریب ارتجاع را به حساب همین جنبش خواهد نوشت ولو بر آن نام "اصلاح" گذاشته شده باشد.

باید همواره گفت و باز گفت: این انقلاب نیست که به خشونت و تخریب نیاز دارد، این ارتجاع است که در برابر انقلاب در نهایت سلاحی جز خشونت و تخریب در اختیار ندارد!

(بقیه مقاله تجربه نبرد ۲۰ ساله!... از ص۸)

روزنامه کیهان، در مقاله شماره ۱۰ مرداد سال ۶۳ خود، در فراخواندن نیروهای طرفدار آرمان‌های انقلاب، برای دفاع از دولت میر حسین موسوی که توسط فراکسیون ۹۹ نفره (که ناطق نوری سخنگوی آن در مجلس بود) می‌نویسد:«باندهای سیاه سیاسی–اقتصادی در دو سال گذشته به شیوه‌های شبه مشروع و موذیانه فعالانه در پی تضعیف دولت بوده‌اند. دفاع از دولت، برای خنثی کردن کوشش مغرضان و بداندیشان و قدرت طلب‌های وابسته به "باندهای سیاه" «سیاسی–اقتصادی» است که قصد تعویض دولت را دارند و مدعی هستند که باید با تعویض نخست وزیر و اعضای دولت، دولتی قوی‌تر و قدرتمندتر که بتواند صالح‌تر و بهتر عمل کند روی کار آورد. باندهای سیاه سیاسی–اقتصادی که در تمام شئون حاکمیت جمهوری اسلامی نفوذ کرده‌اند، مشروعیت اقدامات خود را در تضعیف دولت و غیر اسلامی خواندن آن نیز با توسل به محافل بعضا روحانی به دست می‌آورند. آنهائی که با دیدن این موانع صحنه را خالی و با طرح "بن‌بست" و "بحران" شانه از زیر بار مسئولیت خالی می‌کنند و آسوده خاطر به کارهای جنبی و حاشیه‌ای می‌پردازند باید بترسند از اینکه اگر فعالانه از دولت دفاع نکنند، آن وقت "کودتای خزنده" به وقوع خواهد پیوست.»

www.iran-archive.com

انگیزه‌های انتشار جزوه ۸۰ صفحه‌ای گروه دوم تحقیق قتل‌های زنجیره‌ای

۸۰ صفحه از ۱۶۰۰ صفحه

آیا جزوه ۸۰ صفحه‌ای، که حاوی نکاتی از متن بازجوئی بعضی مجریان قتل‌های زنجیره‌ایست قابل استناد و اعتماد است؟ چرا راه‌توده متن کامل این جزوه را، که تاکنون در شماره‌های اخیر خود نکاتی از آن را افشاءکرده منتشر نمی‌کند؟

این دو سئوال، در ماه‌های گذشته بارها با "راه‌توده" در میان گذاشته شده‌است و راه‌توده نیز، هر بار که مطلبی را به نقل از این جزوه منتشر کرده، ضمن اشاره به محتوای این جزوه و اهداف منتشرکنندگان آن، پاسخی کوتاه بدان داده‌است، اما ظاهرا خوانندگان راه‌توده خواهان توضیح بیشتر و اطلاعات دقیق‌تری بوده وهستند. به همین دلیل همزمان با سرهم‌بندی شدن دادگاه باصطلاح رسیدگی به قتل‌های زنجیره‌ای و با انگیزه پاسخگوئی به سئوال‌کنندگان، نکات زیر را یاد آوری کرده و در ادامه نیز اطلاعاتی از جزوه ۸۰ صفحه‌ای را بصورت یکجا منتشر می‌کنیم. آن اطلاعاتی که از جزوه برگرفته شده، در مقایسه با آنچه که تاکنون بر زبان‌ها بوده و یا در مطبوعات داخل کشور منتشر شده، از صحت و اعتباری قابل استناد برخوردار است و آنچه که حذف شده، از نظر ما جنبه‌های انحرافی این جزوه است که با هدف گمراه کردن اذهان عمومی مردم انتشار یافته است.

پرونده قتل‌های زنجیره‌ای، که بدرستی کوشش بسیاری از سوی همه طرفداران واقعی آرمان‌های انقلاب ۵۷ و اصلاح طلبان طرفدار این آرمان‌ها انجام شد تا به مقطع جنایت تاریخی "قتل‌عام زندانیان سیاسی" وصل شود، سه بار دست به دست شد و سرانجام نیز، علیرغم همه افشاگری‌ها و با نادیده گرفتن آگاهی عمومی مردم ایران در این زمینه، به چهار قتل داریوش فروهر، پروانه فروهر (اسکندری)، محمد مختاری و محمد جعفرپوینده خلاصه شد و دادگاهی نیز بصورت غیر علنی برای متهمان این پرونده که جنبه سیاسی–مذهبی آن حذف و جنبه جنائی به آن بخشیده شده بود برپا شد. متهمان، مجرم شناخته شده و احکامی نیز برای آنها صادر شد، که افکار عمومی نه دادگاه را پذیرفت، نه برای آن ارزش و بهائی قائل شد و نه برای احکامی که صادر شد! بدین ترتیب، پرونده جنایت و قتل‌های باصطلاح زنجیره‌ای و در واقع "سیاسی–حکومتی" همچنان در جامعه گشوده باقی ماند، تا در فرصتی دیگر محتوای آن در یک دادگاه صالح و ملی بررسی شود. پرونده‌ای که برگ نخست آن با ترور آیت‌الله مطهری آغاز می‌شود و اوراق پایانی آن ترور حجاریان را شامل می‌شود. از آن ترور منجر به قتل تا این ترور منجر به فلج، هزاران هزار نیروی سیاسی، انقلابی، میهن دوست، روحانی، غیر روحانی، ملی، دگراندیش، توده‌ای، نظامی، شخصی، سپاهی، بسیجی، زن، مرد، دختر و پسر نابالغ و ... قربانی مافیائی شده‌اند که در پشت صحنه جمهوری اسلامی عمل کرده، عمل می‌کند و رهبران آن متهمان واقعی آن دادگاه ملی و صالح هستند! خون ده‌ها هزار نوجوان و کودکان خردسالی که قربانی جنگ با عراق شدند نیز در همین دفتر ثبت است. همان‌ها که با دیدن تعزیه علی اکبر و علی‌اصغر در جبهه‌های جنگ و نمایش ظهور امام زمان در این جبهه‌ها روی مین فرستاده شدند!

سه گروه تحقیق

نخستین گروه تحقیق پیرامون چهار قتل از مجموعه قتل‌ها و جنایاتی که پس از انتخاب محمد خاتمی به ریاست جمهوری تشکیل شد، گروهی بود که شخص ریاست جمهوری انتخاب کرد و در آن یکی از معاونین سابق و کنار گذاشته شده وزارت اطلاعات و امنیت، یعنی "علی‌ربیعی"، صاحب امتیاز و مدیر مسئول روزنامه "کار و کارگر" و مشاور امنیتی ریاست جمهوری حضور داشت. چهره دیگر این جمع "علی‌یونسی"، رئیس وقت دادسرای ویژه نظامی بود، که سرانجام جانشین حجت‌الاسلام دری نجف آبادی در وزارت اطلاعات شد.

تحقیقات این گروه، بلافاصله به ریشه‌های سازمانی این قتل‌ها در داخل وزارت اطلاعات و رابطه سازمانی مجریان قتل‌ها با دادگاه ویژه روحانیت، شبکه‌ای از روحانیونی که پیشتر در دادگاه‌های انقلاب و در مقطع قتل‌عام زندانیان سیاسی احکام قتل صادر کرده بودند و رابطه پنهان آن‌ها با وزیر اسبق اطلاعات "علی‌فلاحیان" راه یافت. همین گروه توانست به این نتیجه برسد که وزرای وقت اطلاعات و امنیت، در تمام سال‌های گذشته حلقه رابط با مجمع حکام شرع صادرکننده فتوای قتل‌ها بوده‌اند. حکام شرعی که نه تنها فارغ‌التحصیل مدرسه حقانی (تشکیلات ایدئولوژیک حجتیه)، بلکه اعضای شبکه سازمانی آن بوده و دادگاه ویژه روحانیت و دادگاه انقلاب را در اختیار داشته‌اند. این گروه توانست نشانه‌هائی را بیابد که این جمع را به روحانیونی وصل کرده‌است که عالیجنابان جمهوری اسلامی‌اند! همین گروه، در دفتر مقام رهبری "حجت‌الاسلام میرحجازی" را بعنوان فرد مورد مشورت و اعتماد جمع عالیجنابان تشخیص داد. روحانی میانه‌سالی که معمولا با لباس شخصی و عینک تیره در کنار رهبر ظاهر می‌شود و سمت منشی مخصوص او را دارد و در جریان کشاکش بر سر تشکیل کابینه محمدخاتمی اصرار زیادی برای برگماری او به سمت وزیر اطلاعات وجود داشت که محمدخاتمی زیر بار آن نرفت.

به این ترتیب، گروه اول به شورای قدرت و کانون رهبری مافیای سیاسی–اقتصادی جمهوری اسلامی نزدیک شد. کانونی که سعید امامی، در پست معاون امنیتی جمهوری اسلامی یکی از کارگزاران آن بود و روزنامه کیهان به رهبری "حسین شریعتمداری" بلندگوی مطبوعاتی آن! حلقه رابط سعید امامی با این کانون وزرای اطلاعات وقت بودند و دست پر قدرت حامی حسین شریعتمداری در روزنامه کیهان نیز نه "سعید امامی"، بلکه آیت‌الله جنتی و حجت‌الاسلام میرحجازی در بیت رهبری. گرچه هر دو با هم و در مشورت با هم فعالیت می کردند. گروه تحقیق به این واقعیت نیز با شواهد و مدارک نزدیک شد که حسین شریعتمداری، در عین هدایت کیهان در خط کانون مافیائی قدرت، یک شورای پرونده‌سازی، طرح بازجوئی و تبلیغاتی را سرپرستی می‌کند که اعضای آن عبارتند از حسن شایانفر (مدیر داخلی کیهان)، مهدی خزعلی، رئیس بنیاد هویت و فرزند آیت‌الله خزعلی، سردار نقدی، فرمانده وقت حفاظت اطلاعات نیروهای انتظامی، سردار ضرغامی، مشاور نظامی–فرهنگی علی لاریجانی، رئیس رادیو تلویزیون، که هر کدام یک زیر مجموعه‌ای از توابین زندان‌های جمهوری اسلامی را برای کد برداری از مطبوعات، کتاب‌ها و مصاحبه‌ها و سخنرانی‌ها در اختیار دارند و اسناد وزارت اطلاعات و مرکز اسناد جمهوری اسلامی به ریاست حجت‌الاسلام حسینیان نیز در اختیارشان قرار می‌گیرد. این شبکه‌ایست، کپی برداری شده از شبکه انگلیسی **"بدامن"** در جریان کودتای ۲۸ مرداد که نقش مهمی در زمینه چینی این کودتا ایفاء کرد. تنها تفاوت آن با شبکه بدامن، گستردگی حوزه عملیاتی آن و دسترسی‌اش به اسناد حکومتی و وسعت دایره نفرات آن است.

www.iran-archive.com

این گروه تحقیق، بسیار فراتر از چهار قتل ابتدای ریاست جمهوری محمدخاتمی پیش رفت و مرزهای اطلاع از نحوه قتل مجید شریف (دگراندیش مذهبی) و پیروزدوانی (فعال سیاسی و صاحب انتشاراتی پیروز) را نیز پشت سر گذاشت، تا جائی که حجت‌الاسلام عبدالله نوری در دادگاه خود اشاره به قتل پیروز دوانی با حکم و فتوای محسنی اژه‌ای کرد و اکبر گنجی نیز با صراحت کامل این حکم و قتل را در مقالات خود فاش ساخت.

رهبر جمهوری اسلامی و به تبع او "محسن رضائی"، فرمانده سابق سپاه و دبیر مجمع تشخیص مصلحت نظام، در ارزیابی‌های شتابزده‌ای که در همان ابتدای افشاگری پیرامون چهار قتل ارائه دادند، سر نخ این قتل‌ها را به خارج کشور وصل کردند. حتی محسن رضائی مستقیما رابطه آنها با اسرائیل را مطرح کرد. این در حالی بود که گروه تحقیق ریاست جمهوری، برای یافتن قاتلین، مجرمین، عاملین و فتوا دهندگان و صادرکنندگان احکام، در حالیکه در وزارت اطلاعات و در بیت رهبری به نشانه‌هائی دست یافته بود، پیش از آنکه از مرزهای کشور بیرون برود، از مرزهای تهران بیرون رفت و سر از قم و مشهد، بعنوان دو پایگاه مافیای قدرت درآورد. بیانیه وزارت اطلاعات و امنیت، مبنی بر پذیرش قتل‌ها با این واقعیات اجتناب ناپذیر شد. رهبر جمهوری اسلامی بعنوان کسی که بر کار این وزارتخانه مستقیما نظارت دارد و در باره هر نوع تخلفی در آن باید خود پاسخگو باشد، تن به پذیرش این اطلاعیه داد و برکناری وزیری که خود در برگماری آن نقش مستقیم داشت و تصفیه در وزارت اطلاعات را قبول کرد. بدین ترتیب سعید امامی و عده‌ای دیگر، که پیش از این اطلاعیه دستگیر شده و اطلاعات زیادی را فاش ساخته بودند، بعنوان عاملین اجرای قتل شناخته شدند. هیات بر ضرورت ادامه پیگیری‌ها – بویژه با توجه به اعترافات سعید امامی پیرامون محافل مذهبی– روحانی خارج از وزارت اطلاعات و نقش کانون مافیائی قدرت و اقتصاد در کلیه این جنایات– پافشاری داشت. مافیای هدایت‌کننده و رهبری‌کننده بیت رهبری بشدت در برابر ادامه تحقیقات ایستاد و دستور قتل سعید امامی، بعنوان شاهد و مطلع از بسیاری مسائل پشت پرده مربوط به این جنایات را داد. او برای ابد خاموش شد تا نقش حلقه واسطه– وزرای اطلاعات وقت– با کانون مافیائی قدرت و اقتصاد مسکوت باقی بماند. هیات تحقیق ریاست جمهوری که از اعترافات سعید امامی مطلع بود، با قتل سعید امامی نقطه پرگار تحقیقات را مستقیما روی حلقه رابط گذاشت، یعنی حجت‌الاسلام **دری نجف آبادی**.

تمام دستگاه تبلیغاتی، در حوزه علمیه قم و روزنامه‌های سه قلوی کیهان، جمهوری اسلامی، رسالت به کار گرفته شد تا تحقیق از این حلقه واسطه خاتمه یابد، زیرا بیم آن می‌رفت که دری نجف آبادی (که او را فردی ضعیف و کم اراده ارزیابی کرده‌اند) در جریان بازجوئی اطلاعات مهمی را فاش کند و چشمه‌ای که قتل سعید امامی بیل خاکی بود که برای کور شدن آن جلویش ریختند به سیل تبدیل شود!

سه حلقه واسطه

سه حلقه واسطه، یعنی سه وزیر اطلاعات و امنیت ریشهری، فلاحیان، دری نجف‌آبادی "شاه کلید"هائی بودند که هم به قلعه امن "میرحجازی" در بیت رهبری می‌خوردند و هم در برج‌های مافیای قدرت و سیاست را باز می‌کردند، که اگر چنین می‌شد و چنین پیش می‌رفت «پنج سنگر ممنوعه در جمهوری اسلامی» فتح می‌شد: ۱– قتل‌عام زندانیان سیاسی ۲– توطئه عظیم ادامه جنگ و به زانو در آوردن انقلاب و زمین گیر کردن انقلابیون مذهبی–دولتی ۳– تسخیر بیت آیت‌الله خمینی و توطئه برکناری آیت‌الله منتظری(۱) ۴– تشکیل هیات بررسی و تغییر قانون اساسی و حذف مرجعیت از رهبری و مطلق کردن اختیارات وی ۵– انتخاب رهبر جدید!

بدین ترتیب، ۲۰ سال توطئه، جنایت و زمینه چینی برای قبضه کامل قدرت و نقطه پایان گذاشتن بر انقلاب ۵۷ و بازگرداندن نظام سلطنتی به ایران (تحت عنوان حکومت اسلامی) با خطر بسیار جدی روبرو شده بود.

خمپاره پرانی در تهران، انفجار بمب در مشهد، ترور سرلشکرشیرازی که مجاهدین خلق مسئولیت آنها را پذیرفتند، با فرمان مافیای قدرت واقتصاد انجام شده‌بود!

فلاحیان که برای تحقیقات به کمیته ریاست جمهوری فراخوانده شده بود، رسما گفت که همراه رئیس خود در این نوع بازجوئی‌ها شرکت خواهد کرد(۲). او برای در امان بودن از احضار و بازداشت و از بیم ترور توسط مافیای پشت صحنه، مستقیما به دامن مرکز قدرت و رهبری این مافیا پناه برد: مشهد! این یک تدبیر دقیق امنیتی بود. فلاحیان از مشهد نامه‌ای برای محمدخاتمی فرستاد و نوشت: «من برای آمدن و بازجوئی پس دادن حرفی ندارم، اما نام ۱۸۰ نفر را در این رابطه در یک ویدئو ضبط کرده‌ام که از طریق کامپیوتر پخش خواهد شد! تصمیم با شما!»

دری نجف آبادی نیز ابتدا اظهارات دستگیرشدگان در باره ابلاغ دستور قتل‌ها را انکار کرد و سپس قسم جلیله نیز خورد! اما گنجی که آزادی و حیاتش با این تحقیقات گره خورده بود، از او با عنوان استاد دروغ و قسم یاد کرد! روزنامه "صبح‌امروز" با احتیاط، اما پیگیرانه بر ضرورت ادامه تحقیقات و مخالفت با زمزمه تغییر گروه تحقیق مقاله و گزارش نوشت. حجاریان، مدیر مسئول صبح‌امروز از درنده خوئی حجت‌الاسلام حسینیان و علی فلاحیان با خبر بود و آنچه را حسین شریعتمداری علیه او و روزنامه‌اش در کیهان می‌نوشت، چکیده بحث‌های پشت پرده‌ای می‌دانست که فلاحیان و حسینیان در همه آنها حضور و نقش دارند.

انتخابات مجلس خبرگان رهبری یک فرصت طلائی بود. شورای نگهبان، که اعضائی از کانون مافیائی قدرت و اقتصاد در آن حضور و بر آن تسلط دارند صلاحیت ریشهری، فلاحیان و دری نجف آبادی را برای این مجلس تائید کرد و همه آنها را به این مجلس فرستاد و مصونیت پارلمانی برایشان گرفت! و از این جمع، دری نجف‌آبادی را منشی هیات رئیسه این مجلس کرد.

فشار همه سویه برای گرفتن پرونده از گروه تحقیق عرصه را چنان بر محمدخاتمی تنگ کرد که او با گرفتن چند امتیاز، تن به تشکیل گروه تحقیق جدید داد. از جمع گروه تحقیق ریاست جمهوری، حجت‌الاسلام "علی‌یونسی" که رئیس دادسرای نظامی و عضو گروه تحقیق بود و حالا یکی از مطلع‌ترین افراد نسبت به جزئیات قتل سعید امامی، قتل احمدخمینی و آشنا به بافت مافیائی جنایت و قدرت بود وزیر اطلاعات و امنیت شد و یکبار دیگر "میرحجازی" از این پست محروم شد! حالا، همگان همه چیز را نمی‌دانستند، اما خیلی‌ها، خیلی چیزها را می‌دانستند! (۳)

گروه دوم

تیم دوم تحقیقات را دادسرای ویژه نظامی تشکیل داد و رئیس جدید این دادسرا "حجت‌الاسلام نیازی" که جانشین علی یونسی شده بود در آن نقش آفرین شد. محور تحقیقات این تیم جدید، برخلاف گروه اول عمدتا متوجه خارج از کشور و فساد اخلاقی دستگیرشدگان شد! اعترافات و بازجوئی‌های سعید امامی، که علاوه بر فلاحیان نام حامیان بلندپایه او را هم بر زبان آورده بود از پرونده حذف شد. این تیم، تلاش بسیار کرد تا دری نجف آبادی را از زیر ضربه بیرون بکشد و محافل باصطلاح خودسر

www.iran-archive.com

داخل وزارت اطلاعات را در این و یا آن حادثه به علی فلاحیان وصل کند. این در حالی بود که گروه اول تحقیق وزرای اطلاعات را پل ارتباطی همه جنایات مرتبط با وزارت اطلاعات و هر سه وزیر را نقش آفرین در مهم‌ترین حوادث ۲۰ ساله جمهوری اسلامی بازشناخته بود.

همین تیم تحقیقاتی، کوشید با عمده کردن فساد اخلاقی رایج در میان مجریان جنایات، آنها را افرادی غیر دینی و غیر ارزشی، که نه از "سوزدل" و "اسلام‌خواهی" و متاثر از تبلیغات ایدئولوژیک فرمولبندی شده در مدرسه حقانی قم و مصباح یزدی، بلکه از سر خوش گذرانی و عیاشی مرتکب چند قتل در دوران ریاست جمهوری محمدخاتمی شده‌اند. اعترافات صریح دستگیر شدگان در باره فساد اخلاقی و انواع روابط نامشروع، جانشین اوراق تحقیقاتی گروه اول شد. در همین تحقیقات محور توطئه بجای قم و تهران و مشهد(۴) به محافل بهائی‌ها و سفر چندتنی از دستگیر شدگان به اسرائیل و ترکیه خلاصه شد. محمدخاتمی و علی یونسی، کانون فعالیت خود را متوجه تصفیه در وزارت اطلاعات کردند و گروه تحقیق دوم محور کار خود را از زیر ضربه بیرون کشیدن رهبران مافیای قدرت و اقتصاد در جمهوری اسلامی که حالا دیگر مردم نام چندتنی از آنها را آشکارا همه جا بر زبان می‌آورند و انگشت اتهام اصلی را به سمت آنها نشانه می‌روند: مصباح یزدی، جنتی، محمدیزدی، خزعلی، کنی، موحدی کرمانی، بیت رهبری و در صدر آنها "واعظ طبسی"، در پیوند با رهبران موتلفه اسلامی که مستقیما در سازماندهی گروه‌های عملیاتی نقش و سهم دارند: باهنر، حمیدرضاترقی، اسدالله بادامچیان، محسن رفیقدوست و... در راس همه آنها حبیب‌الله عسگراولادی قرار دادا!

زیر مجموعه‌های تلویزیونی، مطبوعاتی، تبلیغاتی، ارتباطهای بین‌المللی، تروریستی، قاچاق مواد مخدر و انواع باندها، که رد پای وابستگان به این هرم در آنها حضور دارند، در تمام حوادث نقش داشته و دارند.

تیم دوم تحقیقاتی یک فیلم از اعترافات تهیه کرد که بخش‌هائی از آن در مجلس نیز نمایش داده شد. این فیلم و اعترافات آن چنان شرحی از روابط جنسی و آلودگی‌های ناشی از روابط زنان اعتراف‌کنندگان با مردان اعتراف‌کننده و رابطه مردانه آنها با یکدیگر بود، که مجلس پخش آن را از تلویزیون صلاح ندانست و حداقل بخشی از این اعترافات را ناشی از شکنجه در بازجوئی‌ها تشخیص داد. بخش دیگر این اعترافات، یعنی وصل کردن سر نخ جنایات به خارج از کشور نیز، همان تئوری همیشگی رهبری است که هر حادثه‌ای را به خارج وصل می‌کند و آدرس بین‌المللی می‌دهد. گرچه بسیاری می‌دانند که مشاور مطبوعاتی- فرهنگی او حسین شریعتمداری است که هر هفته- روزهای سه شنبه- ملاقات خصوصی و حضوری دارد و جزوات تلقینی خود را نزد وی باقی می‌گذارد و مشاور اطلاعاتی-امنیتی وی نیز حجت‌الاسلام میرحجازی است که کمیسیون ۹۰ مجلس او را یکی از متهمان اصلی حوادث ۴ سال اخیر بازشناخته‌است!

گروه دوم تحقیق، جدا از اعترافات مربوط به انحرافات جنسی و اخلاقی افراد دستگیر شده، تلاش برای از زیر ضربه خارج کردن دری نجف آبادی و وصل کردن ماجرا به خارج از کشور، بخشی از اطلاعاتی را که در دوران تحقیق گروه اول، از سوی افرادی نظیر اکبر گنجی، عمادالدین باقی و دیگران در مطبوعات فاش شده بود در تحقیقات خود گنجاند، که همه آنها در پرونده تحقیقات اولیه نیز موجود بود.

پس از نمایش فیلم اعترافات در مجلس و برای برخی مقامات بلندپایه حکومتی، فشار و تهدیدهای علی‌فلاحیان که نامش در این تحقیقات، مانند تحقیقات گروه اول بارها تکرار شده بود تشدید شد. برخی اختلافات شخصی و خصوصی نیز در این میان نقش آفرین شد. اختلاف بین علی‌فلاحیان و نیازی، رئیس جدید دادسرای نظامی از یکسو و اختلاف نیازی با حسینیان از سوی دیگر. آنها همگی فارغ‌التحصیل مدرسه حقانی بودند، اما هم فلاحیان و هم حسینیان خود را ارشد و مقدم بر نیازی می‌دانستند و به همین دلیل چند بار که نیازی خیز برداشت تا بجای تحقیق از دری نجف آبادی از حسینیان و فلاحیان بازجوئی و تحقیق کند با تحقیر و تهدید آنها روبرو شد و ناچار به عقب نشینی شد و در نهایت و با پا در میانی رئیس جدید قوه قضائیه، معاون قوه قضائیه و رئیس دادگستری تهران تیم سوم تحقیقات، مرکب از افرادی از گروه اول و دوم و نفرات جدیدی تحت نظارت قوه قضائیه تشکیل شد و پرونده تحویل آن شد. پرونده‌ای که پس از تحویل به گروه دوم صدها برگ آنها ناپدید شده بود و هنگام تحویل به گروه سوم صدها برگ جدید به آن اضافه شده بود.

توصیه و گلایه خشن و توام با انتقاد رهبر، که نباید از ابتدا اینقدر تعلل می‌شد، باید همان ابتدا مجرمان دستگیر شده محاکمه شده و به مجازات می‌رسیدند (خطاب به ریاست جمهوری و قوه قضائیه) نشان داد که عزم و اراده‌ای مافوق همه گروه‌های تحقیق و تفحص خواهان ترتیب پرونده‌ای جنائی و خاتمه بخشیدن به تحقیقات است. همان عزم و اراده‌ای که حجت‌الاسلام خوئینی‌ها در باره بستن روزنامه سلام از آن یاد کرد و محمدرضا خاتمی نیز در ارتباط با بستن مطبوعات به آن اشاره کرد. عزم و اراده‌ای که از ابتدای تشکیل جمهوری اسلامی وجود داشته و عمل کرده و آیت‌الله منتظری در کتاب خاطرات خود با دقت و چند بار از آن بعنوان «دست‌های پشت پرده» یاد می‌کند.(۵)

احمد خوش‌کوشک، عامل انتقال سم به خانه احمد خمینی و از مجریان قتل او، همچنان تحت حمایت محسنی اژه‌ای است!

گروه سوم، که "حمید سرمدی"، گفته می‌شد از طرف محمدخاتمی در آن نقش داشت، نتوانست کاری طولانی مدت انجام دهد. قوه قضائیه و بویژه رئیس آن، یک قاضی ویژه را برای پرونده تعیین کرد تا پرونده را ببندد و محاکمه چند تن را بعنوان مجرم برپا کند. انتشار خبر و تفسیر پیرامون قتل‌ها، از سوی همین قوه ممنوع اعلام شد و مطبوعاتی که دندانشان پیش‌تر توسط همین قوه کشیده شده بود تهدید به توقیف در صورت تخطی از این خواست قوه قضائیه شدند. چند تنی از متهمین آزاد شدند و چند تنی در زندان باقی ماندند تا همراه چند تن دیگر به دادگاه بروند. دادگاه تشکیل شد و به زعم خود پرونده را نیز جمع کرد، درحالیکه پرونده در اذهان عمومی همچنان باز است.

جزوه ۸۰ صفحه‌ای، محصول کار گروه دوم تحقیق است و منتشرکننده و یا منتشرکنندگان آن از بازجوهای این مرحله از تحقیقات‌اند. به همین دلیل بحث اعظم جزوه شرحی است تکراری از فساد اخلاقی مجریان قتل‌ها و وابستگی‌آنها به محافل بهائی و صهیونیستی و شجره‌نامه اجداد متهمان که با محافل بهائی سر و سر داشته‌اند! البته در این میان اطلاعاتی نیز افشاء شده‌است، که اتفاقا اگر این جزوه ارزشی داشته باشد، بدلیل وجود همین اطلاعات در آنست. منتشرکنندگان جزوه که رقابت آنها با وزیر کنونی اطلاعات و امنیت، با علی ربیعی، با حمید سرمدی و حتی وزیر دفاع کنونی جمهوری اسلامی از یکسو و حمایت از دری نجف‌آبادی از سوی دیگر در جای جای جزوه مشهود است، پس از آنکه پرونده از دست آنها گرفته شد و آنها نتوانستند مسیر مورد نظر خود را دنبال کنند، سرانجام گزارش خود را در اختیار رهبر می‌گذارند. آن پرونده‌ای که سرانجام برای برپائی دادگاه تشکیل شد، عمدتا متکی به اطلاعات همین گروه دوم تحقیق بود و محکومین نیز از جمع بازداشت‌شدگان همین گروه

www.iran-archive.com

بودند. در حکمی که دادگاه صادر کرد، البته نکاتی وجود دارد که جداگانه و در ادامه همین گزارش می‌خوانید.

از جمله نکات بسیار مهم این جزوه که در لابلای اعترافات جنسی و اخلاقی و یافتن شجره‌نامه بهائی برای متهمین سعی در پنهان کردن آن داشته‌اند، این یک فاجعه ملی است که مشتی اوباش محلات تهران بعنوان سربازان امام زمام بر سرنوشت انقلاب مسلط شدند. همین اوباش که ابتدا در کمیته‌های انقلاب جا گرفته بودند و اکنون به استناد همین جزوه به ثروت‌های جنایت آورده دست یافته‌اند، در سال ۶۰ و به بهانه مقابله با ماجراجوئی‌های سازمان مجاهدین در زندان‌های جمهوری اسلامی مرتکب تاریخی‌ترین جنایات شدند و در قتل‌عام زندانیان سیاسی نیز همانگونه مجری جنایت شدند که در قتل‌های سیاسی دو دهه جمهوری اسلامی. محافل ترتیب دهنده آن قتل‌عام نیز همان‌هائی بودند که ادامه آن را بصورت قتل و جنایت و انفجار دنبال کرده‌اند.

در همین جزوه بوضوح شرح داده می‌شود که سرلشکر صیاد شیرازی و احمد خمینی بدست همین افراد و با دستوری که از بالا و از سوی محافل مافیائی قدرت صادر شده بود ترور شدند و به قتل رسیدند. و باز در همین جزوه می‌خوانید که خمپاره پرانی در تهران و به سوی ارگان‌های نظامی و حکومتی توسط همین محافل انجام شده است و انفجارهائی که در مشهد و تهران صورت گرفت و منجر به قتل مردم بی‌گناه و ادامه بگیر و ببندها در جامعه شد توسط همین افراد و با هدایت مافیای پشت پرده صورت گرفته‌است. در پایان این جزوه و بویژه با دقت روی همان نکات مهم مطرح شده در جزوه که ما بدقت آن‌ها را استخراج کرده و با جدا سازی آنها از اعترافات جنسی و اخلاقی در معرض اطلاع قرار داده‌ایم، درذهن هر خواننده صادق و هر میهن دوستی که اخبار و رویدادهای ایران را دنبال کرده‌باشد این سئوال بزرگ شکل می‌بندد: چرا بعد از ترورها و انفجارهائی که حالا معلوم شده کار مستقیم وزارت اطلاعات و مافیای قدرت و اقتصاد در جمهوری اسلامی بوده، بلافاصله سازمان مجاهدین خلق با صدور اطلاعیه‌ای مسئولیت آن را برعهده گرفته و آن را یکی از شاهکارهای مبارزاتی خود اعلام کرده و عملا به تشدید جو ارعاب و سانسور و بگیروببند کمک کرده‌است؟

همین خوانندگان جزوه، به حق می‌پرسند: چرا آنها که می‌دانستند و هنوز هم با انفجار و پرتاب خمپاره در تهران می‌دانند این نوع عملیات از کجا بر می‌خیزد و کانون توطئه و فتنه کجاست، دست به اقدام نمی‌زنند و چشم فتنه را در نمی‌آورند؟ دلیل این امر آن نیست که قدرت پشت صحنه پرتوان‌تر از آنست که به این آسانی بتوان حریف آن شد و این انفجارها و خمپاره اندازی‌ها هشدار کودتائی است! در این صورت اگر قصد مقابله با آنها وجود داشته باشد، هیچ اهرمی پرتوان‌تر از بسیج افکار عمومی و افشای آنها هست؟ به نظر ما نیست و اتفاقا تمام کوشش آن محافل برای بستن مطبوعات، در قبضه نگهداشتن تلویزیون و کوبیدن بر طبل دفاع از اختناق در نماز جمعه‌های تهران با همین هدف، یعنی با هدف جلوگیری از آگاهی مردم و دفاع از خویش صورت می‌گیرد و لاغیر!

در ادامه گزیده جزوه ۸۰ صفحه‌ای را، که بدون توضیحات بالا نامفهوم و گمراه کننده می‌بود می‌خوانید.

---

(۱) احمد خمینی که خود نقش مستقیم و توطئه‌آمیزی در این توطئه داشت و بیت آیت‌الله خمینی را به لانه انواع توطئه‌ها تبدیل کرده بود، سرانجام توسط همین مافیا و با هدف کور کردن چشم اسفندیار این توطئه‌ها به قتل رسید!

(۲) با آنکه مطبوعات دوم خردادی نوشتند که فلاحیان با این جمله هاشمی رفسنجانی را تهدید کرده، در واقع با توجه به نظارت مستقیم رهبر بر وزارت اطلاعات و امنیت، تهدید او متوجه رهبر بود. این نکته یکبار نیز از دهان کرباسچی، شهردار سابق تهران نیز بیرون آمد. وقتی اکبر گنجی مقاله عالیجنابان سرخپوش را نوشت، کرباسچی گفت که هاشمی ملاحظاتی دارد که نمی‌تواند حرف بزند و دفاع کند! (نقل به مضمون) فائزه هاشمی نیز، که در سخنگوئی بی‌پرواست، در برخی محافل جمله‌ای را بر زبان آورد که اغلب زیر گوشی نقل می‌شد: «چرا فقط پدر من؟ او نمی‌تواند واقعیت‌ها را بگوید. چرا کسی راجع به بیت رهبری چیزی نمی‌نویسد؟»

(۳) در دو حادثه بسیار مهم دیگر، یعنی حمله به خوابگاه دانشجویان و حمله به همایش دفتر تحکیم وحدت در شهر خرم‌آباد، گزارش تحقیق کمیسیون ۹۰ مجلس بر نقش مستقیم "میرحجازی" انگشت گذاشت و گزارش آن برای رهبر نیز خوانده شد! (مراجعه کنید به راه‌توده شماره ۱۰۲)

(۴) اعترافات فرشاد امیرابراهیمی در باره انواع حوادثی که در مشهد سازمان داده شد و یا از مشهد هدایت شد، یکی از ماندگارترین اسناد این دوره است!

(۵) مراجعه کنید به ضمیمه راه‌توده شماره ۱۰۳ «پاسخ‌های آیت‌الله منتظری به ۳۰ پرسش ویراستار کتاب خاطرات خود»

بقیه گزارش کجاست؟

در صفحه آخر جزوه ۸۰ صفحه‌ای، که آنرا عینا در زیر و از متن جزوه کلیشه کرده و می‌آوریم آمده‌است که بخش دوم این جزوه در اختیار مقامات .. که بی‌شک "رهبر" در صدر آنها قرار دارد– قرار گرفته‌است. این بخش اسامی چه افراد و مسائلی را شامل می‌شده است؟ آنها که از انتشار آلوده‌ترین مناسبات جنسی سربازان دستگیر شده امام زمان پروا نداشته‌اند، در بخش دوم جزوه چه نکاتی وجود داشته که از انتشار آن بیم داشته‌اند؟

اسامی عوامل شناسائی شده از شبکه شیطانی در سطح جامعه

خاطرنشان می‌سازد افرادی که ذیلا اسامی آنها ذکر می‌شود از تقاطع اطلاعات موجود در پرونده‌ها بدست آمده و با ارزیابی، صحت دارد، ارتباطشان احراز شده است. افراد دیگری نیز در اعترافات نامشان مطرح شده، که در صورتیکه بعدها قرائن محکمتری در خصوص آنها بدست آید اعلام خواهند شد.

توجه: ۷۷ صفحه باقیمانده: این گزارش صرفا جهت مسئولین درجه اول نظام تهیه می‌شود و از افشای آن به دلایل امنیتی پرهیز می‌گردد.

آرزیمان این بود واقعا نیازی به افشای مسایل نباشد و با تدبیر مسئولین بتوان در جهادی خاموش و بلند مدت ضربات اساسی بر پیگر این شبکه مخوف وارد کرد اما در شرایطی که فتنه‌گران با هزار توطئه و نیرنگ پلید، ابتدا به ترور شخصیت متولیان این پرونده پرداختند و بعد نیز به حذف آنها کوشیدند، راهی دیگر باقی نماند.

تهران ۲۳ تیرماه ۱۳۷۹

این نامه، که متن آن بصورت کلیشه شده در راه‌توده شماره ۱۰۴ منتشر شده است، نشان می‌دهد که تهیه‌کننده جزوه ۸۰ صفحه‌ای مطالبی مهم‌تر از یافتن شجره‌نامه بهائی و روابط جنسی متهمین در اختیار داشته‌اند که مردم را برای اطلاع از آنها صالح ندانسته و آن را در اختیار مقامات قرار داده‌اند. در واقع و بنا بر ادعای خودشان، مغز را به جای دیگر داده‌اند و پوست را به مردم!

www.iran-archive.com

اطلاعات مورد پذیرش مردم، درجزوه ۸۰ صفحه‌ای کدام است؟

اوباشی که سربار انقلاب بودند!

اما سربازان امام زمان لقب گرفتند!

تلاش برای نجات "دری نجف آبادی": «آقای دری شخصا با مراجعه به مقام معظم رهبری اعلام می‌دارد که مرتکبین این قتل‌ها در ارتباط با پرسنل وزارت اطلاعات هستند. تحلیل آقای دری در آن زمان این بود که این افراد از شور انقلابی‌گری ... [نقطه چین در اصل است و احتمالا باید جمله عشق به ولایت فقیه حذف شده باشد!] این قتل‌ها را انجام داده اند.

روز بعد ۷۷٫۹٫۲۹ موسوی و صادق که از اقدامات آقای دری در کنترل و معرفی آنها مطلع شده بودند به ملاقات وی آمده و با اعتراض و گله اعلام نمودند «شما مثل اینکه فراموش کرده‌اید خود دستور این قتل‌ها را به ما ابلاغ نموده‌اید!»

«موسوی بلافاصله در جمع تعدادی از معاونین مانند شفیعی و پورمحمدی و مسئول حفاظت حاضر شد و اعلام کرد ما به دستور مستقیم آقای دری این قتل‌ها را انجام داده‌ایم و مشکل متوجه ما نیست و نظام باید خود چاره‌ای بیندیشد.

دو واقعه مهم در متهم سازی آقای دری موثر بود، یکی دعوت از موسوی توسط "عباد" (علی ربیعی، عضو تیم اولیه سه نفره بررسی قتل‌ها از سوی ریاست جمهوری) به دیدار ریاست محترم جمهوری و معرفی آقای دری بعنوان آمر اصلی قتل‌ها توسط وی به جناب آقای خاتمی که آخرین خاکریزهای اعتماد ایشان به آقای دری را نیز در هم شکست و دیگری سخنرانی شفیعی، معاون آقای دری در بین پرسنل وزارت که با آن جمله محکمترین ضربه را به حیثیت دری وارد نمود. او گفت: «آقای موسوی می‌گوید دری دستور قتل‌ها را داده و آقای دری هم می‌گوید من نگفته‌ام. الله اعلم!»

[در حالیکه اعتقاد عمومی بر اینست که هیات اول بررسی قتل‌ها، که از سوی محمدخاتمی برگزیده شد و علی‌ربیعی با نام مستعار "عباد" دقیق‌تر از هر هیات دیگری این جنایت را بررسی کرده و دری نجف آبادی را ابلاغ کننده فرمان قتل‌ها تشخیص داده است، نویسندگان جزوه ۸۰ صفحه‌ای می‌کوشند این هیات را بی‌اعتبار کرده و دری نجف آبادی را از زیر ضربه بیرون بکشند، اما در حین این تلاش ناچار می‌شوند بخش دیگری از فجایع و جنایاتی را که در این وزارتخانه اتفاق افتاده رسما افشاء کنند، گرچه پیش از این در مطبوعات دوم خرداد به آنها اشاراتی شده بود. آن سناریوهائی که در جریان این تلاش بازگوئی می‌شود شباهت بسیار دارد به مواردی مشابه صحنه‌سازی برای قتل دکتر سامی- راه‌توده]

«در داخل وزارت اطلاعات آقایان شفیعی و پورمحمدی (معاونین) و آقای خزائی، دفتردار آقای دری با مشورت موسوی سناریوئی را پی‌ریزی می‌نمودند تا فردی را به ظاهر از ترکیه به ایران بیاورند و حین ترور یکی دیگر از عناصر کانون نویسندگان مثل گلشیری او را دستگیر و مضروب نمایند و با اعترافات مصنوعی او اینطور جا بیاندازند که شبکه‌ای با انگیزه مالی سفارش انجام قتل‌هائی را در داخل گرفته و آمرین اصلی را نیز نمی‌شناسند و خلاصه سناریوئی طرح شود که همه به آن رضایت دهند و فرد مضروب و دستگیر شده نیز پس از اعترافات بر اثر شدت جراحات وارده فوت نماید!

در بیرون نیز "یونسی" که مسئول سازمان قضائی و عضو ارشد کمیته تحقیق ویژه قتل‌ها بود پیشنهاداتی از این نوع را تعقیب می‌نمود تا عناصری خود را بعنوان نیروهای انقلابی خودسر معرفی نمایند و بعد از محاکمه و صدور حکم در مورد آنها مخفیانه از کشور خارج شوند و یا عواملی از اشرار و مفسدین اعدام شده و عامل این جنایت معرفی شوند.»

شجره نامه سربازان امام زمان!

(بازجوهای سازمان قضائی نیروهای مسلح کوشیده‌اند با توضیح پیرامون انواع آلودگی‌های جنسی و سوء استفاده‌های ناشی از اختیارات بی‌نظارت ماموران و مقامات وزارت اطلاعات و امنیت خواننده جزوه و مردم کنجکاو جزئیات قتل‌ها را غرق این مناسبات کنند. آنها کوشیده‌اند تا بدین ترتیب مناسبات مافیائی بیرون از این دایره و انگیزه‌های سیاسی-اقتصادی مافیای قدرت را به حاشیه ببرند. این محاسبه از آنجا اشتباه از کار در آمده‌است، که مردم فقط این اطلاعات را به اطلاعات گذشته خویش اضافه کرده‌اند، بی آنکه از اطلاعات و باور گذشته خویش چیزی کم کنند! ما نیز از جزوه ۸۰ صفحه‌ای این بخش از اطلاعات مربوط به انواع آلودگی‌های جنسی، فحشاء و توطئه‌های مرسوم در وزارت اطلاعات را حذف کرده و اطلاعات مربوط به قتل‌ها را بیرون کشیده و برای افزودن بر اطلاعات قبلی منتشر می‌کنیم. در سراسر جزوه کوشش بیمارگونه‌ای می‌شود تا شجره نامه بهائی برای دستگیرشدگان پیدا کنند و در این میان اشاراتی، که صحت یا عدم صحت آن مشخص نیست به سفرهای برخی از آنها به اسرائیل و تماس‌های اطلاعاتی با مقامات امنیتی-اطلاعاتی این کشور می‌شود. در این بخش نیز، شاخ و برگ‌های توضیحات مربوط به فساد جنسی جزوه را، که به فیلم‌های پرنوگرافی می‌ماند حذف کرده‌ایم. با هم بخوانیم و بیشتر بدانیم، سربازان امام زمان از میان چه قومی برگزیده شدند و چه کسانی مرتکب بزرگترین جنایات در حق انقلابیون، میهن‌دوستان و مردم ایران شدند و در مسخ و گمراهی انقلاب از مسیر واقعی نیز چه کسانی نقش آفرین اطلاعاتی-امنیتی شدند؛ کسانی که خود ضد امنیت بودند! از متن جزوه در زیر بخوانید:)

«سعید امامی متولد ۱۳۳۶ در شیراز فرزند علی‌اکبر امامی، در سال ۱۳۵۶ پس از اخذ دیپلم به امریکا عزیمت می‌نماید و با هدایت دائی خود، با هدف جمع آوری اطلاعات در خصوص اهداف دانشجویان ایرانی وارد کنفدراسیون دانشجویان ایران می‌گردد. این تشکل کاملا لائیک و متشکل از عناصر کمونیست، مائوئیست و به اصطلاح بعضی از لیبرال‌ها بود. در سال ۱۳۶۲ یکی از پرسنل وزارت اطلاعات اتفاقا سعید اسلامی را

www.iran-archive.com

در وزارت مشاهده می‌نماید و با توجه به این که وی فارغ‌التحصیل امریکا بوده‌است به فوریت گزارش جامعی از سوابق سوء سیاسی و اخلاقی وی به حفاظت ارائه می‌دهد و با مراجعه به مسئولین، ضمن تعجب از استخدام او توسط وزارت اطلاعات اخراج او را پیگیری می‌کند، اما با توجه به حمایت‌های پنهانی که از سعید امامی بعمل می‌آید پس از مدتی منبع گزارشات با برچسب‌هایی چون عامل نفوذی گروهک‌ها و از وزارت اخراج می‌شود.

سونای زعفرانیه

سعید امامی و مصطفی کاظمی معروف به موسوی [معاون امنیتی وزارت اطلاعات پس از سعید امامی که اکنون در دادگاه به حبس ابد محکوم شده‌است و تردید نیست که با گذشت زمان و در صورت سلطه سانسور خبری در مطبوعات از زندان آزاد شده و به کار خود باز خواهد گشت- راه‌توده] در محل سونا و استخر پدر "بابک فروزان" در زعفرانیه مبادرت به نصب دوربین مخفی نموده و بدین ترتیب از بعضی خانم‌های متردد به این سونا عکسبرداری نموده‌اند. فروزان صاحب استخر و سونای مورد اشاره از عناصر بد سابقه و مرتبط با تیمسار خسروانی بوده که در گذشته نیز در تجمعات عوامل مرتبط با دربار به خوش رقصی و تامین‌کننده بساط عیاشی آنها مشهور بوده‌است. متاسفانه چنین فرد بد سابقه‌ای که از طریق آشنائی که با مسئولین کشور پیدا می‌کند بعنوان میهمان بعثه توسط آقای ریشهری به حج برده می‌شود و هزینه سفر او نیز از بیت‌المال تامین می‌گردد. با ادامه اعترافات متهمین مشخص شد محافل مردانه و حتی خانوادگی به دستور سعید ایجاد و طی ۱۳ سال گذشته در نهایت پنهانکاری توسعه یافته‌اند. پس از بازگشت سعید و همسرش فهیمه گورانی در سال ۱۳۶۴ به کشور اولین تلاش‌ها برای ایجاد این نوع محافل شکل گرفت و دو سال بعد اولین محفل بصورت تجمع خانوادگی در باغ خصوصی فردی بنام حسین خدابخشی با نام مستعار علی بهشتی در حوالی کرج شکل می‌گیرد. حسین خدابخشی از پرسنل ضد جاسوسی وزارت اطلاعات بود که بعدها به‌دلیل مشکلات اخلاقی از وزارت طرد گردید. این محفل بعدها توسعه یافت و تبدیل به محفل ثابت با حضور افراد زیر گردید: سعید اسلامی، موسوی، صالح، صمیمی، قاسم مرشدی، اکبرخوشکوشک، شهشهانی، مجیدی (مهدی پرورده، پسر عمه موسوی).

محمدرضا سلیمی- با نام مستعار صمیمی، مدیرکل سابق طرح و برنامه معاونت امنیت و مدیرکل جدید در معاونت حفاظت. در همان روز اول تحقیقات به اختفای ۲۷۰ هزار دلار در دخمه‌ای در خیابان نظام آباد اعتراف نمود و اعلام داشت پول‌ها را به دستور اسلامی در بیرون از وزارت مخفی نموده‌است. متعاقبا املاک و مستغلات متنوعی نیز که به نام اشخاص خریداری شده بود شناسائی شد که ارزشی بالغ بر صدها میلیون تومان داشت. صمیمی با ظاهر سازی ابتدا در انجمن حجتیه نفوذ کرده(نفوذ!- راه‌توده) و سپس با پیروزی انقلاب اسلامی خود را به نهادهای انقلابی و سپس سپاه نزدیک کرده‌است. او سال‌ها در تهران مسئول اداره اقلیت‌های دینی در اطلاعات سپاه و بعد در وزارت اطلاعات بوده‌است.

اکبر خوشکوشک- در بررسی سوابق اکبر خوشکوشک، فساد گسترده، زن بارگی، دو فقره شکایت رسمی از وی در خصوص لواط به عنف با دو نوجوان، خیانت در بیت‌المال و سوء استفاده از معاملات غیر رسمی موبایل و تبدیل شدن به یک ثروتمند بسیار متمول محرز گردید. برج مسکونی او در شمال خیابان پاسداران در حوالی وزارت اطلاعات چون سئوال بزرگی در ذهن ناظرین بیطرف که از او با چهار کلاس سواد ابتدائی جز فرزند یک چراغ ساز فقیر با نام "حسن گارداش" چنین رشدی را توقع نداشتند شکل گرفته بود، اما هیچ مرجعی جرات برخورد با این شعبان بی مخ جدید را نداشت. در پرونده گزینشی اکبر خوشکوشک علاوه بر سوابق شرارت، باجگیری، فساد، اختلاس و سوء استفاده از مشاغل دولتی، قاچاق و معاملات غیر قانونی موبایل، وی با شبکه گسترده‌ای از زنان و دختران فاحشه مرتبط بود. از جمله جنایات او می‌توان موارد زیر را نام برد: شرکت در عملیات بمب گذاری در حرم امام رضا در عاشورای ۱۳۷۳، عامل اصلی انتقال سم به بیت سید احمد آقا خمینی و شرکت در ترور او، شرکت در عملیات شناسائی و ترور چند تن از نیروهای دولتی جمهوری اسلامی در پاکستان، مشارکت در حمله خمپاره‌ای به وزارت اطلاعات در ۱۱ر۱۱ر۷۷ و انتخاب تیم عملیاتی به دستور فلاحیان، اطلاع کامل از قتل‌های زنجیره‌ای و خروج موقت از کشور به مقصد کویت در ایام ترور فروهرها و بازگشت پس از انجام آنها به کشور.

مهرداد عالیخانی- با نام مستعار صادق مهدوی متولد ۱۳۴۰ از سال ۱۳۶۰ با هدف گذران دوران خدمت سربازی وارد کمیته شده و در سال ۱۳۶۲ جزو نیروهای انتقالی از کمیته به وزارت اطلاعات در اداره چپ در معاونت امنیت مشغول کار می‌شود و تا زمان دستگیری (زمستان ۱۳۷۷) در همین اداره کل فعالیت می‌کرده‌است. از پدر صادق که محل کارش در محله بدنام شهر تهران بوده‌است سابقه قوادی و شرارت موجود است. او بعدها با حمایت شوهر خواهرش "خسرو براتی" وارد کمیته می‌شود.

مهدی ریاحی- نام اصلی او محمدرضا ابوالقاسمی است. در جزوه سابقه او اینگونه تشریح می‌شود: « عضو یکی از محافل مردانه‌است و از عناصر قدیمی عملیات است. او جاسازی‌هائی در منزل مسکونی خود در خیابان طالقانی دارد و موشک‌های ضد زره و خرج گود امریکائی برای حمله به خودروی ریاست محترم جمهوری و ترور ایشان و حتی بررسی چگونگی ترور مقام معظم رهبری را در دستور کار خود دارد. اویک ویلای گرانقیمت در کلاردشت و زمین‌های کشاورزی در آبیک قزوین دارد. در منطقه پل اوشن جاده چالوس نیز به ساخت و ساز مشغول است. با آنکه متولد ۱۳۴۴ است ثروت بسیار زیادی دارد و ده‌ها میلیون تومان فقط در حساب پس انداز خود و همسر و فرزندانش موجود است.

او در تاریخ ۱۳ر۹ر۷۸ محل اختفای تسلیحات و مهمات با ارزشی را که در جاسازی‌های ماهرانه در محل سونا و جکوزی خود در ویلای کلاردشت و زمین‌های کشاورزیش در آبیک قزوین که در زیر زمین مخفی کرده بود اعتراف کرد و محل اختفای دو موشک ضد زره در منزل خود و در لوله سیمانی دودکش بخاری در جداره دیوار و خرج گود امریکائی ۱۵ پوندی که درون شش کتاب قطور جاسازی کرده و نزد برادر زنش بود را معرفی کرد. دو موشک ضد زرهی و سبک و خرج گود امریکائی کاملا در دسترس و آماده بهره‌برداری عملیاتی بود. سئوال این است که کدام خودروی زرهی در تهران قرار بود هدف این موشک‌ها قرار گیرد؟

با دعوت مجدد از فرزند شهید صیاد شیرازی به محل بازداشتگاه، وی از بین چندین متهم متفاوت به محض دیدن چهره ریاحی با دگرگونی خاصی که در حالت او بوجود آمد، ضارب را با احتمال بالای ۹۵ درصد شناسائی کرد. با نصب ماسک به صورت مهدی ریاحی، وی قطعیت بیشتری در تشخیص خود اعلام کرد. با کنترل ضربان قلب و فشار خود مهدی ریاحی قبل و بعد از رویت فرزند شهید، ضربان قلب او از ۷۰ به ۱۰۰ افزایش پیدا کرده بود. گزارش کامل کنترل علائم حیاتی او توسط پزشک در سوابق موجود است.

خسروبراتی- معروف به سیامک، از عناصر عملیاتی اجرای قتل‌های زنجیره‌ای بوده‌است. وی دو بار به آلمان اعزام شده و از جزئیات جنایات و اقدامات مخفی صادق و باند سعیداسلامی مطلع است. وی با گریم و استفاده از پاسپورت فرج سرکوهی به آلمان سفر می‌کند. شناسائی های عملیاتی برای ترور عباس معروفی در آلمان و طرح بمب گذاری پیرامون دادگاه برلن را به انجام می‌رساند. در ایران نیز در طرح سقوط اتوبوس نویسندگان به دره در سفر به ارمنستان نقش راننده را ایفاء می‌کند. کلیه

www.iran-archive.com

امکانات جعل و پشتیبانی عملیاتی صادق در منزل امن او نگهداری می‌شده‌است. از مکشوفات این خانه امن اسلحه، مهمات، صداخفه‌کن، انواع مهرها و سربرگ‌های دولتی و غیر دولتی، پلاک‌های جعلی خودرو، کارت‌های‌شناسائی متنوع می‌باشد. خسرو براتی در جنجال مربوط به دستگیری جاسوس آلمانی بنام هوفر که آن کیس نیز از جمله طرح‌های این شبکه برای بر هم زدن روابط جمهوری اسلامی ایران باآلمان بود به وکیل ایرانی هوفر بنام قهاری نزدیک شده و طی تماس‌هائی که با وی داشت حدود ۱۰ میلیون تومان از وی دریافت می‌نماید.

مسعود توانا– خواهر زاده خسرو براتی عامل اصلی خروج احمد رضائی فرزند سرلشگر محسن رضائی از کشور و بردن وی به کاستاریکا و برقراری ملاقات بین احمد رضائی و هژبریزدانی می‌باشد.

صادق– او در راستای ایجاد شبکه منابع عنصری قوی بود. بیش از صد نفر از عناصر سابق چپ در کشور یا افراد چپ مقیم در اتحاد جماهیر شوروی سابق را تشکل داد و با اعزام آنها به اروپا بخصوص آلمان پاتوق‌های سیاسی فعالی را که همگی بر علیه جمهوری اسلامی فعال هستند ایجاد نمود.

مرتضی قبه– او از تئوریسین‌های بکارگیری عناصر جدا شده از مجاهدین در اروپا و امریکا بود.

قاسمعلی نصیری‌پور– با نام خانوادگی عیوضی و نام مستعار مرشدی دفتر دار سعید امامی بوده‌است. معرفی کردن زن به اصطلاح صیغه‌ای به افراد و وصل همسران اعضای محفل بطور ناشناس به سوژه‌ها از اقدامات متداول آنها در شانتاژ جنسی افراد و مجبور کردن آنها به تمکین از دستورات بوده‌است. وظیفه تصویر برداری مخفی از اعمال شنیع اخلاقی با سوژه‌ها از ناحیه سعید امامی به قاسم سپرده شده بود و امکانات قابل توجهی که او به عنوان برپائی نمایشگاه‌های به اصطلاح مقابله با تهاجم فرهنگی در کشور راه‌اندازی می‌کرد، عمدتا برای اهداف شوم و پلید محفل در به دام انداختن افراد جدید بکارگیری می‌شد.

اعترافات و قتل‌ها

صادق و موسوی، طبق دعوت قبلی آقای دری روز جمعه به منزل ایشان رفته و پس از ارائه گزارش در خصوص آخرین وضعیت اپوزیسیون و ضد انقلاب داخلی با دستور موکد وزیر در خصوص قتل عناصر اصلی معاند روبرو شده‌اند. این دو اسامی چهره‌هائی از عناصر کانون نویسندگان و عناصر باصطلاح ملی‌گرا را بعنوان سوژه‌های مورد توجه وزیر اطلاعات در آن جلسه مطرح نمودند، که نامبرده موکدا خواستار قتل آنها با روش‌های مرعوب کننده شده‌است. بعدها که سوژه‌های جنجالی دیگری چون پیروز دوانی با درج مقالات موهن بر علیه اسلام و انقلاب در نشریات ضد انقلابی در سطح کشور مطرح شد، عکس‌العمل احساسی و متعصبانه آقای دری در جلسات رسمی بیش از پیش در اذهان نقش بست.

شش روز بعد اولین قتل انجام می‌گیرد. دکتر مجیدشریف به هنگام ورزش صبحگاهی در حوالی منزلش با نیروهای عملیاتی تحت امر صادق روبرو شده در خودروئی که او را به آن سوار می‌کنند مورد تزریق آمپول‌های ویژه که باعث افزایش غیر قابل تحمل ضربات قلب می‌گردد قرار می‌گیرد و دقایقی بعد جسد او در خیابان رها می‌شود. پزشکی قانونی نیز علت مرگ را سکته قلبی عنوان می‌دارد. این آمپول‌ها قبلا توسط سعید اسلامی و با همکاری افرادی چون دکتر مهدوی، مسئول بهداری وزارت تهیه شده و در اختیار تیم‌های عملیاتی بوده و نحوه تزریق، محل تزریق و چگونگی رفع آثار تزریق نیز به دو تن از نیروها آموزش داده شده‌بود. مجید شریف دو روز قبل از فروهر ها در ۷۷٫۹٫۲۸ به قتل رسید.

قتل فروهرها– تیم‌های عملیاتی پس از شناسائی سوژه و محل اقامت آنها و توجیه محلی، در بعد از ظهر مورد نظر در حوالی منزل فروهر ظاهر می‌شوند و از طریق امکانات ارتباطی (بی سیم و موبایل‌های کاملا سفید و بدون سابقه) با صادق در ارتباط قرار می‌گیرند. صادق که نیم ساعت قبل از ورود به منزل فروهر ها با حمید سرمدی معاونت وقت امنیت وزارت در جلسه بوده‌است با سرعت خود را به محل می‌رساند و در حالیکه نیروها به علت تاخیر احتمال لغو عملیات را می‌دادند با تاکید و هدایت مستقیم وی در مواضع خود فعال می‌شوند. صادق و تعدادی از نیروها با پوشش نیروهای انتظامی به درب منزل فروهر مراجعه کرده و علت مراجعه را سرقتی اعلام شدن اتومبیل فروهر ها و ضرورت بازبینی اوراق مالکیت خودرو مطرح می‌نمایند. با برخورد مثبت طرفین شرایط برای ورود صادق و نفر دیگری از عملیات به منزل فراهم می‌شود. درب منزل با زرنگی خاصی و بطور مخفیانه باز گذاشته می‌شود. در طبقه پائین صادق سر بحث در مورد مسائل سیاسی روز را با فروهر باز می‌کند و همسرش پروانه برای آوردن اوراق مالکیت خودرو به طبقه بالا می‌رود. نیروهای عملیاتی که دیگر وارد منزل شده‌اند با اشاره صادق ابتدا به طبقه بالا و سراغ پروانه می‌روند. با بیهوش نمودن او با پارچه آغشته به داروی بیهوشی بلافاصله او را آماج حملات وحشیانه کارد قرار می‌دهند و بعد با قرار دادن سگ کوچک فروهر ها در حمام، به طبقه پائین وارد می‌شوند و درحالیکه صادق و فروهر در حال بحث بودند از پشت سر به همان روش ابتدا با بیهوشی و سپس ضربات مستقیم کارد به نقاط حساس بدن فروهر او را نیز به قتل می‌رسانند.»

[منتشرکنندگان جزوه، بصورتی بسیار کم رنگ، نقش علی‌فلاحیان را از زبان دستگیرشدگان مطرح می‌کنند. ابتدا اینطور به نظر می‌رسد که پاره‌ای رقابت‌ها و اختلافات شخصی موجب طرح نقش علی فلاحیان برای بیرون کشیدن دری نجف‌آبادی از زیر ضربه مطرح می‌شود، اما با کمی دقت مشخص می‌شود، که هدف تهدید دیگر نقش آفرینان اصلی در جریان جنایات است تا بدین وسیله دری نجف آبادی نیز نجات پیدا کرده و با پذیرش نقش او در قتل‌ها وی را قربانی نکنند. محور این تلاش در مقدمه‌ای که بعنوان تحلیل جزوه (از سوی راه‌توده) نوشته شده آمده‌است.]

عملیات خارج از کشور – آلمان

سرنخ‌هائی که از سعید اسلامی در جنایات هولناکی چون انفجار بمب در حرم امام رضا در عاشورای ۱۳۷۳ بدست آمد و بررسی دقیقی که نسبت به عملیات انجام گرفته توسط باند او در سال‌های قبل، اعترافات موسوی و خسرو براتی شوهر خواهر صادق نشان داد:

در خانه امن و موسسات پوششی که صادق در اختیار داشت امکانات گسترده جعل، پشتیبانی و تدارک یک مجموعه مسلح غیر رسمی و ناشناخته فراهم است. مهر و سر برگ اکثر موسسات و نهادهای دولتی، دستگاه‌های مهر ساز، پلاک‌های جعلی خودرو، اسلحه، صداخفه کن، امکانات گریم و انتقال دسته‌ای از این امکانات به آلمان و ایجاد شبکه مخفی همکاری در آن کشور، دپوی مواد انفجاری و اسلحه در بعضی از کشورها، خروج اسناد گروه‌های چپ از مرکز اسناد وزارت و ارسال یک نسخه کامل آنها به آلمان، انجام بعضی اقدامات عملیاتی در اروپا و آخرین آنها در آلمان در خصوص بعضی سوژه‌های ضد انقلاب متواری به آن کشور و یا طرح شناسائی و بمب گذاری در کنار دادستانی برلن. توضیحات کامل در خصوص طرح سرنگونی اتوبوس نویسندگان در مسیر آستارا یا چند طرح دیگر در مورد ایجاد تصادف ساختگی یا غرق کردن سوژه‌هائی از این دست.»

www.iran-archive.com

(جزوه ۸۰ صفحه‌ای، به قتل پوینده و مختاری و ده‌ها جنایت دیگر در زمان وزارت دری نجف‌آبادی، بعنوان حلقه واسطه وزارت اطلاعات و تاریکخانه‌ها نمی‌پردازد، اما در عوض گوشه‌هائی از اطلاعات دیگری را فاش می‌کند که فلاحیان در آن نقش داشته‌است. صف بندی بین طرفداران فلاحیان و طرفداران دری نجف آبادی در وزارت اطلاعات و سازمان قضائی نیروهای نظامی به گونه‌ایست که گوئی تهدید می‌کنند: اگر پای دری نجف‌آبادی به میان کشیده شود، پای فلاحیان هم به میان کشیده خواهد شد و آنوقت از دو سد عبور شده و خاکریزهای اصلی‌تر در تیررس قرار می‌گیرند. بنابراین در همان حد یک گروه عملیاتی در وزارت اطلاعات باقی بمانید! در این رقابت و گروه کشی اطلاعاتی فاش می‌شود، که همین اطلاعات را باید بخاطر سپرد و نقطه‌های کور پرونده قتل‌ها و توطئه‌ها در جمهوری اسلامی را روشن کرد.) با هم بخوانیم:

انفجار بمب در حرم امام رضا

اکبر خوشکوشک در رابطه با انفجار بمب در حرم امام رضا در سال ۱۳۷۳ دستگیر شده بود. او از علی فلاحیان و تعدادی از معاونین او بعنوان عناصر مرتبط با محفل با صراحت و دقت بیشتری نام برد.

اکبر خوشکوشک در ابتدا برای انحراف ذهن بازجویان خود را عامل نصب بمب در حرم امام رضا معرفی کرد، اما اعتراف سایر متهمین حکایت از این داشت که اکبر پس از انتقال بمب به مشهد به همراه دو نفر دیگر از اعضای محفل و تعیین مسیر ورود و پوشش بمب به داخل حرم در روز عاشورا (مطابق با ۳۰ خرداد ۷۳) برای اینکه بعدها شاهدی بر حضور خود در آن روز در تهران داشته باشد، روز تاسوعا سریعا به سمت تهران حرکت کرده و با تدارکی که از قبل دیده بود غذای نذری در نازی آباد پخش می‌نماید و حتی به یکی دو محفل دیگر نیز برای نشان دادن خود مراجعه می‌کند.

با شناسائی اعضای اصلی محفل سعید اسلامی و اطلاعاتی که در خصوص فعالیت‌های مخرب آنها بدست آمد و همچنین اعتراف اکبر خوشکوشک و مصطفی کاظمی (موسوی) در خصوص طرح قبلی محل برای ایجاد انفجار دیگری در شهر مشهد و وقوع این حادثه در اواخر شهریور ۱۳۷۸ انگیزه بیشتری برای دستگیری سریع مرتبطین اسلامی ایجاد شد.

بمب گذاری مجدد- شناسائی اولیه محل توسط صمیمی و سپس قاسم مرشدی که به بهانه‌های مختلف کاری و زیارتی به مشهد رفته بودند و با کمک همدستان محفل در مشهد مانند مصطفی، مسئول امنیت مشهد انجام می‌گیرد. با توجه به وجود بازرسی و دقتی که در درب‌های ورودی صورت می‌گرفت، نزدیکترین نقطه مناسب در حوالی حرم مطهر حضرت امام رضا را میدان بیت‌المقدس یا فلکه آب در نظر گرفتند که با توجه به پروژه‌های عمرانی و توسعه حرم و ازدحام بیش از حد جمعیت در نقاط ورودی این میدان به سمت حرم، اثر انفجار بمب آن هم در اواخر ماه شهریور که بیشترین تراکم جمعیت را در مشهد شاهد هستیم مهیب و مرعوب‌کننده خواهد بود. بمب توسط مجیدی به کمک یکی از پرسنل اداره اطلاعات شیراز تهیه و در یک فرصت کوتاه با تغییر خودروی شخصی مجیدی و استفاده از خودروی اداره کل اطلاعات شیراز و با همدستی افرادی چون پاکروش از پرسنل اداره شیراز به مشهد منتقل و جهت انفجار تحویل همدستان جنایتکار خود در اداره اطلاعات مشهد می‌گردد. مصطفی تهرانی، مسئول امنیت مشهد که در بمب قبلی (عاشورای ۱۳۷۳) نیز با آنها همکاری داشت این بار نیز نقش خود را ایفا می‌نماید. بمب در ظرف زباله نبش میدان بیت‌المقدس در بعد از ظهر ۷۸٫۶٫۲۵ قرار داده شد و منجر به شهادت یک کارگر شهرداری و یک معلم زائر و زخمی شدن تعداد قابل توجهی گردید. تلاش اداره کل اطلاعات مشهد برای انتساب این بمب به منافقین یا گروه‌های مرتبط با طالبان بخصوص در بین مطلعین و عناصر قدیمی موثر نیفتاد.

خمپاره پرانی در تهران- در ادامه بازجوئی‌ها، اکبر خوشکوشک اطلاعات بیشتری از بعضی عملیات مخفی محفل، من‌جمله بمب گذاری در دادستانی انقلاب در ۱۲ خرداد ۱۳۷۷ و حمله خمپاره‌ای در همان روز به صنایع نظامی و سپاه در تهران بدست داد. با تحقیقات و اقاریر متهمین رد پای علی فلاحیان بسیار قویتر از قبل در پرونده مطرح شد.

ترور صیاد شیرازی- در اردیبهشت ۷۸، ساعاتی پس از آخرین ملاقاتی که موسوی با خانواده خود داشت، با حالتی خائف و غیر متعادل درخواست ملاقات با بازجوی خود را نموده و اعتراف کرد که مجیدی (مهدی پرورده برادر زن موسوی و شوهر خواهر وی) هنگام خداحافظی مخفیانه به موسوی گفته است کار صیاد را تمام کردیم و موسوی ادعا می‌کرد مجیدی این مطلب را ظاهرا برای قوت قلب موسوی که محفل فعال است و به کارهایش ادامه می‌دهد بیان کرده‌است. البته، بعدها موسوی اعتراف کرد که این بهانه‌ای بیش نبود چون از قبل از دستگیری اعضای محفل ترور شخصیت‌هائی چون صیاد شیرازی در دستور کار بوده و وی حتی با مجری عملیات (مهدی ریاحی) نیز صحبت‌های مقدماتی را مطرح کرده بود. پس از دستگیری مجدد در مهرماه ۱۳۷۸ وقتی وی به ترور شهید صیاد توسط مرتبطین محفل اعتراف کرد معلوم شد موسوی از قبل در جریان ترور بوده‌است. با توجه به این که منافقین ترور سردار سلحشور ارتش اسلام شهید صیادشیرازی را بعهده گرفته بودند، اعتراف موسوی در اردیبهشت ۷۸ مطلبی قابل استناد و ارائه نبود.

علی فلاحیان- خط دیگری که توسط فلاحیان به محفل و مرتبطین ابلاغ شده بود انجام چند عملیات مهم در کشور و ناتوان نشان دادن سیستم امنیتی کشور بود. آنها روی طرح ترور شهید صیاد فعال شدند. انتخاب سوژه توسط محفل بعدها به شرح ذیل در اعترافات مطرح شد:

با بررسی‌های اولیه مشخص شد تنها فردی که در محیط‌های نظامی اسکان ندارد و تیم محافظ نیز او را اسکورت نمی‌نماید امیر صیاد شیرازی است. آدرس محل سکونت و ساعات تردد او توسط ابراهیم فلاحیان (پسر عموی فلاحیان) و مدیرکل اقتصادی وزارت اطلاعات که قبلا در ستاد کل نیروهای مسلح نفوذ و دسترسی خوبی داشت تهیه گردید. شناسائی‌ها قبل از عملیات توسط افراد محفل که بصورت کارگر نقاشی از چند روز قبل در مقابل منزل صیاد شیرازی به رنگ کردن یک کیوسک نگهبانی مشغول شده بودند انجام شد. متهمین اعتراف کردند تیم عملیاتی مورد نظر ما که از بین افراد محل انتخاب شده بودند مورد تائید فلاحیان قرا نگرفت و او برای این کار اکبر خوشکوشک و مهدی ریاحی را در نظر گرفته بود که اکبر به علت همان ترس همیشگی از احتمال لو رفتن چهره خود بهانه‌ای مطرح کرد و با پذیرش عملیات توسط مهدی ریاحی که از طریق اکبر، ابراهیم فلاحیان و شخص علی فلاحیان در جریان قرار گرفته بود عملیات تصویب شد. نیازهای تدارکاتی چون اسلحه برنا با صدا خفه کن و موتور سیکلت و خودرو برای تیم عملیاتی تامین شد و مهدی ریاحی با پوشش رفتگر و پوشیدن لباس کارگری به رنگ سبز و نصب ماسک بهداشتی به صورت مشغول

www.iran-archive.com

جاروکشی پیرامون منزل صیاد شیرازی شد. به محض خروج او با خودرو از درب مجتمع مسکونی و انتظار برای بستن درب حیاط توسط فرزندش، بصورت یک مراجعه‌کننده عادی که عریضه‌ای مکتوب به دست دارد به خود رو صیاد شیرازی مراجعه می‌کند و با زدن به شیشه خودرو تقاضای تحویل عریضه مکتوب را می‌نماید. شهید صیاد بلافاصله شیشه خودرو را پائین می‌آورد و بلافاصله شلیک سه گلوله پی‌درپی به مغز و صورت او این طرح جنایتکارانه را تکمیل می‌کند. فرزند صیاد شیرازی چهره ضارب را می‌بیند و بلافاصله به داخل ساختمان متواری می‌شود. پذیرش عملیات توسط منافقین ساعتی بعد در نیکوزیا (قبرس) و بعد دفتر منافقین در پاریس سمت و سوی انحرافی خاصی در اذهان ایجاد می‌نماید. عوامل مرتبط با شبکه مخفی فلاحیان در اداره کل اطلاعات تهران به مسئولیت راشد، مدیرکل و سجاد مسئول امنیت آن به اتفاق مسعود صدرالاسلام معاونت اطلاعات ناجا (نیروی انتظامی) پس از چند روز با ربط دادن این ترور به یک درگیری مسلحانه مشکوک در سه شب قبل بین گشت پلیس و یک نفر مشکوک در میدان راه‌آهن تهران که منجر به شهادت یک نفر از نیروی انتظامی شده بود را به صرف این که گلوله شلیک شده در آن درگیری مبهم و بی سرو ته و این ترور، هر دو ۹ میلیمتری بوده‌اند حلقه ربط این دو جریان معرفی کرده و با یک گزارش ساختگی کاملا غیر مستند تیم عملیاتی سازمان را عناصری که از عراق به داخل آمده و پس از درگیری در نیمه‌های شب در راه‌آهن تهران با پلیس، سه روز بعد به ترور شهید صیاد شیرازی پرداخته‌اند معرفی می‌نمایند. با تهیه حدود ۱۸۰ عکس از نیروهای مختلف وزارتی اعم از عملیاتی و اطلاعاتی با دعوت از فرزند صیاد شیرازی و بررسی عکس‌ها از تنها شاهد زنده این ترور کمک گرفتیم. وی با بررسی عکس‌ها بدون هیچ تردید وقتی به عکس مهدی ریاحی رسید با احتمال بالای ۹۵ درصد او را ضارب پدر خود معرفی کرد و مجعد بودن موها و ترکیب خاص چشم و ابروی او را بعنوان خاطره تلخی که هیچگاه نمی‌تواند فراموش کند نام برد.

آقای شاهرودی (رئیس قوه قضائیه) گزارش هیات بازخوانی کل پرونده قتل‌ها را پوچ اعلام نمود، اما صحبت‌های مستدل ۵ ساعته، ایشان و معاون وی آقای مروی را دچار سئوالات اساسی نمود. دخیل بودن علی فلاحیان در قتل‌ها مسئله‌ای نبود که با هوچی‌گری بتوان آن را مخفی نمود، اما در گزارش هیات بازخوانی حتی اشاره‌ای به رد پای او در پرونده نشده بود. روز بعد به دستور آقای شاهرودی جلسه ۴ ساعته با فهیمه دری نوگورانی (همسر سعید امامی) داشت که آقای مروی هم بود. صحبت های او و اصرار او بر جرایم و جنایات قبلی خود و اعضای محفل و عناصر مهمی چون فلاحیان افزود. سرانجام از خارج از سازمان قضائی فردی به نام حجت‌الاسلام احمدی با حکم ویژه جهت امور قضائی نصب شد. حمید سرمدی نیز بعنوان نماینده رئیس جمهور به اتفاق وی مسئول رسیدگی به پرونده شدند.»

[پایان این باصطلاح تحقیقات، که عمدتا بر محور وابستگی به محافل بهائی، ارتباط با اسرائیل و غیر تئوریک نشان دادن قتل‌ها تنظیم شده بود و بخش‌هائی از آن را در بالا آوردیم گزارشی است که تحت عنوان گزارش گروه دوم تحقیق و بررسی منتشر شد و فیلمی از آن نیز در مجلس به نمایش گذاشته شد. این بازجوئی‌ها مغشوش و تحت فشار تشخیص داده شد و گروه سومی برای جمع کردن پرونده و خاتمه بخشیدن به آن تشکیل شد که حاصل آن همان محاکمه‌ایست که برگزار شد. در ادعانامه دادستان به مواردی از همین اعترافات استناد شد، گرچه محورهای اساسی آن اساسا مطرح نشد. از جمله قتل احمد خمینی، ترور صیاد شیرازی، خمپاره پرانی در تهران، انفجار در مشهد و در اساس نیز دادگاه برای بستن پرونده تشکیل شده بود و نه رسیدگی به اتهامات و جنایات. تحقیقات از سد دری نجف‌آبادی نیز عبور نکرد، همانگونه که به سد محکم و استوار علی فلاحیان نزدیک نشد. در حالیکه تنها با عبور از این دو سد بود که راه به لابیرنت مافیای قدرت و ثروت در جمهوری اسلامی باز می‌شد و ادامه پیگیری‌ها راه به قتل‌عام زندانیان سیاسی، ترورهای سال‌های اول برپایی جمهوری اسلامی، نقش و ارتباطهای سازمان مجاهدین خلق، توطئه برکناری آیت‌الله منتظری، تغییر قانون اساسی در مجلس فرمایشی بازنگری آن، انتخاب رهبر جدید برای جمهوری اسلامی، توطئه ادامه جنگ و ده‌ها وده‌ها رویداد دیگر می‌برد. حال بخش‌هائی از گزارش گروه دوم را بخوانیم، که چند برگی است از کتاب قطور توطئه و جنایت و خیانت به انقلاب، گرچه هدف از انتشار آن انحراف از اصل واقعه بوده باشد: یعنی عبور اذهان و آگاهی عمومی از سد فلاحیان و دری نجف آبادی و سعید امامی و رسیدن به تاریکخانه‌ها!]

گزارش گروه دوم (سازمان قضائی نیروهای مسلح به رهبری حجت‌الاسلام نیازی)

«گزارش تکمیلی در ۵۲ صفحه اصلی و حدود ۱۶۰۰صفحه پیوست مستندات در سه نسخه جهت مقام معظم رهبری، ریاست محترم جمهوری و ریاست محترم قوه قضائیه تهیه و در تاریخ ۷۸ر۱۲ر۱۰ ارسال گردید. در این گزارش ابتدا سوابق متهمان معرفی شد تا با برداشتن نقاب تدین و انقلابی‌گری هر گونه شائبه‌ای در مورد مقدس بودن انگیزه آنها از اذهان زدوده شود، سپس نقش آفرینی سعید اسلامی به عنوان عامل تشکیل محافل فاسدی که در آنها به مبارزه با تدین، اسلامیت و انسانیت افراد برداشته می‌شود و ربط این محافل به کانون‌های صهیونیستی بیان گردید.»

[در همین گزارش، از گروه سومی انتقاد می‌شود، که پس از اعتراض به نحوه بازجوئی زیر فشار از متهمین از سوی گروه دوم تشکیل شد. گروه دوم که از تشکیل گروه سوم ناراضی بوده و گزارش خود را برای رهبر فرستاده بود، افراد گروه سوم را با اصطلاحاتی توهین آمیز بی لیاقت معرفی می‌کند و تحقیقات خود را دقیق می‌داند. نکته جالب آنست که اکنون، پس از برگزاری محاکمه‌ای که چند تنی از افرادی که در بالا نامشان آمد را محاکمه و محکوم کرد، برخی چهره‌های شاخص گروه سوم که نسبت به گزارش گروه دوم معترض بوده‌اند اکنون بعنوان متهم به دادسرای نظامی احضار شده‌اند؛ از جمله "سرمدی". رسما معلوم نیست اتهام آنها چیست؟ اما احتمالا در ارتباط با پافشاری بر پیگیری پرونده و عبور از دو سد فلاحیان و دری نجف آبادی و نفی تئوری وصل کردن این جنایات به توطئه خارجی باید باشد. یعنی همان تئوری که رهبر نیز، که وزارت اطلاعات و امنیت عملا زیر نظر او اداره می‌شده و می‌شود پیوسته آن را مطرح می‌کند و در اوج افشاگری پیرامون قتل‌ها نیز همین تئوری را در نماز جمعه تهران طرح کرد! اعتراض گروه دوم نسبت به گروه سوم را در گزارش گروه دوم به رهبر، به نقل از جزوه ۸۰ صفحه‌ای می‌خوانید:]

گروه بازخوانی (گروه سوم)

حمید سرمدی، که شرایط آشفته موجود گلادیاتوری بی رقیب از او ساخته بود فاتحانه به قلعه تسخیر ناپذیر پرونده قتل‌های زنجیره‌ای وارد شد. بلافاصله از رفقای خود اسماعیل با نام اصلی یونسی مدیرکل اطلاعات گرگان که مواضع خاص سیاسی او زبانزد عام و خاص بود و سعیدی با نام اصلی بلورچی، مدیرکل ضد جاسوسی اروپا و امریکا را با خود همراه کرد. کسانی که این دو را می‌شناسند می‌دانند که در مقابل متهمین دستگیر شده مانند کودکان نابالغی می‌مانند که بیشتر به سیاهی

www.iran-archive.com

لشکر شبیه هستند تا کارشناس اطلاعاتی. بهرحال این مجموعه به همراه آقای احمدی، نماینده قوه قضائیه سناریوی شکست خورده سال قبل را که در آن موسوی و صادق دو چهره حزب‌اللهی و متدین هستند که از سوز غیرت دینی به دستور آقای دری وارد این قتل‌ها شده‌اند را مجددا فعال نمود. هشت تن از متهمین آزاد شدند به اسامی: فهیمه دری نوگورانی، محمدرضا سلیمی معروف به صمیمی، قاسمعلی نصیری پور معروف به قاسم مرشدی، محمد شیرازی معروف به محمد صداقت، اکبر خوشکوشک، مرتضی قبه معروف به مرتضی اصفهانی، کریم اسدزاده معروف به امین، مهدی پرورده معروف به مجیدی. وی در ادامه با اخذ مصاحبه‌ای ویدئوئی از بقیه عناصر مانند مهدی ریاحی، ایرج آموزگار وخسروبراتی و صادق و موسوی سوژه محکومیت آقای دری را تکمیل و چهره این افراد را نیز عناصری متدین و انقلابی معرفی نمود. وی با تکمیل اقدامات خود دو اقدام دیگر را نیز تعقیب نمود. یکی بازپرسی مجدد از آقای دری و دیگری آزاد سازی سه نفر دیگر در اواخر اردیبهشت ۱۳۷۹ به نام‌های محمدرضا ابوالقاسمی (ریاحی)، خسروبراتی (سیامک) و ایرج نجفی (آموزگار).

جزوه ۸۰ صفحه‌ای را چه کسانی بیرون دادند!

[جزوه ۸۰ صفحه‌ای را باید کسانی منتشر کرده باشند که با دو گروه تحقیق اول و سوم مخالف بوده‌اند. یعنی دو گروهی که ریاست جمهوری نمایندگانی در آنها داشته و مرزهای تحقیقاتی آنها وزرای وقت اطلاعات و امنیت را دور زده و نورافکن‌ها را روی محافل بالاتر از آنها روشن می‌کرده‌است. آنها با خانه‌تکانی وزارت اطلاعات و امنیت نیز مخالف بوده‌اند و عملا نیز در دو سال اخیر کسانی که از متن و حاشیه گروهبندی‌های یاد شده در همین جزوه کنار گذاشته شدند در دامان پر مهر قوه قضائیه، دادگاه ویژه روحانیت و سازمان غیر علنی اطلاعات و امنیتی که زیر نظر "حسینیان" و با کمک علی فلاحیان و محسنی اژه‌ای برپا شده جای گرفته‌اند. همه آنها منتظر دور تازه‌ای از قدرت یابی و انتقامی خونین از جنبش و افشاءکنندگان مافیای امنیتی-جنائی اند. در گزارش گروه دوم، برخورد با گروه اول و سوم تحقیق به گونه‌ایست که به آسانی می‌توان منتشرکنندگان جزوه ۸۰ صفحه‌ای را شناخت. آنها همان بازجوهائی بوده‌اند که مطابق تئوری اعلام شده "رهبر" در باره وصل بودن سرنخ این جنایات و توطئه‌ها به خارج کوشیده‌اند کانون توطئه را به خارج وصل کرده و محافل اصلی، صادرکنندگان فتواها و تامین کنندگان هزینه جنایات را از زیر ضربه بیرون بکشند. البته در این کوشش برخی زوایای دیگری از پرونده قطور قتل‌ها فاش شده‌است، که ارزش جزوه ۸۰صفحه‌ای نیز فقط همین بخش‌هاست و نه بیشتر! ادامه گزارش گروه دوم به رهبر را بخوانید، که ظاهرا باید نویسنده آن معاون وقت حفاظت وزارت اطلاعات باشد. مقامی که احتمالا جزوه ۸۰ صفحه‌ای نیز توسط او و طرفدارانش باید منتشر شده باشد:]

«معاونت وقت حفاظت وزارت اطلاعات توسط علی یونسی برکنار و حتی پس از آزادی متهمین به او ابلاغ شد که باید رضایت متهمین را جلب نماید تا بتواند بعنوان مشاور در حوزه وزارتی باقی بماند و پس از استنکاف وی از این پیشنهاد طی حکمی رسمی وی عزل و به کارگزینی عادی معرفی گردید. این اقدام در رابطه با یکی از کارشناسان پرونده که او نیز قبلا معاون وزارت اطلاعات بود صورت گرفت و بر خلاف تمام قوانین کشوری رتبه‌اش از ۱۷ به ۱۳ تنزل داده شد! پس از آزادی متهمین، پرسنلی از وزارت اطلاعات که به هر دلیل در رابطه با این پرونده فعال بودند مورد تهدید و آزار ارازلی چون اکبر خوشکوشک قرار گرفتند.»

بررسی جزوه ۸۰ صفحه‌ای از سوی شورای سردبیری و سیاستگذاری!

شورای سردبیری و سیاستگذاری راه‌توده، پس از مطالعه بررسی متن دست نویس جزوه ۸۰ صفحه‌ای، با انتشار بخش‌هائی از این جزوه موافقت کرده و نقطه نظرات زیر را مورد تاکید قرار داد:

تهیه‌کنندگان جزوه، که خود از دست اندرکاران و بازجویان پرونده موسوم به قتل‌های زنجیره‌ای می‌باشند سعی نموده‌اند قتل‌هائی را که طی سالیان متمادی به فجیع‌ترین نحوی بوقوع پیوسته‌اند را در چارچوب وزارت اطلاعات و در پشت دیوارهای آن محدود و محصور نمایند. جزوه نه حاصل دین و تعهد نویسندگان آن به جامعه و افشای تبه‌کاری‌های مسئولین اطلاعاتی کشور به حضور مردم، بلکه با افشای برخی اطلاعاتی که می‌دانسته‌اند مردم از آنها مطلع‌اند، می‌خواهند جو پرسشگر جامعه را با رساندن اطلاعاتی در این حد فروکش داده و تسکین دهند. در جزوه حاضر سطح خبر رسانی از فلاحیان و دری نجف‌آبادی بالاتر نمی‌رود و یکی از هدف‌ها و انگیزه‌های انتشار جزوه نیز باید همین باشد. از مهره‌های درشتی که بعد از وقوع قتل‌ها در نشریات مستقل و یا سخنرانی‌ها از آنها نام برده می‌شد خبری نیست. بعبارت دیگر جزوه به یاری آمرین قتل‌ها همچون محسنی‌اژه‌ای، مصباح یزدی، حسینیان، وابستگان موتلفه اسلامی و شتافته‌است. با اینحال از جزوه حاضر می‌توان نکات بسیاری را بیرون کشیده و سیستم فاسد اطلاعاتی حاکم بر جمهوری اسلامی را نشان داد. می‌توان نشان داد که سیستم اطلاعاتی کشور نه در دوره زمامداری فلاحیان و یا دری نجف آبادی که از همان ابتدای پیروزی انقلاب از حادثه‌جوترین، خشن‌ترین، متعصب‌ترین و فاسدترین عناصر وابسته به جریانات راست افراطی تشکیل شده و لاجوردی‌ها و حاج‌داود رحمانی‌ها با حمایت و پشتیبانی همین جریانات در زندان‌های کشور آن جنایات سبعانه را آفریدند. بایستی نشان داد که رشد و قدرت یابی سعید اسلامی‌ها و احمد خوشکوشک‌ها در سیستم اطلاعاتی کشور نتیجه قطعی و منطقی اقدامات جنایتکارانه‌ای است که در زندان‌های کشور طی نزدیک به یک دهه به اجرا در آمد. بیهوده نبود که لاجوردی در هر سخنرانی خود در حسینیه اوین می‌گفت «از سرازیری اوین حکومت در دست من است!» و حاضر نبود به هیچ کس حساب پس بدهد. بایستی نشان داد که وقتی ریش و تسبیح و جای مهر بر پیشانی و اندک دانش مذهبی ملاک گزینش و ارتقاء در یک مملکتی باشد، امثال سعید امامی‌ها و جانورانی نظیر او صاحب جان و مال مردم می‌شوند و اندیشمندان و میهن دوستان و مردم شریف قربانیان آنان.

چاپ گزیده‌هائی از جزوه همراه با توضیحات راه‌توده می‌تواند برای خوانندگان مفید و موثر باشد. بایستی این سئوال را مطرح کرد که اکبر خوشکوشک و محمدرضا ابوالقاسمی بعنوان عاملین اصلی ترور صیاد شیرازی، انتقال سم به بیت احمدخمینی، حمله خمپاره‌ای به سپاه و صنایع نظامی، انفجار بمب در حرم امام رضا و به توصیه و حمایت چه کسانی با وجود آنهمه جنایت و فجایع آزادند؟ امکانات گسترده تدارکاتی و تسلیحاتی را با حمایت چه کسانی و چه نیروهائی بدست آورده بودند؟

www.iran-archive.com

نامه‌ها و پیام‌ها

رفقای راه‌توده!

اخیرا در یکی از شماره‌های "نامه مردم" سرمقاله‌ای خواندم که در آن بر ضرورت شرکت در انتخابات آینده ریاست جمهوری و رای به محمد خاتمی تاکید شده‌است (شماره ۶۰۱). گرچه این مقاله با اما و اگرها و تناقض‌گوئی‌های غیر قابل انکاری همراه‌است، اما به هر حال و با توجه به اینکه چندماه پیش از فرا رسیدن زمان برگزاری این انتخابات موضع گیری پیرامون آن منتشر شده قابل تامل و تائید است. ای کاش اینهمه تناقض و اما و اگر در این سرمقاله وجود نداشت تا سرانجام می‌شد از آن چنین نتیجه گرفت که سیاستی ثابت، روشن و منطبق با اوضاع ایران از سوی "نامه مردم" اتخاذ شده و دوران به نعل و به میخ به سر آمده‌است!

با کمال تاسف، در سال‌هائی که من خود از نزدیک شاهد بوده‌ام، رفقای منتشرکننده "نامه‌مردم" در برابر توصیه‌ها و هشدارهای رفقای توده‌ای که به هر دلیل در جمع آنها قرار نداشته‌اند کمتر گوش شنوا داشته‌اند. شخصا امیدوارم، با تجربه‌اندوزی از اشتباهاتی که در سال‌های اخیر و در برابر حوادث ایران داشتند، از این پس بجای تائید آنچه که در "نامه‌مردم" منتشر کرده‌اند، به توصیه‌ها و نامه‌ها و پیشنهادهای رفقا توجه بیشتر کرده و زمینه‌های آشتی بزرگ توده‌ای‌ها را در خانه حزب توده‌ایران فراهم آورند.

در ادامه و بعنوان سند و شاهدی از بی‌توجهی به توصیه‌های رفیقانه و مشوقانه توده‌ای‌ها به رفقای "نامه‌مردم"، در آستانه و یا در جریان رویدادهای ایران، بخش‌هائی از نامه‌ای را برایتان ارسال می‌دارم که دو ماه پیش از انتخابات ریاست جمهوری دوم خرداد برای رفیق خاوری نوشته و فرستاده بودم. در این نامه همان سیاستی را توصیه کرده بودم، که اکنون پس از نزدیک به ۴ سال و بدنبال یک سلسله اشتباهات سنگین (از جمله شرکت نکردن در انتخابات دوم خرداد)، سرانجام خود ناچار به پذیرش آن شدند و شرکت در انتخابات دوره هشتم ریاست جمهوری و رای به خاتمی را توصیه کردند. نمی‌خواهم کسی را سرزنش کنم و یا خود را مفتخر بدانم، اما می‌خواهم یکبار دیگر به این رفقا توصیه کنم: به نظرات، توصیه‌ها و تذکرات دیگر رفقا نیز ارج بگذارید!

رفیق گرانقدر علی خاوری و رفقای گرامی دست اندر کار نشریه محترم "نامه‌مردم"

با سلام و صمیمانه‌ترین آرزوها!

بعنوان یکی از اعضای خانواده پرافتخار حزب توده‌ایران و نیز یکی از زندانیان سیاسی رژیم شاه و از بازماندگان قتل‌عام فجیع زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ و بعنوان عضوی ساده و از سر دردمندی و حساسیت نسبت به آینده حزبمان حرف می‌زنم.

پس از تحمل ۵ سال زندان در رژیم شاه که مدتی از آن را افتخار هم بندی با رفقای سازمان نظامی حزب و سایر رفقای توده‌ای را داشتم، پس از آزادی به گروه منشعب و سپس سازمان نوید پیوستم و پس از پیروزی انقلاب نیز در صفوف حزب جای گرفتم. در یورش ناجوانمردانه جمهوری اسلامی به حزب، مانند دیگران روانه شکنجه‌گاه‌ها و زندان‌ها شدم. در این گذرگاه‌ها شاهد استقامت‌ها و قهرمانی‌های بسیار بودم. وجدان بیدار و آگاه هر زندانی سیاسی- با هر تعلق فکری و سازمانی- شاهد این مدعاست. پس از تن سپردن به مهاجرت، با مشاهده انفعال و سر در گریبان بودن رفقای قدیمی‌ام شگفت زده شدم. در جستجوی علت و عامل ایجاد این وضع راه بجائی نمی‌بردم. در مقایسه با آنچه که در ایران می‌گذشت، نشریات منتشره در مهاجرت را زیر و رو کردم و در این میان از موقعیت نشریه "نامه مردم" بیش از دیگر نشریات افسوس خوردم. مشی و تلاش همیشگی حزب بر محور تجمع نیروهای حزبی استوار بوده است، اما به چشم دیدم که عکس این سیاست، چه در باره حوادث ایران و چه در رابطه با اعضای حزب از سوی "نامه مردم" دنبال می‌شود. به مواضع "نامه مردم" در رابطه با شرایط پیچیده و دشوار و حساس میهنمان می‌اندیشدم که سیاستی اثر بخش را دنبال نمی‌کند. نیک می‌دانم که این یک واقعیت تلخ است که حاکمیت جمهوری اسلامی فرزانه‌ترین و میهن پرست‌ترین نیروهای انقلابی کشورمان را که در راس آنها توده‌ای‌ها قرار داشتند به ناجوانمردانه‌ترین شکل ممکن به خاک و خون کشید و در این میان حتی نیروهای کم و بیش وفادار به آماج‌های مردمی انقلاب بهمن ۵۷ در درون و پیرامون حاکمیت نیز به نحوی با این یورش هم‌آوائی کردند، اما این تمام مسئله نیست. درست است که شرکت بخش‌هائی از این نیروها در سرکوب و کشتار نیروهای سیاسی و تحدید آزادی‌ها چه مستقیم و چه غیر مستقیم نقش داشته‌اند و این می‌تواند احساسات هر انسان آزاد اندیش و آرمان‌گرائی را جریحه‌دار کند، اما همین نیروها از بدو انقلاب بنابر ارزیابی درست و به حق حزب ما نیروهائی بوده و هستند که در این مدت، بویژه طی چهار پنج سال گذشته با جناح حاکم، قدرتمند، سرکوبگر و مدافع سرمایه‌داری لجام گسیخته و غارتگر تجاری به نبرد برخاسته و هر روز نیز شعله‌های این نبرد فروزانتر می‌شود. این امر را می‌توان به روشنی در انتخابات دوره پنجم مجلس و مواضع آنها در قبال انتخابات ریاست جمهوری آینده و معضلات گوناگون جامعه‌مان مشاهده کرد. از همین روست که هر روز نیروهای سیاسی بیشتری به این نتیجه می‌رسند که بایستی این نیروهای مخالف سرمایه‌داری تجاری را جدی گرفته و از آنها حمایت کرد. بجاست که حزب ما نیز مبتنی بر شرایط عینی و موجود کشورمان، تحلیل و ارزیابی اصولی و انقلابی خود را تدوین نموده تا در این شرایط از پایگاه اجتماعی وسیع خود محروم نگشته و با حضور هر چه گسترده‌تر در متن مبارزات مردم میهنمان، این این ارزیابی اصولی خود را به منصه ظهور رساند.

با آرزوی توفیق روزافزون- آلمان ۲ر۱ر۷۶ الف . د

کمک‌های دریافتی

راه‌توده در شماره ۱۰۳ خود، بنا به توصیه شورای سردبیری و سیاستگذاری دلیل تاخیر در انتشار راه‌توده را با خوانندگان خود در میان گذاشت و برای گسترش امکانات فنی انتشار "راه‌توده" از همه علاقمندان ادامه انتشار "راه‌توده" طلب یاری کرد. در فاصله انتشار شماره ۱۰۳- ۱۰۴ نامه‌ها، پیام‌ها و توصیه‌هائی در این زمینه دریافت شده است، که امید به رفع تنگناهای فنی-مالی انتشار "راه‌توده" را تقویت کرده‌است. برخی آمادگی فنی خود را اعلام داشته‌اند، جمعی مستقیما و در همین رابطه به "راه‌توده" کمک مالی کرده‌اند و جمعی نیز توصیه‌هائی برای ایجاد درآمد مالی برای نشریه کرده‌اند. به هر یک از این توصیه‌ها و پیام‌ها جداگانه می‌پردازیم:

۱- از جمله پیشنهادات رسیده قبول آگهی تبلیغاتی برای سایت راه‌توده و یا ایجاد سیستم اشتراک در این شبکه بوده‌است. هر دو پیشنهاد در

www.iran-archive.com

دست بررسی است، بویژه سیستم اشتراک در شبکه اینترنت، گرچه هر کدام مشکلات خود را دارد.

۲- انتشار جزوات مستقل و ایجاد درآمد برای راه‌توده. این پیشنهاد نیز تا تهیه دستگاه‌های جدید چاپ و انتشار قابل اجرا نیست، گرچه نفس پیشنهاد قابل بررسی است.

۳- مراجعه مستقیم به رفقای قدیمی مقیم در کشورهای اروپائی که امکانات بیشتری نسبت به مهاجرین جدید دارند. این پیشنهاد نیز تا حدودی دنبال شده و باز هم خواهد شد، گرچه امید بزرگی بدان نمی‌توان بست!

۴- ایجاد محل درآمد ثابت برای امور "راه‌توده". این پیشنهاد در عین درستی آن، نیازمند سرمایه اولیه‌ایست که در حال حاضر و تا به میدان آمدن همت‌های بزرگ عملی نیست. در گذشته‌های دور نیز همینگونه بوده‌است و در داخل کشور نیز، در سال‌های پس از پیروزی انقلاب نیز از همین طریق بخشی از هزینه فعالیت‌های حزبی تامین می‌شد.

۵- تهیه لیست کمک مالی-انتشاراتی توسط رفقائی که ارتباط‌های گسترده با توده‌ای‌ها دارند. این پیشنهاد نیز تا آنجا که به ما اطلاع داده‌اند در برخی شهرها و کشورها به اجرا گذاشته شده و یا در تدارک اجراست. بدین صورت که برخی رفقا لیستی از آشنایان قدیمی خود تهیه کرده و برای جمع آوری کمک مالی با آنها تماس گرفته‌اند.

۶- پیگیری جمع آوری کمک مالی، از طریق انتشار گزارش پیشرفت این امر در "راه‌توده"!

۷- اعلام کمک‌های دریافتی، در صورت خواست و توافق کمک‌دهندگان. این پیشنهاد، مانند پیشنهاد شماره ۶ کماکان دنبال خواهد شد.

شورای سردبیری و سیاستگذاری راه‌توده امیدواراست با همت توده‌ای همه علاقمندان ادامه انتشار راه‌توده، مشکلات و موانع موجود از سر راه ادامه انتشار این نشریه برطرف شود.

از اینجا تا تهران!

آیا مهاجرین سیاسی ایران، از حوادث سال‌های گذشته چیزی آموخته‌اند؟ فاصله مهاجرت تا صحنه اصلی پیکار و مبارزه را همچنان باتلاقی از توهمات و آرزوها پوشانده‌است؟ اگر از تخم مرغ پرانی برای عطاءالله مهاجرانی در سوئد چیزی نیآموختند، از کنفرانس برلن آموختند؟ اگر در ابتدای پیروزی انقلاب ۵۷ نتوانستند ماهیت و ظرفیت آن انقلاب را درک کرده و شعار حکومت شوراها را دادند و در ترکمن‌صحرا، گنبد، کردستان به حادثه‌جوئی دست زدند، اگر نتوانستند ضرورت حرکت مسالمت‌آمیز در جریان تحصن دانشگاه (پس از حمله به خوابگاه دانشجویان) را درک کنند و توطئه بیرون کشاندن دانشجویان به خیابان‌ها را سرآغاز انقلاب جدید ارزیابی کردند، از آن همه تجربه چیزی برای رفتن به استقبال انتخابات ریاست جمهوری سال ۸۰ آموخته‌اند؟ اگر سیاست تحریم انتخابات مجلس پنجم و انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم ریشه در بی‌اطلاعی از فضای داخل کشور داشت، آنچه که امروز می‌گویند و می‌کنند برخاسته از جبران این بی‌اطلاعی‌است؟ اشتباهات و غفلت‌های گذشته تکرار نخواهد شد؟

شاید وقت آن رسیده باشد که بجای بحث پیرامون انسداد سیاسی در داخل کشور، گشایش سیاسی را در سازمان‌ها و احزاب خویش تبلیغ و تدوین کنیم.

بحث‌هائی که در کشورهای مختلف، از سوی وابستگان احزاب و سازمان‌های سیاسی ایران سازمان داده می‌شود، تابلوئی است از پاسخ‌هائی که برای سئوالات طرح شده در بالا باید جستجو کرد. اینکه، در اوج توطئه‌ها علیه جنبش مردم، این احزاب و سازمان‌های سیاسی در مهاجرت رویدادها را چگونه می‌بینند و مسئله مهم انتخابات آینده ریاست جمهوری را از چه زاویه‌ای ارزیابی می‌کنند! بجای کمک به مقابله با توطئه‌ها، در جستجوی ضعف در میان اصلاح‌طلبان‌اند و بجای توطئه‌گران، اصلاح طلبان را دم تیغ گرفته‌اند! بی شک این گمراهی نقش چندانی در سیر رویدادهای داخل کشور نخواهد داشت، اما معیاری است برای میزان سیاسی بودن و میزان نزدیکی و یا دوری مهاجرین سیاسی به اوضاع و رویدادهای ایران.

گزارشی که در زیر می‌خوانید، مشتی است، نمونه خروار! عده‌ای هنوز در حال و هوای ابتدای پیروزی انقلاب ۵۷ بسر می‌برند، جمعی از بیم ورود به صحنه حادثه به جلو فرار می‌کنند و پشت کلی‌گوئی‌های سرخ سنگر می‌گیرند و در این میان اندک شماری آهسته آهسته به واقعیات نزدیک می‌شوند. این گزارش را یکی از همکاران راه‌توده برای انتشار ارسال داشته‌است، که با اندکی تلخیص می‌خوانید:

گزارش یک دیدار سیاسی در "هلند"

غریبه‌مثل آشنا!

اخیرا، در شهر لاهه هلند جلسه پرسش و پاسخی با شرکت نمایندگان تعدادی از احزاب و سازمان‌های سیاسی ایران برگزار شد. پیش از جلسه، راهپیمائی کوتاهی نیز در مقابل پارلمان کشور هلند انجام شد که سازمان "جبهه‌ملی" در کشور هلند نیز از این اکسیون حمایت کرد. برخی شعارهای این راهپیمائی با اعتراض جمعی از شرکت‌کنندگان روبرو شد. سخنران نخست این اکسیون "بهزادکریمی" از سازمان اکثریت بود که در سخنانش به «تناقض بین جمهوریت و ولایت فقیه، با دو دیدگاه مشروعیت مردمی حکومت و عدم نیاز آن» در درون حاکمیت پرداخت و گفت «اکنون خود ولی فقیه و بارگاه آن زیر سئوال قرار می‌گیرد» او تاکید کرد که در جمهوری اسلامی دیکتاتوری متفاوت با دیکتاتوری کلاسیک است و مردم می‌گویند روزگار شما سر آمده تشریف ببرید! بگیر و ببند از موضع قدرت نیست. کریمی، با یکدست ندانستن اصلاح‌طلبان در پاسخ به سئوالی در رابطه با انتخابات آینده ریاست جمهوری گفت: این انتخابات را باید به انتخاباتی علیه استبداد تبدیل کرد. آگاهی کنونی و عمیق مردم یک دستآورد اساسی است. این آگاهی به عمق جامعه رسوخ کرده و اکنون جامعه ایران، سیاسی‌ترین و آگاه‌ترین جامعه‌است.

نویدی از سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران سخنران دوم این جلسه بود. او سه محور را برای تشریح نظرات خویش برگزید: ۱- اصلاح طلبی چگونه‌پدیده‌ایست؟ ۲- پدیده خاتمی ۳- روند اصلاحات به کجا رسیده و چشم انداز آن چیست؟

www.iran-archive.com

وی اصلاح طلبی را به دو روند حکومتی و در بطن جامعه تقسیم کرد و با جسارت شروع حرکت اصلاح طلبی در جامعه و بروز نشانه‌های آن را انتخابات مجلس پنجم ارزیابی کرد و چند بار تاکید کرد که «آنتن‌های ما، علائم انتخابات مجلس پنجم را نگرفت». او اصلاح طلبان حکومتی را «بخشی از حکومت که برای نجات ج.ا از بحران تلاش می‌کند نامیده و خاتمی را پاسخ اصلاح طلبان به بحران کنونی» نامید و تاکید کرد که «رسالت خاتمی حفظ ج.ا است و بس، گرچه نباید خاتمی را شخصیتی همانند خامنه‌ای ارزیابی کرد!». نویدی قانون اساسی را قانونی به سود ارتجاع ارزیابی کرده و گفت که خاتمی و اطرافیان او از به میدان آمدن مردم وحشت دارند. او بدون آنکه مثالی بزند گفت «آنجا که خامنه‌ای خط قرمز نکشید، خاتمی کشید!»

نویدی، در اشاره به سخنان "آشتیانی" که از دوم خرداد و "ترازنامه سیاه اصلاح‌طلبان" یاد کرده بود و اینکه هیچگونه بهبودی در وضعیت مردم بوجود نیآمده گفت: «در هیچ کجای دنیا افشای جنایاتی مثل قتل‌های زنجیره‌ای سابقه ندارد» و ادامه داد: «مردم کاری کردند کارستان و من بشخصه از مردم بسیار آموختم.» او در رابطه با ورود به کشمکش‌های جاری در کشور گفت «تاریخ کسی را در این رابطه بازخواست نخواهد کرد.»

سخنران بعدی "ارژنگ" از سازمان "راه‌کارگر" بود. وی سخنان خود را با این سئوال شروع کرد «در کجا ایستاده‌ایم؟ وضعیت چیست؟» او قاطعانه بن بست اصلاح طلبی و شکست آن را اعلام کرد و گفت: «ما از همان اول می‌دانستیم و معتقد بودیم که جنبش اصلاح طلبی پیروز نخواهد شد، زیرا در چارچوب قانون‌اساسی بود.» او با اشاره به ناممکن بودن تغییرات از طریق مسالمت آمیز گفت: «جنبش در اعماق به شکل‌های مختلف و شورش‌های دانشجوئی، مقابله مردم شهرها برای نان و اعتراضات زنان و ادامه داشته و خواهان برهم زدن نظم کنونی است.» وی اضافه کرد: «اصلاح طلبان سپری شدند برای آن که مردم از این امکان و فضا بخوبی استفاده کنند» و ادامه داد: «اصلاح طلبی در مقابل مردم می‌ایستد» و «بیش از این نمی‌تواند جلو برود، زیرا باید به ولایت فقیه حمله کند و نمی‌تواند به مردم تکیه کند.»

وی نیروهای جنبش را به سه گروه تقسیم کرد: ۱- نیروهای خواهان شکستن استبداد (که بخشی از اصلاح طلبان جامعه را شامل می‌شود) ۲- جنبش برای دمکراسی ۳- جنبش توده‌های مردم برای عدالت اجتماعی با خصلت ضد سرمایه‌داری! وی با این تقسیم‌بندی گفت: «هر سه نیرو برای سرنگونی ج.ا اند.» او همچنین بارها طی سخنان خود از «لزوم سرنگونی ج.ا بعنوان اولین گام اساسی» یاد کرد. تعطیل مطبوعات را "کودتای موبوتو" نامید و ناچار بودن اصلاح طلبان اطلاق کرد و در رابطه با انتخابات، شرکت مردم درانتخابات دوم خرداد، مجلس شورا و عدم شرکت مردم در انتخابات مجلس خبرگان آنها را تاکتیک اعلام کرد. سخنران راه‌کارگر سرانجام نیز مشخص نکرد که سازمان مذکور با تاکتیک مردم برای شرکت در انتخابات آینده همراه خواهد شد یا نه؟

سخنران بعدی "فریدون ابراهیمی" از حزب توده ایران "نامه‌مردم" بود. او با روبنائی خواندن "ولایت فقیه" اصل ولایت فقیه را حکومت فردی نامید و مبارزه برای پایان ولایت فقیه را مهم‌ترین وظیفه دانست. وی که متنی را به نقل از مطالب منتشر شده در "نامه مردم" رو خوانی می‌کرد، در پاسخ به سئوالاتی از نوع "اصلاح طلبان کیستند؟" و "تفاوت جنبش مردمی با اصلاح طلبان چیست؟"، "به برخوردهای سیاسی درون حاکمیت باید بهاء داد یا خیر؟" که خود مطرح کرده بود گفت: «نمی‌توان از یک جناح حمایت کرد، حمایت جناحها درست نیست، ما از جنبش مردم دفاع می‌کنیم»...

... بیش از ۳٫۵ سال از روی کار آمدن خاتمی می‌گذرد، از جامعه مدنی، جامعه قانون و... و از اصلاح طلبان جز جنازه‌ای باقی نمانده، این واقعیتی است که ما را امرز به این حرکت (اکسیون) واداشت»

آشتیانی، از اتحاد فدائیان کمونیست سخنان خود را بعنوان آخرین سخنران اینچنین آغاز کرد. آشتیانی به دفاع از تحریم انتخابات پرداخت و گفت: «این ادعا که مخالفت ما با انتخابات کمک به جناح تندرو بود فریبی بیش نیست! شرکت در انتخابات یعنی مشروعیت بخشیدن به سرمایه‌داری! ترازنامه سیاه اصلاح طلبان کوچکترین بهبودی را در وضع مردم نداشته است». وی انتخاب محمدخاتمی در دوم خرداد را «بخاطر نجات سرمایه‌داری» نامید و در تشریح این نظر خود گفت: بعد از ۱۱ سال چپاول در سال ۱۳۶۸ بورژوای تجاری احتیاج به دگرگونی داشت و روبنای سیاسی می‌بایستی خود را با ساخت و بافت بورژوازی حاکم منطبق کند.

سخنران سپس اضافه کرد:

«مسئله بر سر حفظ حجاب نیست، اگر بود آنها ماتیک و وارد نمی‌کردند. خاتمی برای آن روی کار آمد تا برای امکان دادن به تجدید رابطه با غرب، ج.ا را که لب گور بود یاری کند». او در باره ۲۰ میلیون رای مردم و انتخابات دوم خرداد با طعنه گفت: «ما نمی‌گوئیم مردم اشتباه کردند، ما اشتباه کردیم!»

وی خاتمی را هیچکاره نامید و گفت:

«خاتمی هویج و خامنه‌ای چماق در دست حاکمان پشت صحنه بوده و رفسنجانی آمر نمایندگان قدرت پشت پرده». سخنران در ادامه "سرکوب و انقیاد را برای حفظ قدرت اقتصادی" دانست و مجددا عنوان کرد «جنبش اصلاح طلبی کوچکترین نکته مثبت برای مردم نداشته و ندارد» و نتیجه گرفت: «نبایستی فرصت داد که جمهوری اسلامی چند ماه دیگر و در جریان انتخابات مردم را فریب بدهد. مردم را برای سرنگونی جمهوری اسلامی باید بسیج کرد.»

پس از پایان سخنرانی‌ها، فرصت کوتاهی برای ارائه نظرات و پرسش از سخنرانان اختصاص یافت که به برخی سئوالات پاسخ داده شد. در این بخش، بهزاد کریمی در پاسخ به سئوالی پیرامون انتخابات آینده ریاست جمهوری، پاسخ را به بعد موکول کرد. دیگر سخنرانان نیز- غیر از آشتیانی که از همان ابتدا این انتخابات را تحریم کرد- مستقیما به مسئله نپرداختند. آشتیانی به سئوال یکی از رفقای توده‌ای حاضر در جلسه که از وی پرسید «شما که همه حاکمیت را به یک چوب زدید و همه را حامیان سرمایه‌داری خواندید، چرا با ارتجاعی‌ترین بخش آن و با کسانیکه مافیای مالی-اقتصادی را رهبری می‌کنند و در چپاول و قتل و جنایت دست دارند همنوا شده‌اید و پیشاپیش انتخابات را تحریم می‌کنید؟» پاسخ نداد!

توجه آدرس پستی راه توده از شماره ۱۰۳ به بعد تغییر کرده است. از همه سازمان‌های سیاسی که انتشارات خود را برای راه توده ارسال می‌دارند، کسانی که خواهان آبونمان نشریه هستند و یا علاقمندانی که نامه برای راه‌توده ارسال می‌دارند تقاضا می‌شود از آدرس پستی جدید که در صفحه آخر راه توده اعلام شده استفاده کنند!

کمک‌های دریافتی ۲۵۰ مارک آلمان از طرف دوستداران طبری

www.iran-archive.com

آخرین غزل

م. آشنا

انسان‌های بسیاری را در واپسین دم حیات دیده‌ام؛ آنگاه که در بستر وداع با زندگی چشمی به نیمه باز و این و آن را طلب می‌کنند و یا به دشواری زبان در دهان می‌گردانند تا نام عزیزی را بر زبان آورند و یا آنچه را در این دنیا باقی می‌گذارند به این و آن ببخشند؛ و اگر هیچیک از اینها نباشد، نگران از باری که باید در اینسو می‌گذاشتند و حالا به جزای این غفلت باید آن را با خود بدانسو ببرند از این و آن طلب بخشش می‌کنند.

این لحظات انسان‌ها، گاه دریچه‌ایست به روی ضمیر همیشه پنهان آنها در سال‌های طولانی حیات و گاه تائیدی است بر شناختی که سال‌ها با آن آشنا بوده‌ای.

بسیار دیده‌ام پیرانی را که در این روزها و لحظات کت و شلوار دامادی و پیراهن عروسی‌شان را که دهها سال به عزیزی حفظ کرده‌اند بنام این و آن می‌کنند تا شادی و شادکامی را به ارث گذاشته باشند، مردان بدخلقی را دیده‌ام که دراین واپسین لحظات همه مهربانی سال‌ها پنهان کرده خویش را ناگهان بروز می‌دهند، خشم واگذاشتن و رفتن را در تنگ‌نظری کسانی در این لحظات دیده‌ام که در طول سال‌ها، از سر بده بستان دستی به بخشش داشته‌اند! کسانی را دیده‌ام که تحمل دیگران را در اتاقی که در آن مرگ را انتظار می‌کشند نیز نداشته‌اند، همه را بیرون کرده‌اند تا از رفتن خویش و باقی ماندن دیگران رشک نبرند، و کسانی را دیده‌ام که سراغ دورترین آشنایان را، از سر غمخواری و نگران از گرفتاری آنها گرفته‌اند.

کوتاه کنم؛ آنچه در ضمیر است، در واپسین لحظات زندگی در آینه وجود تجلی می‌کند؛ و آنگاه که مرگ محتوم آهسته و بی وقفه به بیماری نزدیک می‌شود که از مدت‌ها پیش می‌داند گریزی از پذیرش آن نیست، آینه تمام قد می‌شود!

فریدون مشیری را در این آینه تمام قد دیدم. می‌دانست رفتنی‌است و عشق را با خود بردنی!

از دو سال پیش، از دو ماه پیش و از چند روز پیش. از آن لحظه که دانست خونش آلوده به سرطان است، تا لحظه‌ای که این اختاپوس تمامی جانش را در چنگ گرفت. در تمام این دوران، او همان ماند که همیشه بود: عاشق و مهربان!

کینه و نفرتی را در وجودش پنهان نداشت تا در دوران انتظار مرگ بروز دهد، جاه و مقامی را برای خویش فرض نکرده بود تا در غم بدست نیآوردن آن چنگ به صورت دیگران بیاندازد، ثروتی نداشت تا از برجای ماندن آن در عذاب باشد، عاشق بود نه مالکی که معشوق را ملک خویش بخواهد، ملکی نداشت جز ملک وجودش که آن نیز وقف عشق بود! او در پیری و خمیدگی نیز همان بود که در جوانی و رعنائی بود. همان که شب‌های چهارشنبه، پله‌های باریک طبقه اول انجمن ادبی خانم "صدر" در سه راه "آبسردار" را پشت سر می‌گذاشت تا در طبقه دوم به جمع بپیوندد و پیام عشق را سر دهد، همان که استاد "فرات" و مرحوم"جواهری"، با آنکه پاسداران شعر کلاسیک بودند، شب‌های جمعه در انجمن ادبی حافظ به احترامش بر می‌خاستند و کنار خود جایش می‌دادند. گاهی سایه‌اش را تا هتل "مرمر" می‌کشاند و گاه در کافه نادری ظاهر می‌شد، اما در هیچ جمعی و بر سر هیچ میزی در گیر بحث "کهنه و نو" نشد تا نرنجد و نرنجاند!

این شیوه عشق ورزی او و پرهیز از رنجاندن دیگران بود؛ حتی در آن روزهائی که در کنار "رهی معیری" در رادیو ایران ظاهر می‌شد و در استودیوی شماره ۱۴ با "رضا سیدحسینی" بر سر سبک‌های ادبی به نجوا می‌نشست.

او عاشق زیست، عاشق چشم بر جهان فرو بست و شکست گلبول‌های سرخ را از گلبول‌های سفید نیز عاشقانه پذیرا شد. غزل عاشقانه‌ای از او را برایتان می‌فرستم، که در دوران ستیز سرخ و سفید در رگهایش سروده بود. بسیاری، برای زنده نگهداشتن آن همیشه عاشق شهر خون نثار کردند اما تقدیر حکم خود را کرده بود. این غزل شرح حالی است از پایداری بر مهربانی و انسانیت کسی که همیشه عاشق زیست. کسی که در پاسداشت مهربانی و دوست داشتن، در واپسین هفته‌ها و روزها و لحظات نیز همان بود که در سال‌های سلامت و برومندی.

مرگ عاشقانه!

جان زنده است اگر چه برنج از تنم هنوز — شعرم شرار اوست اگر روشنم هنوز
با خون این و آن نفسی می‌زنم هنوز — برگی بشاخسار حیاتم نمانده است
از خون تابناک و طربناک و پاک خود — خارچمن گرفته بکف دامنم هنوز
یک یا دو قطره شعله کشد در تنم هنوز — از صحبت و صفای تو دل بر نمی‌کنم
گرمای عشق تاخته تا مغز استخوان — از دست دل بجان تو جان می‌کنم هنوز

بازار کتاب در ایران

پهلو به پهلوی کتاب‌هائی که عمدتا توسط روزنامه‌نگاران دهه اخیر و در ارتباط با تحولات جامعه ایران در همین دهه منتشر می‌شود، گهگاه کتاب‌های دیگری نیز منتشر می‌شود که تیراژ آنها در حد یاد شده نیست، اما ماندگاری آنها هرگز دستخوش تحولات روز نمی‌شود. کتاب‌های گروه نخست عمدتا گزارش‌هائی است که از ابتدای انتشار روزنامه "سلام" و سپس طی چهار سال گذشته در مطبوعات منتشر شده و یا گزارشگران و خبرنگاران همین مطبوعات پیرامون رویدادهای مهم این سال‌ها تهیه کرده‌اند. رویدادهائی نظیر انتخابات دوره هفتم ریاست جمهوری، حمله به خوابگاه دانشجویان، تحصن دانشجویان، قتل‌های زنجیره‌ای، توقیف روزنامه سلام و محاکمه مدیرمسئول آن، محاکمه عبدالله نوری، مقالات افشاگرانه اکبرگنجی، نوشته‌های تحقیقی عمادالدین باقی و در این میان جای عناوین مهمی در میان کتاب‌هائی از آن دست که نام آنها برده شد خالی است. عناوینی از این دست: "دادگاه ویژه روحانیت در ج.ا."، "سرگذشت ناتمام آیت‌الله منتظری در ج.ا."، "حجتیه در ایران"، "دولتمردان روحانی در تاریخ معاصر ایران"، "تاریخ مطبوعات ایران" و که این آخری به همت یکی از شاخص‌ترین چهره‌های مطبوعات ۵۰ سال اخیر ایران "بهشتی پور" تهیه و تدوین شده، اما بدلیل اشاره به نام و نقش برخی چهره‌های مطبوعاتی در دوران انقلاب که در جمهوری اسلامی اعدام شده‌اند هنوز اجازه انتشار نیافته‌است. در صدر این نامها "رحمان‌هاتفی"، سردبیر دوران انقلاب روزنامه کیهان قرار دارد، که بهشتی‌پور حاضر به حذف نام و نقش او در تاریخ مطبوعات ایران نیست، حتی به قیمت اجازه نیافتن کتابش برای انتشار!

از کتاب‌های ماندگاری که در دوران اخیر در ایران انتشار یافته، "پنج مقاله مارکس و انگلس در باره ایران" است که به همت "داور شیخاوندی" ترجمه و از سوی نشر "آتیه" با عکس‌های مارکس و انگلس انتشار یافته‌است. این کتاب که با تیراژ ۲ هزار انتشار یافته ۵۰۰ تومان قیمت دارد. در مقدمه مقالات مارکس و انگلس در باره ایران، شرح زندگی آنها نیز اضافه شده‌است. مترجم از اصطلاح "مارکسیسم" و نام "کمونیسم" در مقدمه‌ای که برکتاب افزوده پرهیز کرده و از صفات و اصطلاحاتی در مقدمه خویش و در متن ترجمه استفاده کرده که چندان با ادبیاتی که حزب توده‌ایران در این زمینه استفاده می‌کند سازگاری و همخوانی ندارد. این امر نشان می‌دهد که باید در پی امکانی برای انتشار آثار کلاسیک بود و یا مرکزی برای نظارت بر ترجمه و انتشار این آثار بوجود آورد!

www.iran-archive.com

اشاره– یک گزارش خبری می‌گوید: «شرکت‌های نفتی جهان، در طول یکسال گذشته از افزایش قیمت نفت در جهان ۱۳ میلیارد دلار سود برده‌اند»
گزارش دیگری حکایت از تشدید رقابت بین کنسرن‌های تسلیحاتی با شرکت‌های نفتی دارد و کنسرن‌های تسلیحاتی با پذیرش بزرگترین رسوائی انتخاباتی و تقلب‌های آشکار "جورج بوش" را برای تامین منافع خود بر صندلی ریاست جمهوری امریکا نشاندند. برای رسیدن به این هدف، سرانجام بین شرکت‌های نفتی و کنسرن‌های تسلیحاتی تفاهمی به سود کنسرن‌های تسلیحاتی شکل گرفت و همان‌ها به "ال‌گور" نامزد دمکرات‌ها دستور عقب نشینی را صادر کردند!
بموجب یک گزارش دیگر سال دو هزار و یک، با رکود اقتصادی در امریکا آغاز شده‌است و این کشور در پی راه‌حلی جهت کاهش این رکود است. اگر کنسرن‌های تسلیحاتی سکان ریاست جمهوری امریکا را با هدف جنگ افروزی و رونق اقتصادی در امریکا بدست گرفته‌اند، باید منتظر کدام انفجار جنگی و در کدام نقطه جهان بود؟
انتخابات ریاست جمهوری اسرائیل و به پیروزی رسیدن "اریل شارون"، ژنرالی که به بولدوزر جنگی شهرت دارد منطقه مانور جنگی امریکا را بیش از پیش مشخص نکرده‌است؟! در این میدان جنگی، ایران در کدام نقطه قرار دارد: قلب جبهه و یا حاشیه آن؟
پاسخ صریح به این سئوال و امکان تحقق یافتن استراتژی جنگی امریکا در منطقه، رابطه مستقیم با تحولات و رویدادهای داخل ایران دارد. رویدادهائی که سرنوشت عراق و افغانستان را نیز تعیین می‌کند. آنها که سیاست از صحنه راندن مردم و جلب امید به خارج از کشور برای تحولات را دنبال می‌کنند، عملا نقش اسب تراوای امریکا را در ایران برعهده دارند. اگر خطر نظامی امریکا را بپذیریم و جدی بگیریم که همه نشانه‌های موجود آن را تائید می‌کند– خطر مقابله با خواست‌های مردم در داخل کشور را نیز در اندازه فراهم ساختن زمینه دخالت مستقیم و غیر مستقیم و نظامی و غیر نظامی امریکا در امور داخلی ایران را هم باید جدی بگیریم.

طرح حمله موشکی امریکا به ایران، بار دیگر در دستور کار قرار می‌گیرد؟

ستون پنجم امریکا در ایران کیست؟

www.iran-archive.com

گردآوری و تنظیم: م. امید

در واپسین روزهای جنگ دوم جهانی و در حالیکه جهان منتظر ورود ارتش سرخ به خاک ژاپن بود و در حالیکه شمارش معکوس برای پذیرش شکست کامل ژاپن در جنگ دوم آغاز شده بود، بمب‌افکن‌های امریکا دو بمب هسته‌ای نیرومند روی دو شهر پر جمعیت "هیروشیما" و "ناکازاکی" فرو ریختند. این در حالی بود که ژاپن با از دست دادن ۷۰ درصد ارتش و نابودی تمام مراکز اقتصادی و صنعتی خود هیچ چاره‌ای جز قبول شکست را بدون استفاده از بمب هسته‌ای نداشت.(۱)
امریکا با این بمباران دو هدف را دنبال کرد: ۱– کنترل کامل ژاپن بدون دخالت ارتش سرخ (امری که چند دهه ادامه یافت) ۲– تهدید شوروی.
نتیجه شانتاژ هسته‌ای امریکا آن شد که تا زمان دستیابی شوروی به سلاح هسته‌ای، امریکا اراده خود را در چندین مورد از منازعات جهانی اعمال کرد، از جمله در مورد یونان، ایتالیا و فرانسه.
در همان زمان، بخشی از هیات حاکمه امریکا بر این نظر بود که باید تا قبل از شکسته شدن انحصار سلاح هسته‌ای کار شوروی را با یک تعرض همه جانبه تمام کرد و از شر یک رقیب جهانی برای همیشه خلاص شد!
بر اساس گزارش که در مجله امریکائی نیویورکر (۲) نمایندگی این جناح با ژنرال "کریستی لومی"، فرمانده نیروی هوائی بود و ساخت و استفاده از بمب هسته‌ای زیر نظر مستقیم او صورت می‌گرفت. او گزارش خود را برای گرفتن تائید ستاد کل ارتش چنین آغاز کرده بود:«از بین بردن ۷۰ شهر شوروی در ۲۰ روز و کشتن اولیه ۲٫۷ میلیون از شهروندان آن با استفاده از ۸۰ درصد توانائی ما قابل دسترسی است.»
نام این گزارشی که به سمع ستاد مشترک به ریاست "آیزنهاور" رسید «عملیات غافلگیرانه» نام داشت. وزیر دفاع جیمز فورستال با آن موافقت کرد. آیزنهاور یک سئوال داشت «آیا بعد از این حمله بمب افکن شوروی ممکن است باقی بماند یا خیر؟» لومی در پاسخ گفت: «نمی‌دانم شاید چند عدد باقی بمانند که بتوانند نیویورک یا واشنگتن را منهدم کنند» در اینجا آیزنهاور دستور داد پرونده این عملیات بسته شود!(۳)
با خاتمه یافتن دوران انحصار سلاح‌های هسته‌ای از قدرت تهدید اتمی تا اندازه‌ای کاسته شد. در این مرحله از نظام هسته‌ای جهانی با مقوله‌ای بنام "موازنه وحشت" یا "موازنه مرگ هسته‌ای" روبرو هستیم. در این مرحله دو حریف، یعنی امریکا و شوروی در برابر هم قرار گرفتند. هر کدام آنقدر سلاح هسته‌ای در اختیار داشتند که حتی اگر یکی از آنها مورد حمله دیگری قرار می‌گرفت کشور مورد تجاوز می‌توانست شهرهای کشور دیگر را با باقیمانده کلاهک‌های هسته‌ای خود نابود کند؛ و این نوعی پیشگیری از جنگ هسته‌ای بود!
این تحول، بر خلاف تصور و تبلیغی که پیرامون آن جریان داشت، خطر جنگ جهانی را کاهش داد. تصور اینکه از سال ۱۹۴۹ تا ۱۹۹۱ در نبود "توازن وحشت" امریکا به چند کشور جهان حمله هسته‌ای

می‌کرد، تصور دشواری نیست. نیروهای استراتژیک امریکا تحت فرماندهی «سیوپ» یا «طرح عملیاتی واحدهای مشترک» ۱۶ بار به حالت اضطراری درآمده و دو بار تا مرز شروع جنگ هسته تمام عیار پیش رفته‌اند. (این دو بار عبارتند از بحران کوبا در سال ۱۹۶۱ و جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل در ۱۹۷۳)

وجود نوعی تناسب قوا در جهان بین شوروی و امریکا و همچنین بالا رفتن آگاهی عمومی مردم جهان نسبت به خطرات جنگ هسته‌ای- از جمله در خود امریکا- سرانجام موجب شد تا بخش‌های واقع بین هیات‌های حاکمه کشورها چند پیمان مهم کاهش خطر جنگ هسته‌ای را بپذیرند، که مهمترین آنها «پیمان عدم گسترش سلاح هسته‌ای» و دیگری «عدم تولید دفاع ضد موشکی» است. اولی که تاکنون توسط ۱۸۷ کشور و از جمله ایران امضاء شده خواهان آنست که کشورهای فاقد سلاح هسته‌ای برای دست یابی به این سلاح تلاش نکنند و کشورهای دارای سلاح هسته‌ای نیز به آنها در این زمینه یاری نکنند. در مقابل، کشورهای صاحب سلاح هسته‌ای نیز متعهد شدند هرگز به این کشورها حمله اتمی نکنند. قرارداد دوم بین امریکا و اتحاد شوروی منعقد شد. براساس این قرارداد هیچکدام از این دو کشور نباید در صدد تولید و ایجاد سیستم دفاعی که تمام سلاح‌های دیگری را بتواند خنثی کند برآیند، زیرا این به معنی خلع سلاح کامل طرف مقابل خواهد بود.

این، نگاهی بود بسیار گذرا به گذشته‌ای که اکنون بشریت پشت سر گذاشته و با برهم خوردن توازن قدرت جهانی، فصل جدیدی را باید شروع کند که در آن قدرت هسته‌ای امریکا می‌تواند فجایعی عظیم را به همراه آورد. زمینه‌های این فاجعه از چند سال پیش و بدنبال فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی شروع شده و اکنون دولتمردان امریکا بی پرده پوشی از آن سخن می‌گویند. در ادامه خواهیم دید که ایالات متحده چگونه از چند سال پیش هر دو پیمان بالا را زیر پا گذاشته است و تا رسیدن به لحظه‌ای که وزیر دفاع دولت جدید امریکا (جورج بوش) در شهر مونیخ آلمان و در جمع صاحبان صنایع، سرمایه‌داران بزرگ و دولتمردان اروپا (با حضور صدراعظم سوسیال دمکرات آلمان، رسما از بی‌اعتبار بودن قراردادهای مربوط به قبل از فروپاشی اتحاد شوروی سخن گفت و آنها را باطل اعلام کرد) چه مسیری طی شده‌است. مسیری که مراحل پایانی خود را می‌خواهد با خطری عظیم برای ایران و تبدیل کشور ما به پل پیروزی بر روسیه و تسلط مطلق بر ماوراء قفقاز ختم شود. تحولات و رویدادهای اساسی و بسیار مهمی که اکنون در کشور ما می‌گذرد، از این معبر نیز نه تنها قابل توجه، بلکه اجتناب ناپذیر است. هر حادثه و رویداد سیاسی در ایران را امروز باید چارچوب این تحولات جهانی نیز بررسی کرد؛ از جمله انواع توطئه‌هائی که برای خروج مردم از صحنه سیاسی کشور، ناامید ساختن مردم از امکان تحول در داخل کشور و چشم دوختن به خارج از مرزها (نکته‌ای که در گفتگوی عباس عبدی در این شماره راه‌توده می‌خوانید) صورت می‌گیرد.

این از سر اتفاق نیست که لغو دو پیمان مهم فوق، یعنی "عدم گسترش سلاح‌هسته‌ای" در سال ۱۹۸۳ و در زمان رونالد ریگان و پیمان "عدم تولید دفاع موشکی" در سال ۱۹۹۵ با انگیزه هدف قرار دادن ایران که یک کشور فاقد سلاح هسته‌ایست صورت گرفت! لغو پیمانی، که با گسترش دفاع موشکی امریکا، عملا جهان را تهدید هسته‌ای می‌کند و وزیر دفاع دولت جدید امریکا نیز با قاطعیت بر ادامه آن تاکید کرد. او در شهر مونیخ آلمان گفت: « امریکا از اروپائی‌ها برای مخالفتشان با این طرح گله دارد و کارشکنی‌های روسیه را، که نقش متحد ایران را برعهده گرفته خنثی خواهد کرد!»

در ۲۳ مارس ۱۹۸۳ رونالد ریگان، رئیس جمهور امریکا در نطق معروفی پرده از برنامه همه جانبه‌ای که برای استفاده از آخرین دستآوردهای فن‌آورس برای ایجاد یک چتر نفوذ ناپذیر دفاعی در مقابل موشک‌های حامل کلاهک‌های هسته‌ای شوروی برداشت. این طرح، بدلیل بلندپروازی‌های طراحان آن، با کمی طعنه به جنگ ستارگان شهرت یافت. این طرح که اعلام آن را سرآغاز برتری هسته‌ای امریکا بر شوروی در رقابت هسته‌ای عنوان شده و موثر در فروپاشی اتحاد شوروی دانسته می‌شود، حتی در سطح تحقیقاتی و پژوهشی آن نیز نقض صریح پیمان عدم گسترش سلاح‌های هسته‌ای بود. این طرح با بودجه اولیه ۲ میلیارد دلار به اجرا گذاشته شد. برای اجرای این طرح هم اکنون بودجه‌ای معادل ۵۰ میلیارد دلار درنظر گرفته شده است. استراتژیست‌های امریکا که خود هنوز از امکان پیاده شدن طرح مزبور نامطمئن بودند اعتقاد داشتند حتی ترس از امکان تحقق این پروژه موجب تحمیل بودجه بسیار سنگینی به اتحاد شوروی خواهد شد که سیستم سوسیالیستی آن کشور را نه تنها تضعیف خواهد کرد، بلکه زمینه‌های فروپاشی آن را نیز فراهم می‌کند.

بموجب اسناد طبقه‌بندی شده‌ای که اخیرا در روسیه بدست آمده، روی کار آمدن گورباچف تا اندازه‌ای مرهون این نگرانی رهبری اتحاد شوروی بوده‌است. امریکا برای ترساندن حریف چند بار متوسل به حیله شد. بنا به شهادت"کاسترو وان برگر"، وزیر دفاع ریگان، پس از فروپاشی اتحاد شوروی در مقابل سنای امریکا گفت: امریکا چند بار با استفاده از فرستنده در موشک‌های آزمایشی خود، آنها را در آسمان منهدم و چنین وانمود کردند که موشک فوق را با موفقیت خنثی نموده‌اند.(۴)

تشدید جنگ ستارگان

با روی کارآمدن دولت جدید "بوش"، که جایگزین بیل کلینتون شده، طرح جنگ ستارگان یکبار دیگر با شدتی بسیار بیشتر از گذشته دنبال می‌شود.

با رشد پرشتاب فن آوری، خاصه در زمینه‌های مینیاتوریزه شدن و کامپیوتریزه شدن تحقق و ایجاد چنین چتر نفوذ ناپذیری دیگر رویائی خام نبوده و در آینده می‌تواند جامه عمل به خود بپوشد و این امکان را برای امریکا فراهم سازد که در مقابل سلاح هسته‌ای و موشکی دیگر کشورهای دارای سلاح هسته‌ای نفوذ ناپذیر شود و در عوض امکان هر نوع تهدید اتمی کلیه جهان را برای خود حفظ کند. نه تنها تهدید، بلکه عملی کردن آن را!

حال باید دید شرکت‌های امریکائی چگونه منافع خود را با این طرح گره زده‌اند:

سه کنسرن بزرگ "بوئینگ"، "لاک هید" و "ریتون" در حال حاضر ۷۵ درصد تمام تولیدات نظامی امریکا را در اختیار دارند و با جنگجوترین و ماجراجوترین بخش هیات حاکمه امریکا در پیوند. غیر از این سه کنسرن بزرگ، نهادهای بزرگ سرمایه مالی وال استریت نیز بطرز نگران کننده‌ای با بازارهای تسلیحاتی گره خورده‌اند. بعنوان نمونه، فقط شرکت سهامی FMR که صاحب گروه مالی معروف "فیدلیتی" است، با ۴۰۰ میلیارد دلار دارائی صاحب ۶٫۷ درصد کنسرن تسلیحاتی "لاکهید مارتین" و ۱۰ درصد "جنرال دینامیک" است. بانک معروف "چیس منهتن" متعلق به خانواده راکفلرها ۵٫۲ درصد "بوئینگ" را صاحب است. میلیاردر نو کیسه امریکا "بیل گیتز" و کمپانی " ماکروسافت" متعلق به او نیز تقریبا تمام نرم افزارهای کامپیوترهای ارتش امریکا را تامین می‌کند!

فروپاشی اتحاد شوروی

با فروپاشی اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی در ۱۹۹۱ جهان وارد دوران دیگری شد. بسیاری از ستایشگران امریکا که تا

www.iran-archive.com

پیش از این تاریخ می‌گفتند، اگر کمونیسم نابود شود صلح و آرامش در جهان برقرار خواهد شد، از دوران پس از فروپاشی اتحاد شوروی بعنوان "عصر طلائی پایان ایدئولوژی" یاد کردند. ساموئل هانتینگتن و هنری کیسینجر سکان این تبلیغات را در اختیار داشتند. بسیاری از نیروهای چپ مرعوب این تبلیغات شده بودند. امروز و با گذشت یک دهه از آن تاریخ ثابت شده که یک قطبی شدن جهان نه تنها عصر پایان مناقشات و جنگ‌ها نبوده، بلکه هر دو خطر تشدید نیز شده‌است. با خروج اتحاد شوروی از صحنه رقابت اصلی، امریکا هیولائی بنام "کشورهای یاغی" را در راس تبلیغات جنگ طلبانه خود قرار داد و در لیست این کشورها "ایران" قرار گرفت. ضد انقلابی‌ترین جناح حاکمه در ایران، که فرمان قتل سلمان رشدی را مانیفست انقلاب ایران تبلیغ می‌کرد و در چند حادثه جوئی جهانی مستقیم و غیر مستقیم ایران را درگیر کرده بود، عملا آب به آسیاب این تبلیغات و استراتژی امریکا ریخت. آینده نشان خواهد داد که چه کسانی در این جناح ماموریت بین‌المللی خود را اجرا کردند.

بلافاصله پس از برچیده شدن دیوار برلن، نظریه پردازان امریکا دشمنان جدید را یافتند. دشمنانی که گویا با دستیابی به موشک‌های قاره پیما در صددند امریکا را نابود کنند و چاره‌ای جز مقابله با آنها نیست!

این "کشورهای یاغی" عبارت بودند از ایران، عراق، کره شمالی، لیبی و اخیرا افغانستانی که در آن "بن‌لادن" پناه گرفته‌است. گذشته از اینکه هیچکدام از این کشورها دارای موشک قاره‌پیما نیستند، با فرض آنکه هر کدام چند دوجین موشک قاره پیما نیز داشته باشند، به تصویر زیر باید توجه کرد:

بودجه نظامی سالانه فعلی امریکا ۳۳۰ میلیارد دلار است که یک سوم آن اختصاص به تولید سلاح‌های هسته‌ای دارد. امریکا ۲٫۴ میلیون سرباز دارد که به مدرن ترین سلاح‌ها مجهزند و از ۱۹۷ کشور جهان در ۱۰۰ کشور مستقر هستند. امریکا ۵۰ درصد تجارت جهانی تسلیحات را در اختیار دارد و از ۱۹۴۶ تاکنون ۲۲ کشور را بمباران هوائی کرده و در جنگ‌های آن کشورها ۶ میلیون نفر کشته شده‌اند. گذشته از این امریکا دارای ۷ هزار سلاح استراتژیک و ۵۸۰ موشک قاره پیماست.

حال، منطقی‌ترین سئوال اینست که چگونه چنین کشوری می‌تواند مورد حمله موشکی یک کشور یاغی قرار گیرد؟ واقعیت اینست که فرماندهی استراتژیک امریکا، با خروج اتحاد شوروی از صحنه، دکترین جدیدی را برای گسترش کاربرد سلاح‌های هسته‌ای علیه کشورهای جهان سوم طرح ریزی کردند. این چرخش ابتدا در ماه مارس ۱۹۹۰ در گزارش محرمانه ستاد مشترک ارتش با نام "ارزیابی نظامی خاص" که اخیرا توسط محققین چاپ شده افشاء شده‌است. (۵) دیک چینی، معاون جورج بوش که در آن زمان وزیر دفاع امریکا بود، در گزارشی نوشت «امکان دسترسی کشورهای جهان سوم در آینده به سلاح‌های کشتار جمعی تغییر اساسی در استراتژی هسته‌ای و نظامی را باعث شده است، بطوری که دیگر نمی‌توان با روش‌های گذشته به آن پاسخ گفت»(۶) نام دیگر این سیاست جدید، سیاست "ابهامات سنجیده" بود. توضیح آنکه در ۱۹۹۴ کلینتون، رئیس جمهور وقت امریکا با فشار زیادی امضاء کنندگان پیمان عدم گسترش سلاح‌های هسته‌ای را مجبور ساخت یکبار دیگر آن را برای ۲۰ سال تمدید کنند. در جواب پنتاگون گزارشی محرمانه در انتقاد به تعهد امریکا نسبت به این پیمان تهیه کرد که در سال بعد پایه سیاست نوین امریکا به نام سیاست "ابهام سنجیده" گردید. آدمیرال هنری چاین که مسئول طراحی این سیاست بود در گزارش خود تحت نام "پیشگیری هسته‌ای بعد از جنگ سرد" می‌نویسد: «ما نباید متعهد به عدم استفاده از سلاح‌های هسته‌ای علیه کشورهای جهان سوم شویم، خواه پیمان منع گسترش را امضاء کرده باشند خواه نکرده باشند» وی ادامه می‌دهد «اگر ما این یاغیان را تهدید به استفاده کنیم در ذهنشان این ابهام خواهد بود که شاید امریکا واقعا از آن استفاده کند. بدین منظور سیاستگذاران دشمن باید چنین بپندارند که امریکا می‌تواند آنقدر عصبی و بی منطق باشد که در دفاع از منافع حیاتی خود دست به هر کاری بزند»(۷) حوادث یوگسلاوی نشان داد که هدف امریکا تنها ایجاد "ابهام" نیست، بلکه این "ابهام" را عملی نیز می‌کند!

ایران نخستین هدف!

اولین کشوری که با نقض آشکار پیمان "عدم گسترش سلاح هسته‌ای"، در سال ۱۹۹۵ در تیررس موشک‌های هسته‌ای امریکا قرار گرفت "ایران" بود. (۸) اهدافی که در ایران نشانه گرفته شده بود ظاهرا مراکز تولید سلاح‌های شیمیائی و هسته‌ای بودند. زمینه‌های این حمله موشکی تا آستانه انتخابات دوره هفتم ریاست جمهوری ایران فراهم شده بود و آنگونه که برخی مطبوعات ایران نیز بدان اشاره کردند (سلام و عصرما) ۱۸ نقطه برای حمله موشکی، بعنوان پیش زمینه حملات شدید تر بعدی و تهدید اتمی ایران نشانه‌گیری شده بود. انتخابات ریاست جمهوری و شرکت وسیع مردم که منجر به پیروزی محمد خاتمی شد این حمله موشکی را موقتا از دستور کار امریکا خارج ساخت. در تمام طول دوران ریاست جمهوری محمد خاتمی، در داخل کشور با قدرتی مقابله و مبارزه می‌شود که امریکا از بیم واکنش آن حمله موشکی به ایران را از دستور کار فوری خود خارج ساخت: قدرت حضور همه جانبه سیاسی مردم در صحنه! مقابله‌کنندگان با این قدرت، حتی اگر وابستگی مستقیم و غیر مستقیم به امریکا هم نداشته باشند و تنها متاثر از انگیزه‌های اقتصادی و مذهبی و سیاسی چنین کرده باشند، عملا در نقش متحد امریکا در ایران عمل کرده و می‌کنند. زمزمه‌های جدیدی که امریکا در باره ایران می‌کند و مقدمات همان هدف‌گیری‌های چهار سال پیش را فراهم می‌آورد، عملا در پیوند است با عملکرد مخالفان اصلاحات در داخل کشور و متحدین طبیعی و منطقی سلطنت خواه آنها در خارج کشور.

دومین کشور لیبی بود که در آوریل ۱۹۹۶ در تیررس این موشک‌ها قرار گرفت. امریکا با اعلام اینکه سلاح‌های شیمیائی لیبی در چند ده متری زیر زمین تولید می‌شوند خود را آماده استفاده از سلاح‌های هسته‌ای می‌کرد. سلاح‌هائی که می‌توانستند تا چند ده متری عمق زمین رسوخ کنند!

اما، همه این هدف‌ها، آن هدف بزرگتر را نمی‌توانست از انظار پنهان کند که امریکا در پی شکار آن بود و همچنان هست.

روسیه با در اختیار داشتن ۴ هزار کلاهک هسته‌ای هنوز جدی‌ترین رقیب یکه‌تازی امریکا در صحنه جهانی است. نگاهی اجمالی به امکانات نظامی روسیه این واقعیت را بیشتر آشکار می‌کند که امریکا چرا همچنان در تلاش نابودی این کشور است:

ارتش روسیه به یک سوم کاهش یافته و دولت حتی قادر به پرداخت حقوق بسیاری از آنها نیز نیست. بسیاری از سلاح‌های غیر هسته‌ای روسیه بخاطر کاهش جدید بودجه نظامی این کشور قابل استفاده نیست. غرق شدن زیر دریائی اتمی روسیه فقط یکی از مصداق‌های فرسودگی ارتش روسیه است. ماهواره‌های روسیه فقط ۶ ساعت در روز قادر به بررسی سیلوهای موشکی کشورهای دیگر هستند. بودجه دفاعی روسیه ۶۰ میلیارد روبل بوده که کمتر از ۳۰ میلیارد دلار است. (مقایسه کنید با بودجه ۳۳۰ میلیارد دلاری امریکا)

علیرغم همه این ضعف‌ها، سیستم تسلیحاتی هسته‌ای روسیه بعنوان مهم‌ترین حربه دفاعی آن کشور و شاید مهمترین ثروت ملی آن هنوز تا حدی دست نخورده باقی مانده‌است. آنگونه که آمار می‌گوید ۷۵۰ موشک قاره پیما با ۳۵۰۰ کلاهک هسته‌ای روی زمین مستقرند و ۳۵۰

www.iran-archive.com

موشک با کلاهک هسته‌ای در زیر دریائی‌ها و ۸۰۰ موشک با کلاهک‌های هسته‌ای در بمب افکن‌ها. وجود این کلاهک‌ها باضافه تعداد بسیار کمتری در چین شاید در آینده تنها عامل بازدارنده جنگ همه جانبه در جهان باشند!

بنابر این قرائن، سرعت جنون‌آمیز امریکا برای ایجاد سیستم ضد موشکی متوجه خنثی سازی این موشکهاست. "فیلیپ استیونس"، نویسنده تایمز مالی در شماره ۱۴ آوریل سال دو هزار این نشریه می‌نویسد: «روسیه نمی‌تواند بپذیرد که امریکا می‌خواهد دهها میلیارد دلار صرف مقابله با موشکی کند که شاید باحتمال یک در میلیون از کره شمالی به سوی امریکا پرتاب شود. اگر امریکا چنین سیستمی را بسازد تدابیر ضد آن را آغاز خواهد کرد و چین نیز همینگونه عمل خواهد کرد!»

وحشت امریکا از این سلاحها چنان است که تاکنون در چند نوبت برای نابودی آنها حاضر به پرداخت وام شده‌است. برای نمونه در سال ۱۹۹۰ وام جدیدی را به یلتسین اعطاء کرد. دولت اوکرائین نیز در ازاء دریافت کمک‌های مالی هنگفتی از صندوق بین‌المللی پول تمامی موشک‌های مستقر در خاک خود را نابود کرد و مواد استراتژیک هسته‌ای خود را به امریکا فروخت. در عوض اوکرائین سومین دریافت کننده کمک‌های ایالت متحده امریکا در جهان می‌باشد! این مناسبات به گونه‌ایست که امریکا به محض احساس برخی نزدیکی‌ها و انعقاد پیمان‌ها بین دولت اوکرائین و دولت پوتین، در آستانه سفر پوتین به اوکرائین بزرگترین جنجال تبلیغاتی را پیرامون تظاهرات اپوزیسیون این دولت در شهر کیف (پایتخت اوکرائین) سازمان داد، تا بلکه مانع نزدیکی مجدد اوکرائین و روسیه به یکدیگر شود!

در سفر اخیر "رامز فلد"، وزیر دفاع امریکا به اروپا، دولت‌های اروپائی باستثنای انگلستان از طرح جنون آمیز جنگ ستارگان امریکا انتقاد کردند. این مخالفت‌ها و انتقادها دو انگیزه را دنبال می‌کند: ۱- وحشت از وقوع جنگ در اروپا ۲- اختلاف منافع اروپا با امریکا.

روسیه هنوز آنقدر قدرت دارد که بتواند، در صورت وقوع یک جنگ منطقه‌ای یا جهانی چتر حمایتی و پیشگیرانه اروپا را نابود کند. چین نیز به افزایش موشک‌های خود دست خواهد زد و بدنبال آن هند و پاکستان نیز چنین خواهند کرد. این درحالی است که اروپا معتقد است امریکا چندان علاقه‌ای به دفاع از کشورهای اروپائی را هنگام وقوع یک جنگ هسته‌ای ندارد. این درحالی است که تمام کمپانی‌هائی که از سرمایه گذاری‌های چند ده میلیارد دلاری بهره می‌برند امریکائی هستند و سرمایه‌داران اروپائی به پای آنها نمی‌رسند.

امروزه عملکرد پیمان نظامی ناتو، که روزگاری فلسفه وجودی آن را وجود پیمان ورشو تبلیغ می‌کردند تا خاورمیانه، جنوب روسیه (جمهوری آذربایجان)، تمام قاره افریقا و حتی مرز غربی چین کشیده شده‌است. ناتو در مجارستان یک پایگاه دایر کرده و در بوسنی ۵۰ هزار سرباز و در کوزوو ۴۰ هزار سرباز دارد. جنگ ناتو با یوگسلاوی را باید در استراتژی در حال گسترش ناتو برای اعمال هژمونی کامل در اروپا جستجو کرد و نه در جای دیگر.

متاسفانه کم نبودند افرادی که حمله ناتو به یوگسلاوی را اقدامی برای جلوگیری از پاکسازی نژادی و مقابله با نقض حقوق بشر تبلیغ می‌کردند. همین افراد و محافل هرگز توضیح ندادند که مرگ ۷۵۰ هزار نفر از قبیله «توتسی» در روآندا، پاکسازی نژادی و نقض حقوق بشر در کرواسی و ترکیه چرا هرگز موجب نگرانی ناتو نشد!

یوگسلاوی که از سوی امریکا و ناتو بطور کامل به کام جنگ کشیده شد، سوای منابع عظیم داخلی خود، در درجه اول کشوری مستقل بود که منابع عظیم انرژی زای آسیای مرکزی و بحر خزر را به اروپا وصل می‌کرد. مهمتر از آن اینکه تنها کشوری بود که بخشی از ناتو نبود. این جرم اصلی یوگسلاوی بود!

ایران و خطر جنگ!

مطابق مقاله‌ای که در روزنامه نیویورک تایمز مورخ ۶ فوریه منتشر شده، کشورهای اصلی مورد تهدید سلاح هسته‌ای امریکا، یعنی ایران، کره شمالی و روسیه تا چند ماه آینده، تلاش‌های دیپلماتیکی را برای خنثی سازی بهانه‌های امریکا شروع خواهند کرد. در ماه آوریل "کیم جونگ"، رهبر کره شمالی در سفر به مسکو متعهد خواهد شد که دست به تولید موشک قاره پیما نزند. همچنین آقای خاتمی نیز قرار است در ماه مارس در سفر به مسکو همراه با ولادیمیر پوتین در مورد کنترل گسترش موشک‌های بالستیک اقداماتی را مشترکا آغاز کند.

زیرنویس‌ها:

۱- «بررسی بمباران استراتژیک ایالات متحده» تلاش ژاپن برای خاتمه جنگ صفحه ۱۳

۲- نیویورکر ۱۹ جون ۱۹۹۵، نویسنده "ریچارد رودز"

۳- گزارش فیزیکدان ژاپنی "میکیوکاکو" براساس اسناد از طبقه‌بندی محرمانه خارج شده

۴- اظهارات کاسپر واینبرگر به کمیته مشترک کنگره امریکا ۲۲ آوریل ۱۹۹۶

۵- ستاد مشترک ارتش ایالات متحده، واشنگتن مارس ۱۹۹۰ صفحات ۱ تا ۷

۶- گزارش سرانه وزارت دفاع ایالات متحده. دیک چینی فوریه ۱۹۹۲

۷- فرماندهی استراتژیک امریکا «مبانی اصول پیشگیری بعد از جنگ سرد» آوریل ۱۹۹۵(بعضا از طبقه بندی محرمانه خارج شده)

۸- فرماندهی استراتژیک امریکا «صورتجلسه گروهی مشورتی فرماندهی استراتژیک ایالات متحده بخش «یو» از ۱۹ تا ۲۰ اکتبر ۱۹۹۵(بعضا از طبقه بندی محرمانه خارج شده)

شکار مشارکتی‌ها

بعد از انتخابات مجلس ششم که در آن لیست مشارکت ایران اسلامی بیش از دیگر لیست‌ها رای آورد، در محلات تهران، ستادهای انتخاباتی مجلس ششم تبدیل به مراکز تجمع فعالان طرفدار اصلاحات، مخصوصا جوانان شد. هر چند وقت یکبار یکی از رهبران جبهه مشارکت ایران اسلامی در جمع این فعالان شرکت کرده و ضمن توضیح نظرات رهبری جبهه، به سئوالات هم پاسخ می‌داد. افراد بسیج مساجد، بعد از مدتی جوان‌هائی را که در این ستادها فعال بودند شناسائی کرده و برایشان ایجاد محدودیت می‌کرد. آنهائی که کسب و کاری داشتند، به بهانه‌های مختلف مانع کسب و کارشان می‌شد، آنهائی را که دانشجو بودند به بسیج دانشگاه معرفی می‌کرد تا موی دماغشان بشود و آن عده‌ای که جوان بودند و بیکار (دختر یا پسر) سر راهشان با موتور سبز شده و تهدیدشان می‌کردند. کار این شناسائی‌ها و مزاحمت‌ها، از مدتی پیش به انواع پرونده سازی‌های ظاهرا بی‌ارتباط با مسائل سیاسی و به زندان بردن برخی از این فعالان کشیده، اما کیست که نداند همه این تلاش‌ها برای فلج کردن فعالیت انتخاباتی در محلات تهران در سال ۸۰ است!

www.iran-archive.com

نگاهی به ریشه‌های مشترک خشونت در مسابقه پیروزی و استقلال در ج.ا و تاج و شاهین در زمان شاه!

ستیز حکومتی، نفرت مردمی!

==========

خ. بابک

وقتی حکومتی از مردم روی بر می‌تابد، با هـــر چـه کـه محبوب مردم است به ستیز بر می‌خیزد!

وقتی مردم دیگر حکومتی را بر نمی‌تابند، از هر پدیـده‌ای برای نشان دادن نفرت خویش استفاده می‌کنند!

سرنوشت فوتبال و باشگاه‌های ورزشی در کشور ما، با همین دو، یعنی با ستیز حکومت با مردم و نفرت مردم از حکومت‌ها پیوند خورده‌است. زمان شاه همینگونه بود، که اکنون هست!

وقتی خبر شورش، پـس از پایـان مسـابقه دو تیـم اسـتقلال و پیروزی در تهران پخش شد، تمام خاطرات مربوط به دو تیم تاج و شـاهین در ذهنم ظاهر شد. در ماجرای شورش اخیر، البته شـرط بندی‌هـای کـلان هم نقش داشته‌است، اما بنظر من پیـش از همـه، اینـها نشـانه‌های خشـم فروخورده نسل جوان کشور است، که اینگونه خود را نشان می‌دهد. پشـت این شرطبندی‌ها، منافع مالی و زدوبندهای کلان نهفته است، همانطور کـه در زمان شاه نیز پشت صحنه رقـابت دو تیـم شـاهین و تـاج منـافع مـالی صاحبان باشگاه‌ها و وابستگان دربار شاهنشاهی خوابیـده بـود. آنـها دنبـال منافع خود بودند و مردم نـیز دنبـال فرصتـی تـا خشـم خـود را بـه دربـار شاهنشاهی نشان دهند. همینگونه که اکنون هست!

روزی که تیم فوتبال "شاهین" را بدستور شاه منحل کردند، قصد دستگاه اطلاعاتی شاه "ساواک" از یکسو جلـوگـیری از بـروز نفـرت مـردم نسبت به باشگاه تاج بود که خود به خود تاج سلطنتی را تداعی می‌کرد و از سوی دیگر مقابله با هر پدیده‌ای بود که مردم به آن علاقه داشتند. البته در بطن هر دو انگیزه، جلوگیری از پر شدن اسـتادیوم ورزشـی امجدیـه بـود. استادیومی که در جشن‌های چهارم آبان (سالروز تولد شاه) هرگز باندازه روز مسابقه تاج–شاهین شلوغ نمی‌شد! همانگونه که امروز، مصلای تـهران در روز اقامه نماز رهبر هرگز باندازه روز مسابقه استقلال–پیروزی در اسـتادیوم آزادی پر از جمعیت نمی‌شود و جای انبوه جوانان در آن خالی است!

اکنون نیز با همان انگیزه‌های دوران شاه، شـنیده‌ام می‌خواهنـد دو باشگاه استقلال و پیروزی را منحل کنند، با این خیال خـام کـه از شـر شورش در استادیوم یکصدهزار نفره خلاص خواهند شد. شـاه هـم همیـن خیال خام را در سر داشت، تا روزی که با هلیکوپتر بر فراز تهران پرواز کرد و میلیون‌ها تهرانی را در خیابان‌ها دید که علیه او شـعار می‌دهنـد و کـار از استادیوم یکصد هزارنفره به خیابان‌ها کشیده بود.

به بازیکنان "شاهین" و دیگر باشگاه‌ها ابلاغ کردند کـه بیـش از سه بازیکن شاهین نمی‌توانند وارد یک باشگاه شوند. می‌خواسـتند بـا ایـن تدبیر، باشگاه‌های دیگر رنگ و بوی "شاهین" بـه خـود نگـیرند! بازیکنـان "شاهین" به باشگاه‌های دیگر نرفتند و یکپارچگی خودشان را حفظ کردند.

مدتـی بدیـن منـوال گذشـت و اسـتادیوم "امجدیـه" از رونـــق همیشگی‌اش افتاد؛ تنها هر از چندگاهی شاهد اعتراض طرفداران انبوه این تیم نسبت به بلاتکلیفی بازیکنان مورد علاقه این تیـم بودیـم. ایـن ابـراز علاقه، اغلب در ابراز نفرت نسبت به تیـم "تـاج" کـه مـورد حمـایت دربـار شاهنشاهی تلقی می‌شد نیز بروز می‌کـرد! "تـاج" در برابـر هـر تیمـی قـرار می‌گرفت، مردم آن را هو می‌کردند و تیم مقابل را تشویق!

مردم نه صـاحب باشـگاه شـاهین را چنـدان می‌شـناختند و نـه علاقه‌ای به شناختن وی داشتند. آنچـه شـکل گرفتـه‌بود، نفـرت از دربـار شاهنشاهی و تاج سلطنتی بود! واقعیتی کـه هـم دربـار شاهنشـاهی و هـم ساواک نیز از آن اطلاع داشتند!

در همین کشاکش‌ها، کارخانجات مونتاژ "پیکان" بـا سـهامداری اصلی "شاهپورغلامرضا" که سمت ریاست عالیه کمیته المپیک را هم یـدک می‌کشید راه‌اندازی شد. پیکان احتیاج به تبلیغات وسیع داشت و برای ایـن کار روی فوتبال سرمایه‌گذاری کرد و بـا کلیـه بازیکنـان سـرگـردان تیـم شاهین قرار داد بست و آنها برای یکی دو سال با نام "پیکان" در مسـابقات حاضر شدند.

مردم بی اعتناء به کارخانه پیکـان، کـار خودشـان را کردنـد. در مسابقاتی که "پیکان" در برابر تیم‌های دیگر قرار می‌گرفت، مردم "شـاهین" را تشویق می‌کردند! جلوی دهان مردم را نتوانستند بگیرند!

با تصدی "سپهبد خسروانی" صـاحب باشـگاه تـاج، بـه ریاسـت فدراسیون ورزش کشور تمام تبلیغات یکطرفه به نفع باشگاه تاج شروع شد و این ژنرال ژاندارم که به بهانه عام‌المنفعه کردن باشگاه تـاج، دزدی‌هـای کلانی کرد و با تمام رقبای ورزشی خود در کمال ناجوانمردی رفتـار کـرد، باشگاه "تهران جوان" را با پرونده سازی برای ایـن باشـگاه و اینکـه پـاتق تختی و توده‌ای‌ها است تعطیل کرد و با اعمـال انـواع فشـارهای سیاسـی موجب برکناری "دری"، سردبیر مجله کیهان ورزشی شد. این اعمال نه تنها از خشـم مـردم نکاسـت، بلکـه بـر آن افـزود. پسـوند «شـاهینی» بـرای تماشاچی‌های حرفه‌ای فوتبال، یک اتهام سیاسی شد.

سرانجام و در یک خبر غافلگیرکننده تیم فوتبال «پیکـان» نـیز منحل شد و به توصیه دربار شاهنشاهی باشگاه «پرسپولیس» تاسیس شـد و همه بازیکنان پیکان به پرسپولیس فروخته شدند. دربـار شاهنشـاهی بـر این تصور بود که «پرسپولیس» نماد شاهنشاهی اسـت و هنگـامی کـه دو باشگاه تاج و پرسپولیس در برابر هم قرار گیرند، هر طرف که تشویق شود، در عمل دربار شاهنشاهی تشویق و تائید شده‌است! حتـی وقتـی مشـوقین بازیکنان سابق شاهین در باشگاه پرسپولیس فریاد می‌کشیدند «پرسـپولیس شاهینی» دربار شاهنشاهی دلش خوش بـود کـه نـام پرسـپولیس بـر سـر زبان‌ها جاری است! مردم و صدها و صدها هزار جوان به راه خود می‌رفتنـد و در انتظار لحظه انفجار بودند و دربار در خواب و خیال‌های خود!

باشگاه و تیم فوتبال پرسپولیس را "علی‌عبـدو" راه‌انداختـه بـود. مثل باشگاه‌ها و تیم‌های فوتبال کنونی که دست بنیاد مستضعفان و امثـال محسن رفیقدوست در آن‌ها بند است و از رژیم شاهنشـاهی کپـی بـرداری می‌کنند. "عبدو" صاحب تاسیسات "بولینگ"، استخر و سـونا در جـاده قدیـم شمیران بود. او که زمانی "بکسور" بود از سردسته‌ها و باصطلاح "بادی‌گارد"

www.iran-archive.com

کلوب‌های شبانه و قمارخانه‌هائی بود که وابستگان دربار شاهنشاهی شب‌ها در آنها می‌خزیدند. "عبدو" از همین طریق به دربار شاهنشاهی راه یافته بود و صاحب نفوذ شده بود. چنان نفوذی که یکبار بر سر ساختن استادیوم "آپادانا" با شهردار پرنفوذ تهران "غلامرضا نیک‌پی" شاخ به شاخ شد. همین مناسباتی که اکنون در جمهوری اسلامی رایج است.

خیلی از صاحبان باشگاه‌ها و ورزشکارانی که دلشان از دست تیمسار خسروانی خون بود، "عبدو" را برای این ژنرال ثروتمند، زمینخوار، توطئه گر و درعین حال عزیز کرده دربار شاهنشاهی رقیبی گردن کلفت تصور کرده بودند. نفرت مردم از ژنرال خسروانی آنقدر زیاد بود، که حتی "عبدو" را با این تصور که بتواند شاخ این ژنرال را بشکند تشویق و تائید می‌کردند!

از آن پس تیم سابق "شاهین" که یکی دو سالی بنام "پیکان" فعالیت داشت در تصاحب "علی‌عبدو" و بنام "پرسپولیس" در مسابقات شرکت کرد. انگیزه‌های مردم برای تشویق تیم پرسپولیس همان بود که در تشویق تیم شاهین بود: ابراز نفرت از دربار شاهنشاهی که تیم تاج از حمایت و پشتیبانی مستقیم آن برخوردار بود. ژنرال خسروانی در صحن ورزش ایران به نماد کامل رفتار دربار شاهنشاهی با مردم ایران تبدیل شده بود. هرچه دربار از او بیشتر حمایت می‌کرد و او بیشتر به ارگان‌های امنیتی تکیه می‌کرد، نفرت مردم از او بیشتر می‌شد. پرونده سازی برای فوتبالیست‌های دیگر باشگاه‌ها، بازجوئی از تماشاچی‌های معترض در اتاق‌های مخصوص استادیوم امجدیه، همکاری برخی فوتبالیست‌های باشگاه تاج با ساواک، دستگیری برخی فوتبالیست‌های مورد علاقه مردم و تبدیل انگشت شماری از فوتبالیست‌های سرشناس به ماموران ساواک و حتی حضور آنها در برخی بازجوئی‌ها، که اخبار و شایعات آن بسرعت در شهر پخش می‌شد در هو کردن تیم تاج و شکسته شدن درو پنجره‌های استادیوم امجدیه در پایان اغلب مسابقاتی که تاج در آن حضور می‌یافت بصورت عکس‌العمل خود را نشان می‌داد. این اعتراضات، مانند آنچه که امروز در جمهوری اسلامی روی می‌دهد، به خیابان‌های اطراف کشیده می‌شد. اتفاقا یکی از خشونت‌بارترین این تظاهرات در آستانه شروع تظاهرات انقلابی روی داد. نکته جالب این بود که اکثر فوتبالیست‌های تیم تاج، در عین حال که می‌دانستند دلیل خشم و نفرت مردم چیست و در حالیکه از امکانات حکومتی ژنرال خسروانی استفاده می‌کردند، در عین حال خشم مردم را بیشتر متوجه دربار شاهنشاهی می‌دانستند تا خود! و اینها همه علائم سرعت یافتن زوال حکومتی بود که نمی‌خواست واقعیت را ببیند و یا نمی‌توانست ببیند!

خشم و نفرت نسبت به تیم تاج، در اولین فرصت‌ها در خشم و نفرت مستقیم نسبت به دربار شاهنشاهی و شخص شاه بازتاب یافت. مردم تاج و تاج نشان را هدف گرفتند. کار از مخالفت با ژنرال خسروانی به مخالفت با حکومت نظامی کشید و "علی‌عبدو" نیز، که تصور کرده بود مردم فریب زدوبندهای پشت پرده او با خسروانی را خورده و حمایت از تیم پرسپولیس را نه حمایت از تیم شاهین و مخالفت با دربار شاهنشاهی، بلکه حمایت از نماد شاهنشاهی "پرسپولیس" تبلیغ می‌کرد، بسرعت هم سرنوشت خسروانی شد. آنها در تمام سال‌های حمایت از پرسپولیس و نفرت از تاج، در پشت صحنه متحد و هم کاسه و هم پیاله هم بودند و درآمد مسابقات را بین خود تقسیم می‌کردند. یک شب، که برای امور ورزشی به دفتر "عبدو" رفته بودم، ژنرال زمین خوار "پرویز خسروانی" را آنجا دیدم. درآمد مسابقات را تقسیم می‌کردند و

فردای آن روز مقاله‌ای خطاب به طرفداران هر دو تیم در کیهان ورزشی نوشتم و اشاراتی به آنچه در اتاق کار عبدو دیده بودم کردم. آن مقاله اشاره داشت به اینکه ریشه‌های طرفداری و مخالفت با تیم‌های فوتبال نباید در مخالفت با صاحب و سرپرست باشگاه‌های ورزشی و یا حمایت از آنها تلقی شود. این مخالفت‌ها و موافقت‌ها ریشه‌های دیگری دارد که هرکس آن را قبول نداشته باشد خود را فریب داده‌است! روی سخن من بیشتر به "عبدو" بود، زیرا تکلیف خسروانی از سال‌ها پیش معلوم بود!

امروز نیز وضع همان است که در آن دوران بود؛ با این تفاوت که فساد در باشگاه‌ها بیش از گذشته‌است، همانگونه که فساد و روابط مافیائی در حاکمیت و در جامعه وسیع‌تر از گذشته‌است و آنگونه که از لابلای مطبوعات معلوم می‌شود، کار به شرطبندی‌های چند میلیونی و وجود افراد مسلح در میان طرفداران دو تیم استقلال و پیروزی نیز کشیده‌است. بعد از انقلاب نام‌های دو تیم پرسپولیس و تاج به پیروزی و استقلال تغییر کرد، اما ماهیت این تیم‌ها تغییر نکرد و مردم هم بزودی آن را فهمیدند و در پایان دهه دوم جمهوری اسلامی، نسل جوان کشور از این دو تیم الگوهائی ساخت که نسل جوان پیش از انقلاب از دو تیم شاهین و تاج ساخته بود. جای خسروانی و عبدو را ابتدا حاج‌آقاهای بازار تهران گرفتند و بعد هم امور را سپردند به دست آقازاده‌های تازه به دوران رسیده خود! مردم این مناسبات را شاهد شدند. در سفرهای ورزشی علاوه بر ماموران داخل باشگاه‌ها، ماموران حفاظت اطلاعات باشگاه‌ها، امثال "مایلی کهن" نیز در "پیروزی" سر و کله شان پیدا شد. وابستگی او به موتلفه اسلامی و ارتباطش با باندهای مافیائی وزارت اطلاعات و امنیت بسرعت دهان به دهان گشت. همراه تیم‌های ورزشی، یک تیم امنیتی هم روانه مسابقات خارج کشور کردند، که خبرش به مردم رسید. با بازی‌کنان تیم‌ها رفتاری در حد حقوق‌بگیر متداول شد و مرزبندی‌ها و خط و خط کشی‌های سیاسی در داخل باشگاه‌ها رایج شد؛ چنان که عده‌ای مقلد رهبر و عده‌ای مقلد دوم خرداد شناخته شدند! نماز خواندن اجباری شد و روزه گرفتن از واجبات و در میدان‌های ورزشی آنچه به حساب نیآمد عرق ملی بود. پرونده سازی‌ها، همانگونه در جمهوری اسلامی پیش رفت که در رژیم شاه پیش می‌رفت. همان که در انحلال باشگاه شاهین نوشتم.

مردم به ریشه‌های ناتوانی‌ها و شکست‌های تیم‌های رشته‌های مختلف ورزشی پی بردند. این آگاهی‌ها و نارضائی ها، اکنون در پایان مسابقات پیروزی و استقلال بیرون می‌زند، همانطور که در پایان مسابقه تاج و شاهین بیرون می‌زد.

از خواب غفلت بیدار خواهند شد؟

یاد دارم، در زمان شاه و ریاست خسروانی بر ورزش ایران، روزی "اسدالله مروتی" رئیس کنونی رادیو ۲۴ ساعته ایرانیان در امریکا، که پیش از انقلاب وکیل مجلس و رئیس باشگاه عقاب تهران بود و با ارتشبد خادم فرمانده نیروی هوائی و داماد دربار شاهنشاهی نیز مناسبات نزدیکی داشت از گزارش مفصلی برایم تعریف کرد که در باره خلافکاری‌های رایج در ورزش ایران و بویژه نقش ژنرال خسروانی و حساسیتی که مردم نسبت به او داشتند تهیه کرده و به دفتر ویژه داده بود. آن گزارش همان بود که مروتی می‌گفت یا نه؟ اهمیت ندارد، گوش‌های با پنبه پر شده دربار و درباریان اهمیت دارد که تا سقوط دربار و درباریان باز نشد. شاه گفت "صدای انقلاب شما را شنیدم"، اما دیگر بسیار دیر بود: بوی باروت در خیابان‌ها پیچیده بود و تظاهرات پایان مسابقات پرسپولیس و تاج به تظاهرات چندین میلیونی در خیابان‌ها کشیده شده بود!

●●●●●

www.iran-archive.com

در کوران رویدادهای مهم کشور، نشریه "نامه مردم" چه مواضعی دارد؟

هم مدعی، هم منفعل؟!

ب.الف- بزرگمهر

اوضاع سیاسی-اجتماعی کشور ما-ایران- وارد مرحله تازه‌ای شده‌است. بیم و امید پیرامون چشم انداز اوضاع در آینده نزدیک افزایش می‌یابد. امید از این جهت که سرانجام روند تحول طبقاتی-اجتماعی نشأت گرفته از انقلاب بهمن ۵۷ به سمت بهبود اوضاع اقتصادی-اجتماعی توده‌های وسیع زحمتکشان و اقشار متوسط و متناسب با آن، آزادی‌های سیاسی-اجتماعی گرایش قطعی یافته و تثبیت شود؛ و بیم از آن جهت که در شرایط قدرت نسبی امپریالیسم و ارتجاع منطقه، کشور ما در کانون توطئه‌های جهانی قرار گیرد.

طی چند سال گذشته، پیروزی‌های بزرگی نصیب نیروهای مترقی و آزادیخواه میهن ما شده‌است. ژرفا و دامنه این پیروزی‌ها بزرگتر و وسیع‌تر از آن است که در چارچوب پیروزی نیروهای موسوم به اصلاح طلب بر مخالفین خود گنجانده و محدود شود. در واقع، نیروهای نامبرده علیرغم کارشکنی‌ها و فشارهای روز افزون نیروهای ارتجاعی، به پشتوانه خیزش گسترده توده‌های مردم و زحمتکشان و نارضایتی عمیق از وضع موجود توانستند سنگرهائی را از چنگ نیروهای راست و واپسگرا در آورند و تا حدودی "زبان" مردم شوند. با توجه به گستره طبقاتی- اجتماعی این نیروها، کاملا بدیهی است که در میان آنها گرایشات ناهمگون سیاسی وجود داشته باشد. درست، همین ناهمگونی است که امپریالیست‌ها روی آن برای آینده سرمایه‌گذاری کرده‌اند و طرح آن از زبان آقای سایروس ونس- وزیر خارجه اسبق امریکا-، زیر عنوان "اعتدال در توسعه سیاسی" در گزارش افشاگرانه "راه‌توده- شماره ۹۲- منتشر شد.

نکته‌ای که غالبا از دیده پنهان می‌ماند- در حالی که واقعیت بسیار ساده و روشن پیش روی ماست- همین یگانگی و اتحاد نیروها، با وجود همه ناهمگونی‌ها و تضادهای درونی‌شان می‌باشد؛ امری که بشدت ارتجاع داخلی و خارجی را به وحشت انداخته‌است. آنها از ادامه و گسترش روندی که ابتدا به صورت خودجوش، ناهمآهنگ و سازمان نایافته از درون انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم آغاز شد و رو به تکامل جدی نهاد وحشت دارند. روندی که در صورت ژرفش بیشتر، همه مرزبندی‌های مصنوعی مذهبی و غیر مذهبی، خودی و غیر خودی و امثال آن‌ها را از میان برداشته و زمینه اتحادهای گسترده را فراهم خواهد آورد. البته، باید توجه داشت که این روند، چنانکه تاکنون نیز شاهد بوده‌ایم روندی پیچیده و پرتناقض است، گرچه متعالی و پیش رونده‌است! این منطق تاریخ است. خواست‌های برآورده نشده انقلاب بهمن ۵۷ خود را آشکار می‌نمایاند!

تحول بسیار مثبت "عامل ذهنی" و شکستن یخ‌ها بین نیروهای انقلابی و ترقیخواه، می‌رود تا یکی از نقاط عطف تاریخی در تحولات کشور ما شود. امری که تحقق نیافتن آن همواره نقش منفی در روند ترقی و پیشرفت اجتماعی کشورمان داشته و گاه انقلابیون نامداری را نیز به دام کشانده‌است.

اکنون در جامعه ما، شعارهای توده‌ای فراگیرتر شده است و همراه با رژفش مبارزه طبقاتی، بخش عمده‌ای از نیروهای ترقیخواه که تحت تاثیر عوامل ذهنی، فریب نیروهای ارتجاعی را خورده بودند بیش از پیش از این نیروها جدا شده و متحدین طبیعی خود را در خارج از حصارهای تنگ گذشته جستجو می‌کنند.

در شرایطی که صف‌آرائی‌های سیاسی تازه‌ای شکل می‌گیرد و تنش‌ها بصورت بسیار طبیعی افزایش می‌یابد، نیروهای واقع‌گرای سیاسی، اعم از نیروهای چپ، میانه و حتی بخشی از جناح راست که به عاقبت کار می‌اندیشند کوشش می‌کنند تا روند تحولات تا حد ممکن با آرامش همراه شده و از افتادن در دام جنگ داخلی پرهیز کنند. تاریخ به ما نمی‌آموزد چکار باید کرد، اما دستکم این را می‌آموزد که چکار نباید کرد.

در طول تاریخ، تقریبا همیشه این نیروهای ارتجاعی و استثمارگر بوده‌اند که در لحظه اوج بحران دست به اسلحه برده‌اند و نه نیروهای انقلابی و ترقیخواه. تلاش این نیروها، به گواهی تاریخ همواره آن بوده که روند تغییرات و تحولات را تا آنجا که ممکن است صلح جویانه و با آرامش به پیش ببرند. در این میان، البته هستند نیروهائی -چه در جناح راست و چه در جناح چپ- که کورکورانه و براساس منطقی کوته‌بینانه عمل می‌کنند. تلاش هر دو این نیروها، تازاندن حوادث، پیشی گرفتن از رویدادها و در نهایت به آشوب کشاندن اوضاع است. بدیهی است که مزدبگیران امپریالیسم در میان این دو جناح افراط گرانه عمل کرده و نقش داشته باشند.

در عین حال، باید به نیروهائی نیز اشاره کرد که تحولات سریع اوضاع سیاسی-اجتماعی کشور ما باعث سرگیجه آنها شده است. این نیروها که بخش عمده‌ای از آنها را چپ‌های گذشته و ترک ایدئولوژی گفته تشکیل می‌دهند، سیاست بی‌عملی خود را زیر شعارهای کلی، پر طمطراق و توخالی مخفی می‌کنند. آنها بیشتر در نقش "معلمین بزرگ جامعه" و یا "هدایت کنندگان معنوی انقلاب" ظاهر می‌شوند و به صدور احکام کلی و تعیین تکلیف برای حاکمیت، دولت، اصلاح طلبان، انقلابیون و حتی ریاست جمهوری که اساسا انتخابات منجر به پیروزی او را تحریم کرده بودند مشغولند!

این نوع سیاست‌ها، گرایش به اپورتونیسم دارد و تابع نوسانات روزمره سیاسی در کشور است. با هر فرازی "بادبان انقلاب" را بر می‌افرازند و با هر فرودی دو باره به لاک سابق خویش می‌خزند و آیه‌های ناامیدی را با ورد "ما که گفته بودیم" زیر لب تکرار می‌کنند. با کمال تاسف بخشی از نیروی حزبی ما که پیرامون "نامه‌مردم" جمع شده‌اند نیز در این جمع می‌گنجند. آنها که در تئوری، هنوز ادعای مارکسیسم-لنینیسم را دارند، در جریان عمل و در انطباق تئوری بر شرایط مشخص جامعه ما، کم اطلاعی و درک سطحی خود را از ایدئولوژی به نمایش می‌گذارند.

محور اصلی در مقالات این نشریه "نامه‌مردم"- همچنان تکرار ترجیع‌بند "ولایت فقیه" است. چنبره اسارت این اصطلاح و شعار چنان است که در باز انتشار بخش‌هائی از خاطرات آیت‌الله منتظری نیز، نویسندگان نامه مردم نتوانسته‌اند معنای این جمله بسیار مهم او را درک کنند: «**آنها خواهان ولایت بر فقیه بودند، نه ولایت فقیه**». یعنی اصل نه

www.iran-archive.com

ولایت فقیه، بلکه قدرت و حکومت است و "ولایت فقیه" ابزار و سخنگوی این قدرت!

مثلا در باره جریان موسوم به اصلاح طلبی نیز وقتی مطلبی می‌نویسند، آن را به عنوان پدیده‌ای انتزاعی و ورای طبقات در نظر می‌گیرند. این درحالی است که باید بدانند همانگونه که دولت نهادی طبقاتی است، احزاب و گروه‌های سیاسی نیز نماینده طبقات و اقشار اجتماعی مختلف‌اند و نمی‌توان آنها را به مثابه پدیده‌ای جدا و مستقل از نیروهای اجتماعی که پشتوانه‌اش هستند به نقد و بررسی کشید.

این نوع نگاه به طبقات اجتماعی، مبارزه و سازش طبقاتی نگاهی محدود، خشک و غیر عمیق است. نقش "عامل‌خارجی" بر سیر تحولات کشور و رابطه آن با "عوامل داخلی" را درک نمی‌کند و این در حالی است که حتی بخشی از جناح راست، به واسطه شم طبقاتی خود نگاه واقع‌بینانه‌تری نسبت به این نوع مسائل دارد.

کسانی که اینگونه از درک تحولات باز می‌مانند و حوادث آنها را به دنبال خود می‌کشد، در عمل موفق به درک این نکته نمی‌شوند که **سرانجام مبارزه را نیروها و آرایش‌های طبقاتی حل می‌کند.**

کسانی که اینگونه می‌اندیشند، به جای آن که وارد میدان مبارزه اجتماعی شوند و کوشش کنند سهم خویش را در جنبش انجام دهند (همان سهمی که حزب توده‌ایران در جریان انقلاب بهمن ۵۷ و سال‌های ابتدای پیروزی انقلاب بخوبی از عهده آن برآمد) عملا به منفی بافی مشغولند و آب به آسیاب همان طرحی می‌ریزند که سایروس ونس رئوس کلی آن را ترسیم کرده‌است.

در ادامه، بد نیست توجه خوانندگان را به مقاله "تئوری‌بافی درباره تندروی جنبش اصلاح طلبی" مندرج در نامه مردم شماره ۶۰۰ جلب کنم. این مقاله، از بسیاری جهات گویای مواردی است که در بالا به آن اشاره شد. مقاله چنین آغاز می‌شود: «بحران بی‌عملی و بی‌برنامگی جنبش اصلاح طلبی و خصوصا رهبری سیاسی آن، در شمایل رهبری جبهه دوم خرداد، در برابر یورش‌های فزاینده و گسترش یابنده مرتجعان حاکم، به یکی از مهم‌ترین موضوعات بحث بدل شده‌است.»

نویسنده مقاله، سپس ضمن ابراز تردید در زمینه آنچه که وی "ظرفیت سیستم حکومتی کنونی برای اصلاح" نامیده، چنین می‌افزاید: «نگاهی به چهار سال گذشته روشن می‌کند که در واقع اصلاح طلبان حکومتی در اکثر زمینه‌های اساسی و خصوصا شعار توسعه سیاسی، نتوانسته‌اند موفقیت چشمگیری کسب کنند دست آوردهای کوچک دولت خاتمی از جمله انتشار شماری روزنامه‌های مستقل از کنترل کامل ارتجاع در هفته‌های اخیر به طور جدی زیر علامت سئوال رفته‌است.» و سپس چنین پیشگوئی می‌کند: « دیر نیست آن روز که "ولی‌فقیه" دستور یورش تازه‌ای را به باقی‌مانده مطبوعات مدافع اصلاحات صادرکند و صدای اصلاحات در رسانه‌های گروهی خاموش گردد.»

نویسنده، سپس با لحنی شکوه آمیز و حق به جانب می‌پرسد: «آیا این است معنای تحقق شعار توسعه سیاسی که آقای خاتمی در جریان انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ قول آن را به مردم داد؟»

شاید از زبان آنها که مستقیما در میدان مبارزه اجتماعی حاد در کشورمان (و نه خارج از کشور) درگیرند، یادآوری این بیت کوتاه کافی باشد: ترسم از ترکان تیرانداز نیست طعنه تیرآورانم می‌کشد.

نویسنده که ظاهرا «واقعیت‌پنهان در پشت طرح (به قول وی) تزتندروی » را کشف نموده است، چنین می‌افزاید: «جنبش مردمی و نیروهای اجتماعی شرکت کننده در جنبش اصلاح طلبی، همچنین در طی چهار سال گذشته با تجربه ملموس و غیر قابل انکار خود دریافته‌اند که بر خلاف شعارها، برداشت‌ها و نظرات بخش‌های مهمی از رهبری جبهه دوم خرداد (و شماری از نیروهای راستگرای اپوزیسیون)، توسعه سیاسی و تحقق آزادی و حقوق دمکراتیک در میهن ما با وجود ادامه رژیم "ولایت فقیه" و تمرکز قدرت سیاسی در دست مشتی مرتجع واپسگرا امکان پذیر نیست.»

تناقض گوئی، دیگر از این آشکارتر نمی‌شود و مواردی که از مقاله نقل مستقیم شده، تقریبا نیازی به تفسیر بیشتر ندارد. نویسنده، از طرفی همه را به یک چوب رانده، همان خطائی را مرتکب می‌شود که همه چپ‌روها، همواره مرتکب شده‌اند و می‌شوند؛ یعنی برخورد متافیزیکی به رابطه طبقات اجتماعی، مبارزه طبقاتی و حکومت.

وی چون انقلاب را شکست خورده فرض می‌کند، قادر به پذیرش پتانسیل انقلابی و مترقی نیروهای اجتماعی که در میدان مبارزه درگیرند نیست و به همین دلیل اصطلاح من درآوردی "اصلاح طلبان حکومتی" را به کار می‌برد. وی درک نمی‌کند که حتی همین نیروها که ایشان آنها را با این اصطلاح تعریف و در واقع رد می‌کند، سرانجام و در تحلیل نهائی به طبقات اجتماعی مربوط هستند، خلق‌الساعه نبوده و از آسمان نیز فرود نیآمده‌اند.

او به جای آن که تمام نیرویش را (دستکم در کلام) متوجه همان نیروهائی کند که زیر عنوان "مرتجعان حاکم" از آنها یاد می‌کند، «نیروهای اجتماعی شرکت کننده در جنبش اصلاح طلبی» را تشویق می‌کند که از حمایت «رهبری جبهه دوم خرداد» دست بکشند. وی که بی عملی خود را پشت شعارهای توخالی پنهان می‌کند، مشخص نمی‌کند که آن «جایگزین مردمی و مترقی» که امپریالیسم از پا گیری آن نگران است کدام است؟

از طرف دیگر، با موضع مایوس کننده و منفی بافانه‌ای که در قبال نیروهای اجتماعی درگیر در مبارزه اتخاذ می‌کند، عملا به همان طرحی یاری می‌رساند که پیش از این، در توصیف خط اعتدال به آن اشاره شد.

نویسنده مقاله در شرایطی که خطر جنگ داخلی و تجزیه کشور، در صورت از دست رفتن فرصتی که به دست نیروهای ترقیخواه افتاده‌است (و مقاله نویس نیز از هم اکنون به پیشباز آن رفته‌است!) ایران را تهدید می‌کند و روی کارآمدن کابینه جنگی دولت جدید ایالات متحده و زمزمه‌هائی که دوباره برای متهم کردن ایران به دست داشتن در تروریسم آغاز شده است، زمینه مداخله احتمالی نیروهای امپریالیستی در شرایط وقوع بحران را تقویت و تائید می‌کند شرایط ایران را با دوران پیش از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ مشابه پنداشته، به چنین نتیجه گیری "داهیانه"ای می‌رسد: « انحصارهای سرمایه‌داری، پس از سال‌ها حرکت محافظه کارانه در برابر رژیم ایران اکنون با سرعت و در ابعاد گسترده‌ای به انعقاد قراردادهای اقتصادی اسارت‌بار با رژیم "ولی‌فقیه" مشغولند و از همین روست که منافع آنان حکم می‌کند که اوضاع کنونی بدون روی دادن هیچ گونه ناآرامی در جامعه، که منافع آنان را به خطر بیافکند ادامه پیدا کند!»

علیرغم اینها، مقاله با حکمی کلی، در نقش "معلم بزرگ جامعه" و باید گفت در تناقض کامل با بقیه مواردی که پیش از این به آنها اشاره شد «جنبش مردمی» را که لابد از دید نویسنده آن چیزی بسیار متفاوت‌تر با «جنبش اصلاح طلبی» و «اصلاح طلبان حکومتی» است فرا می‌خواند تا «... با تمام توان بر خواست‌های بر حق خود در زمینه ادامه اصلاحات و تعمیق آن پای فشارد و با تاکید بر سازماندهی نیروهای اجتماعی مدافع اصلاحات، زمینه را برای وارد کردن ارتجاع به عقب نشینی آماده کند.»

به این ترتیب، معلوم می‌شود که بالاخره نویسنده مقاله، امکان وادار کردن ارتجاع به عقب نشینی را با سازماندهی نیروهای اجتماعی مدافع اصلاحات امکان پذیر می‌داند. باید ضمن خوش آمد گوئی به نتیجه‌گیری پایان مقاله، از نویسنده آن و همه دست اندرکاران انتشار "نامه مردم" دعوت کرد تا شجاعانه به بررسی انتقادی مواضع گذشته دور و نزدیک خود بپردازند، نقص‌ها را بر طرف سازند و زمینه‌های لازم برای شرکت هر چه موثرتر در مبارزه اجتماعی را فراهم سازند.

www.iran-archive.com

گفتگو با سردبیر ارگان "جنبش دمکراتیک اسرائیل"

اسرائیل بله، صهیونیسم خیر!

ترجمه: م. باران

جنبش دمکراتیک اسرائیل از ابتدا مخالف مذاکرات "اسلو" بود و اعتقاد داشت که این مذاکرات حقوق و منافع مردم فلسطین را پایمال می‌کند. کار سندیکائی با کارگران عرب اسرائیل که اتحادیه‌های کارگری اسرائیل آن‌ها را بخشی ازخود نمی‌دانند، از جمله عرصه‌های عمده کار و فعالیت جنبش دمکراتیک اسرائیل است. "ارتباط" نام ارگان مطبوعاتی این گروه‌است. اخیرا خانم "رونی بی‌افراط" سردبیر این نشریه، که در دو ماه یکبار منتشر می‌شود، طی سفر به آلمان گفتگوئی با نشریه "دنیای جوان" این کشور انجام داده و نقطه نظراتی را مطرح کرده‌است، که با توجه به انتخابات اخیر اسرائیل و به نخست وزیری رسیدن ژنرال "اریل شارون" اطلاع از آن می‌تواند برخی انگیزه‌های به قدرت رسیدن ژنرال "شارون" را روشن کند. بخش‌هائی از آن را در زیر می‌خوانید:

س: تضاد واقعیت‌ها در ارتباط با روند صلح تا چه اندازه است؟

ج: در این سه سال اخیر آگاهی عمومی به چنان مرحله‌ای از رشد خود رسیده که تا بحال نظیر آن دیده نشده است. بخشی از پایه‌های این آگاهی را مسلما می‌توان در "قرار دادهای اسلو" ردیابی کرد. مردم درابتدا چشم امید به آن دوخته و انتظارات زیادی از آن داشتند اما رفته رفته متوجه شدند که از آن معجزه‌ای حاصل نمی‌شود و هیچ آلترناتیوی هم به آنها ارائه نمی‌دهد. شک و تردیدها و بدبینی‌های پنهان آنها را قرارداد "اسلو" قطعی کرد. امروز اکثر مردم مخالف قرارداد "اسلو" و امریکا هستند و دیگر امیدی به اینگونه قراردادهای منطقه‌ای ندارند.

آنها یاس و سرخوردگی خود را در ماه دسامبر در قیام الاقصی نشان دادند. این قیام برای عده‌ای غافلگیرکننده و برای عده دیگر کاملا طبیعی بود.

دو جریان موازی هم وجود دارند که هم بر علیه همدیگر فعالیت می‌کنند و هم متقابلا بر روی همدیگر تاثیر می‌گذارند. از یک طرف مردم هستند که در کشورهای عربی و هم در مناطق تحت اشغال اسرائیل به اعتراضات خود ادامه داده و آنها را در اشکال خاص نشان می‌دهند و از طرف دیگر حکومت‌ها هستند.

خواست مردم معترض در خیابان‌ها چیست؟ و حکومت‌ها چه اهدافی را دنبال می‌کنند؟ فلسطینی‌ها می‌خواهند خود را از شر نیروهای اشغالگر رها کنند. آنها نکته مثبتی در قراردادهای اسلو برای خود نمی‌بینند و دیگر بر این باور نیستند که بتوانند با اسرائیل به یک صلح عادلانه دست پیدا کنند و در حال حاضر هم نمی‌دانند چه آلترناتیو دیگری وجود دارد، اما به قیام خود ادامه می‌دهند. اگر از حکومت‌ها صحبت می‌کنم، منظورم کشورهائی هستند که در ارتباط با "اسلو" بودند. مانند: اردن، مصر و دولت خودمختار فلسطین.

آنها فاقد اهداف استراتژیک در دراز مدت هستند. بنابراین آنها باید کاملا متوجه این مسئله باشند که مردم چگونه درباره‌شان فکر می‌کنند و به همین خاطر نیز سیاست یک بام و دو هوا را پیش گرفته‌اند. از یک طرف مجبورند در حرف به امریکا و اسرائیل شدیدا حمله کنند و از طرف دیگر می‌دانند که نباید ارتباط خود را با آنها قطع کنند. و این بازی بسیار پیچیده ایست.

س: تشدید جنگ‌های جدید و تشنج نظامی رو به گسترش کنونی در منطقه و توسعه‌طلبی کنونی اسرائیل چه معنائی دارد؟

اسرائیل مسلما در یک موقعیت بسیار پیچیده و بی‌ثبات بسر می‌برد. "اسلو" بعد از فروپاشی اتحاد شوروی برای خاور نزدیک طرح ریزی شد و از آنجا که امریکا یگانه قدرت جهانی شده است، اسرائیل انتظاردارد که قرینه آن در خاور نزدیک باشد و به عنوان کانون و مرکزی سیاسی در منطقه عمل کند. بنابراین طبق همان قرارداد اسرائیل باید با کمک فلسطین راه را برای ارتباط با کشورهای عربی هموار کند و به عنوان کشوری غربی و مدرن عرض اندام کند.

این از پیش تاکتیک شناخته شده و اشغالگرانه‌ای بود. نباید از خاطر دور داشت که اشغال سرزمین‌اعراب و فلسطینی‌ها توسط اسرائیل طولانی‌ترین اشغال بعد از جنگ جهانی دوم است. حتی این وضعیت از لحاظ اقتصادی ضررهای زیادی به اسرائیل زده و از لحاظ سیاسی مانع از آن شده که یک قدرت منطقه‌ای به حساب آید.

"اسلو" در واقع می‌خواست به اسرائیل کمک کند تا همه توانائی‌های اقتصادیش را بکار گیرد و گسترش دهد و جزیره با ثباتی از آن بسازد که راه را به کشورهای عربی نشان می‌دهد و آنها را به طرف جهانی شدن هدایت می‌کند. اما ساختار سیاسی‌اسرائیل این آرزو را غیر ممکن ساخته و از نظر داخلی نیز کشور را به کلی از توان انداخته است.

س: ایا می‌توان ادعا کرد که در ارتباط با مسئله فلسطین شکافی در اسرائیل بوجود آمده؟ یا عقاید کم و بیش یکسانی در ارتباط با حفظ منافع اسرائیل وجود دارد؟

ج: شکاف هم بوجود آمده و هم نه. این شکاف از این جهت بوجود آمده که کشور عملا به دو اردوگاه تقسیم شده است. یکدسته امتناع‌کنندگانی هستند که هرگونه قرارداد منطقه‌ای با فلسطینی‌ها را رد می‌کنند. مانند احزاب دست راستی "لیکود" Schas و حزب مهاجرین که در اکثریت هم قرار دارند؛ و دیگری نیروهای صاحب نفوذ اقتصادی هستند مانند حزب کار و Meretz که خواهان قرارداد با کشورهای عربی هستند و با واگذاری امتیازهایی به آنها موافقند. اما باز همین دسته هم می‌خواهد به عنوان نیروی حاکم در منطقه باقی بماند و به همین خاطر تمام قراردادهای سابق با کشورهای عربی خالی از اشکال نبوده و نارسائی‌هایی داشته است. برای مثال قرارداد با سوریه را در نظر بگیرید. اسرائیل موافقت کرده که بلندی‌های جولان را تخلیه کند؛ اما از پس دادن یک قطعه آن سر باز می‌زند. هر عقل سلیمی از خود سئوال می‌کند که چرا اسرائیل حاضر به پس دادن این قطعه نیست. قطعه‌ای که نه از نظر اقتصادی ارزش دارد و نه از نظر نظامی. اسرائیل آنرا پس نمی‌دهد، زیرا همین منطقه کوچک باید سمبلی باشد برای اینکه چه کسی ارباب منطقه است و اسرائیل با همین وسیله می‌خواهد برای تمام کشورهای عربی روشن نماید که هیچوقت نباید فراموش کنند چه کسی حرف آخر را می‌زند؛ و یا قرارداد با فلسطینی‌ها را در نظر بگیرید. آیا این به این مفهوم نیست که باراک نخستین کسی در اسرائیل است که بیش از همه حاضر به سازش و دادن امتیاز به فلسطینی‌هاست؟ بله همینطور است. اما به آنها چه داده است؟ در چه مورد با آنها مذاکره کرده است؟ اگر دقیق نگاه کنیم متوجه می‌شویم که همان سناریوی قدیمی تکرار شده است و آنهم قیمومیت فلسطینی‌هاست. جامعه فلسطین باید از حق حاکم شدن بر سرزمین خویش محروم بماند. از نظر اقتصادی که تماما و بدون چون و چرا وابسته است و "دولت خودمختار فلسطین" هم نهاد مستقلی نخواهد بود، زیرا آنها فلسطینی‌هائی را باید اداره کنند که زیر چتر حمایت اسرائیل تربیت شده‌اند.

www.iran-archive.com

اسرائیل نمی‌خواهد درباره اورشلیم و آوارگان فلسطینی به هیچ سازشی تن در دهد. حتی لیبرال‌ترین جناح جامعه اسرائیل هم حاضر نیست که کشورش را مانند یک کشور همجوار و کاملا طبیعی در نظر بگیرد. حتی بخش عمده‌ای از نیروهای به اصطلاح چپ هم خواستار سرگردگی بر عرب‌ها هستند و دقیقا به همین دلیل است که مردم فلسطین نسبت به آنچه که روی می‌دهد بدبین هستند.

س: آیا الاقصی یک قیام خودجوش است؟ یا مانند قیام سال ۱۹۸۷ از طرف نیروهایی سازمان‌دهی شده است؟ بخش‌هایی از دولت "خودمختار فلسطین" هم در این قیام شرکت دارند؟

ج: بلافاصله بعد از شروع اولین قیام رهبری آنهم بوجود آمد و حمایت خود را از آن اعلام و به بقاء آنهم کمک فراوانی کرد. این رهبری شامل همه فراکسیون‌های "سازمان آزادی‌بخش فلسطین" است. امروز ما شاهد نیروی عظیمی هستیم که از ماه دسامبر در قیام مردمی فلسطین خود را در اشکال مختلف به نمایش می‌گذارد. "دولت خودمختار" در انتهای قیام قرار دارد، اما مجبور است مهر و نشان خود را به هر طریق ممکن به قیام و رهبری آن بزند. قیام را او رهبری نمی‌کند، بلکه این قیام است که او را بدنبال خود می‌کشد. عرفات و اطرافیانش این موضوع را بخوبی فهمیده‌اند که اگر به خواسته‌های مردم تن در ندهند بزودی کنار گذاشته می‌شوند و در ضمن این را هم می‌دانند که سرانجام زمانی برای مذاکره فراخواهد رسید، بنابراین اگر می‌خواهند طرف مذاکره باشند، باید بتوانند در راس جنبش قرار داشته باشند.

س: نیروهای مسلح (پلیس) چه نقشی بازی می‌کند؟

ج: در حال حاضر آنها نمی‌توانند رقیب و آلترناتوی برای عرفات محسوب شوند، زیرا نه هدفی دارند، نه استراتژیی و نه برنامه‌ای.

فرماندهان و رهبران "تنظیم" (پلیس) که باید قیام را رهبری کرده و توسعه دهد همان کسانی نیستند که در ابتدای دهه ۹۰ نا امیدی را تبلیغ می‌کردند و مردم را به این بهانه که کاری از آنها ساخته نیست دعوت به خانه نشینی کرده و قبول سرکردگی امریکائی‌ها و اسرائیلی‌ها را تبلیغ می‌کردند؟

س: مردم خواهان عقیم ماندن روند صلح اسلو هستند؟

ج: مشکل در اینجا است که اکثر افراد "دولت خودمختار فلسطین" از روند تکامل جهان و آنچه در آن می‌گذرد، تصور محدودی دارند. امریکائی‌ها هیچگونه علاقه‌ای به یک دولت مستقل فلسطینی ندارند و اروپا هم در این ارتباط دنباله‌رو آمریکاست. در واقع آنها هیچ آلترناتیوی ارائه نمی‌دهند، اما هماهنگ با هم عمل می‌کنند و می‌گویند: دیگر نباید هیچگونه جنبش رهائی بخش ملی وجود داشته باشد که بتواند با نبرد به سیطره استعمارگران خاتمه دهد. چنین چیزی در لغت‌نامه گلوبالیسم وجود ندارد.

س: آیا قیام الاقصی یک جنبش رهائی بخش است یا صرفا یک قیام؟

ج: رهبری کنونی فلسطین تمام کوشش خود را بکار می‌برد که بتواند برگ‌های بهتری را برای مذاکره در دست داشته باشد. اما بعد از کشته شدن چند صد نفر و مجروح شدن هزاران نفر نمی‌توان به راحتی دور یک میز امریکائی شبیه "کمپ دیوید" یا هر جای دیگری نشست. این را هم باید بپذیریم که فلسطینی‌ها نمی‌توانند به تنهایی به استقلال دست یابند، زیرا تناسب قوا بعد از فروپاشی اتحاد شوروی در صحنه جهانی به کلی تغییر کرده است. رهائی ملی در حقیقت مسئله‌ای ایدئولوژیک نیست و باید بخاطر بقاء و پیروزی خود با نیروهای معینی در ارتباط قرار گیرد.

قبلا اتحاد شوروی و اردگاه سوسیالیستی چنین ارتباطی را امکان‌پذیر می‌ساختند، اما متاسفانه امروز بخشی از جنبش‌های رهائی‌بخش نسبت به حسن نیت امریکا دچار خوش بینی شده‌اند. این نوع جنبش‌ها ناگزیز جنبه ارتجاعی به خود خواهند گرفت و وابسته از آب درخواهند آمد.

باید قیام فلسطین و اعتراضات در کشورهای عربی را جنبش فراگیر و جهانی علیه امریکا در نظر بگیریم. جنبشی که از سیاتل تا جنوب آسیا در خیابان‌ها ادامه دارد. هیمنطور در قسمت‌های مختلف جهان مردم به اعتراضات خود علیه امریکا ادامه می‌دهند زیرا با برتری‌طلبی‌های امریکا مخالفند.

س: فلسطینی‌ها باید هنوز بهای زیادی برای مبارزه بپردازند؛ زیرا تا قیام سراسری در کشورهای عربی هنوز راه درازی در پیش است.

ج: در مطبوعات کشورهای غربی هیچ گزارشی درباره قیام در کشورهای عربی دیده نمی‌شود. در آنجا میلیون‌ها نفر در خیابان‌ها به اعتراضات خود ادامه می‌دهند. بخصوص در مراکش. در مصر مردم از "مبارک" خواستند که ارتباط خود را با اسرائیل قطع کند. همینطور در اردن چنین اعتراضاتی با این وسعت کنونی وجود نداشته‌است. اعتراض‌کنندگان تنها برای همبستگی با فلسطینی‌ها به خیابان‌ها کشیده نمی‌شوند، بلکه اعتراض به حکومت‌ها هم هست. در اسرائیل هم فلسطینی‌ها به اعتراضات خود ادامه می‌دهند. درجریان مسدود شدن شاهراه‌های اسرائیل ارتش به روی مردمی که شهروندان اسرائیل محسوب می‌شوند آتش گشود. این اولین بار بود که اسرائیل متوجه شد که در خود کشور هم خطر جدی است. به این ترتیب است که بذرهائی که در "اسلو" پاشیده شد تا اسرائیل را به یک کشور معمولی درمیان کشورهای دیگرتبدیل کند به ثمر نخواهد نشست. جامعه اعراب دیگر تن به روابط طبیعی، بدون پیش شرط‌های خاص با جامعه اسرائیل نخواهد داد.

س: شارون عرفات را طرف معامله نمی‌داند و معتقد است که او فاقد هرگونه پیشنهادی است. آیا این دیدگاه مبالغه‌آمیز نیست؟

س: من مسئله را نه در موضع "شارون"، بلکه در قراردادهای اسلو و ایده‌های غلط ناشی از آن می‌دانم. اهدافی که اسرائیل از سال ۱۹۹۳ به بعد تعقیب می‌کند بر این پایه استوار است که رهبری مردم فلسطین را در خدمت اهداف خود بکار گیرد. ما تقریبا همه می‌دانیم که اسلو ناتوانی خود را در عمل نشان داده است. "شارون" هم راه حل نخواهد بود. اینرا تجربه "نتانیاهو" به ما می‌گوید. اصولا اسرائیل از آنجا که خود را بازوی پر قدرت و توانای امپریالیسم امریکا می‌داند هیچ اهداف استراتژیکی را برای برون رفت از این وضعیت بحران‌زا تعقیب نمی‌کند. زیرا به همان دلیل خواهان سرکردگی خود در منطقه است و می‌خواهد وضعیت منطقه را خود تعیین کند. اسرائیل هیچ استراتژی دیگری غیر از این را به رسمیت نمی‌شناسد و دقیقا به همین خاطر است که دچار یک بحران همه جانبه داخلی و خارجی شده است. اسرائیل دیگر در ساختار صهیونیستی کنونی خود قادر به ادامه حیات نیست.

س: پس مناقشات همینطور به صورت مزمن تا مدتها ادامه خواهد داشت؟

ج: دقیقا همینطور است. فقط با این تفاوت که امریکا نفوذ خود را در منطقه از دست داده است. به همین خاطر در سال ۱۹۹۸ تلاش خود را بکار برد تا ائتلاف ضد عراق را دوباره احیا کند. اما نه تنها موفق به این کار نشد، بلکه بر عکس بعلت شیوه‌های اتخاذ شده باعث ناآرامی و خشم کشورهای عربی هم گردید. مهمترین نتیجه‌ای که از جنبش کنونی می‌توان گرفت این است که جنبش فقط به فلسطین محدود نشده است. این جنبش قلب هژمونی امریکا را نشانه گرفته است. هیچکس نمی‌تواند بگوید که این جنبش چگونه پایان می‌پذیرد. اما این مانیفستی است برای همه جهان که دیگر وضع به صورت کنونی قابل تحمل نیست و این سرچشمه امیداست.

س: جنبش صلح در اسرائیل در چه وضعی است؟

ج: اسلو جنبش صلح در اسرائیل را به کلی درهم شکست. در عین حال باید دانست که جنبش صلح زمانی در اسرائیل در صحنه ظاهر می‌شود که یک جنبش قوی فلسطینی وجود داشته باشد. اسرائیل و امریکا با یک جنبش قوی مبارزه می‌کنند، زیرا خواهان تشکیل یک دولت قوی فلسطینی در مناطق اشغالی ۱۹۶۸ نیستند. تصور کنید که این به چه معنی خواهد بود که خلقی به پاخیزد، بجنگد و در انتها استقلال خود را بدست آورد. این مسلما الگوی خطرناکی خواهد بود که می‌تواند رهروانی داشته باشد. مصری‌ها و اردنی‌ها را در نظر بگیرید.

www.iran-archive.com

اخبار جنبش کارگری ایران

بحران صنایع حاصل حاکمیت سرمایه‌داری تجاری است!

بحران همه جانبه‌ای که ساختار اقتصادی- حکومتی را در جمهوری اسلامی فرا گرفته، نه با زندانی کردن طرفداران اصلاحات و نه با تبدیل قوه قضائیه به فرمانداری نظامی برطرف نخواهد شد. این بحران ناشی از انتشار و یا عدم انتشار چند نشریه نیز نیست، با قرائت‌های مختلف از ولایت فقیه و احکام اسلامی هم ارتباط مستقیم ندارد. این بحران ریشه در جان سختی سرمایه‌داری تجاری برای ادامه برتری در حاکمیت جمهوری اسلامی و کوشش برای گسترش دیکتاتوری این طبقه در جامعه دارد. این برتری و تلاش برای اعمال دیکتاتوری اگر پوشش اسلامی و مذهبی هم نداشت، شکل و شمایل دیگری به خود می‌گرفت. ساختار مافیائی قدرت نیز، با تبدیل نهاد رهبری به دولت قدرتمند سایه برخاسته از دیکتاتوری همین طبقه شکل گرفته است. این قدرت نیز ساختار مافیائی به خود گرفت، زیرا جز از این طریق نمی‌توانست بر جامعه بیرون آمده از یک انقلاب مردمی و وسیع تسلط یابد و چون موریانه ریشه‌های آن را بجود!

بنابراین، بحران همه جانبه کنونی، به شبکه‌های مافیای قدرت و ثروت عمیقا آلوده‌است. این آلودگی مافیائی فقط قتل و جنایت را در بر نگرفته و نمی‌گیرد، تنها قوه قضائیه را در چنگال خود نگرفته‌است و فرماندهان نیروهای نظامی وانتظامی را آلوده به منافع طبقاتی خود نکرده‌است، بلکه در هر پدیده‌ای از فحشاء، دزدی، قاچاق مواد مخدر، شبکه‌های زیر زمینی اجناس غیر قانونی و ممنوعه، تجارت غیر قانونی و قانونی، خرید و فروش واحدهای تولیدی و نابودی آنها، تاسیس بانک‌های خصوصی و هر پدیده و نمونه دیگر اقتصادی و سیاسی و مذهبی این مافیا عمل می‌کند.

بدین ترتیب است که وقتی از بحران عمومی در صنایع ایران، ورشکستگی کارخانه‌ها، بیکاری کارگران، بیکاری تاریخی نیروی کار در ایران، فرهنگ دلالی و پول‌پرستی در جامعه، اعتیاد ۵ میلیونی در ایران و گرفتن قربانی از میان بیکاران کشور و یاد می‌شود؛ و یا از اعتصابات کارگری، اعتراضات و تحصن‌های کارگری نیز خبری به مطبوعات راه می‌یابد، پیش و بیش از هر دلیل دیگری باید در جستجوی نشانه‌های نقش و تاثیر تسلط سرمایه‌داری تجاری بر ارکان حکومتی بود. همین تسلط طبقاتی بر حاکمیت، توانست بر امواج سیاسی-اقتصادی ناشی از ناکامی‌ها در آرزوی فتح و فتوحات در جبهه‌های جنگ با عراق سوار شده و در نقش کارگزار سیاست‌های اقتصادی امپریالیسم امریکا، مجری برنامه امپریالیستی "تعدیل اقتصادی" شود. آنها، درکنار "هاشمی رفسنجانی" حراج کارخانه‌ها، واگذاری آنها در نازل‌ترین قیمت به آقازاده‌ها و وابستگان خویش، تبدیل صندوق‌های قرض الحسنه به بانک‌های خصوصی، تبدیل بنیاد مستضعفان به بزرگترین امپراطوری مالی و سازمان دادن انواع شبکه‌های واردات کالاهای ساخت خارج، ایجاد بازارهای سیاه در داخل کشور که بازار سیاه "ارز" در راس همه آنها قرار داشت، گذراندن انواع قوانینی که راه تجارت خارجی را به سود آنها هموار می‌کرد با استفاده از تسلط خود بر دو دوره مجلس چهارم و پنجم و نابودی صنایع کشور و همه این خیانت‌های ملی را "سازندگی" نام نهادند! از کنار این سازندگی میلیاردها دلار از ۳۰ تا ۳۵ میلیارد دلار وام خارجی را به جیب زدند و امروز با بزرگترین نقدینگی تاریخ ایران از حاکمیت و دیکتاتوری طبقاتی خود بر جامعه دفاع می‌کنند. بحران صنعتی موجود در کشور، که نشریات وابسته به ارتجاع مذهبی و سرمایه‌تجاری آن را به حساب دولت اصلاحات می‌گذارند، حاصل محتوم و طبیعی تسلط طبقاتی سرمایه‌داری تجاری وابسته و متحدان مذهبی و مرتجع آنهاست.

عباس عبدی، بدنبال انتشار حدس و گمان‌ها پیرامون جدائی موتلفه اسلامی از باصطلاح معتدل‌های جناح راست که منظور "روحانیت مبارز" و "مدرسین حوزه علمیه قم" است، بدرستی دو نکته را مطرح می‌کند. او در اظهار نظری پیرامون این حدسیات، که در شماره ۱۳ دیماه روزنامه حیات نو چاپ شد گفت:

آنها از هم جدا نخواهند شد، چون جناح راست بدون موتلفه و تشکیلات و پول آن فلج می‌شود. البته این درست است که جناح راست حالا خودش هم به امکانات مالی و مالی-حکومتی دسترسی دارد اما پیوند آنها یک پیوند تاریخی است! (نقل به مضمون)

مفهوم صریح این سخن، اتحاد تاریخی ارتجاع مذهبی و ارتجاع مالی-تجاری و زمینداری بزرگ با یکدیگر است. همین اتحاد، با همین مشخصات روشن و صریح، امروز در برابر اصلاحات و تحولات ایستاده و به هرشکل ممکن می‌خواهد جامعه را غیر سیاسی، غیر انقلابی و غیر معترض به غارتگری مافیائی آن کند. بحران در صنایع و تولید صنعتی ایران، ریشه‌های واقعی‌اش در اینجاست. در آن نقدینگی است که هر اندازه در اختیار بخش صنایع کشور نیست، در اختیار بخش تجارت هست. بحران در اختصاص بودجه عظیم چند میلیاردی برای تبلیغ ارتجاع مذهبی با امید تحمیق مردم از طریق تلویزیون و سازمان تبلیغات اسلامی و عدم اختصاص بودجه برای آموزش حرفه‌ای به میلیون‌ها جوان ایرانی است که یا در بازار کار سرگردان و بیکارند و یا بزودی وارد بازار کار می‌شوند.

خانم جلودار زاده، عضو رهبری حزب کار اسلامی و نماینده مجلس ششم در گفتگو با روزنامه "دوران امروز" ۲۳ آذر ماه می‌گوید:

«سرمایه گذاری در یک بانک بسیار با صرفه‌تر از سرمایه‌گذاری در بخش تولید به نظر می‌رسد. حتی در بین برخی مسئولان و نمایندگان مجلس این تفکر وجود دارد که برخی از کارخانه‌ها باید از مسیر تولید خارج و تعطیل شوند. بسیاری از کارخانه‌های تولیدی در سال گذشته تنها ۸ درصد سود داشته‌اند و این درحالی است که اگر پولشان را در بانک‌ها می‌گذاشتند بیش از ۱۸ درصد سود دریافت می‌کردند.»

با این سخنان، اگر صراحت بیشتری به خود گرفته و به هسته‌های مرکزی بوجود آورنده این بحران نزدیک شود و راه‌کارها و طرح‌های پیشنهادی نیز ضمیمه آن شود می‌توان موافق بود. اما با کمال تاسف و عمدتا، ناشی ازخط قرمزهائی که مستقیم و غیر مستقیم به نمایندگان مجلس و مطبوعات تحمیل شده، ایشان این راه‌کارها را عنوان نمی‌کند و هسته مرکزی بحران را نیز نمی‌شکافد. خانم جلودار زاده در بخش دیگری از گفتگوی خود می‌گوید:

«عده‌ای از مدیران کارخانه‌ها به عمد می‌خواهند کارخانه تحت تصدی‌شان ورشکست شود تا خودشان آن کارخانه را خریداری کنند. ساختار تولیدی-

www.iran-archive.com

صنعتی کشور ویران است و این موضوع به دولت کنونی هیچ ربطی ندارد.»

در این بخش نیز ایشان نمی‌گوید که اگر به برنامه خصوصی سازی خاتمه بخشیده شود و دست به دست شدن کارخانه‌ها در بازار بورس تهران خاتمه یابد، کارشکنی مدیران کارخانه‌ها با همان انگیزه‌ای که ایشان به آن اشاره کرده‌است خاتمه می‌یابد. درد آنست که برنامه "تعدیل اقتصادی" با حمایت بسیار جدی ارتجاع مذهبی و سرمایه‌داری تجاری وابسته همچنان در جامعه پیش برده می‌شود. آنجا که خانم جلودار زاده اشاره می‌کند که بحران کنونی به دولت کنونی ارتباط ندارد، نمی‌گویدکه دولت ائتلافی هاشمی رفسنجانی- موتلفه- روحانیت مبارز و ۱۰ سال اجرای برنامه تعدیل اقتصادی این بحران را بر صنایع کشور تحمیل کرده‌است. ایشان از این خط قرمز هم عبور نمی‌کند!

خانم جلودار زاده در بخش دیگری از گفتگوی خود می‌گوید:

«اگر ریشه‌یابی شود که چرا دراین مملکت تجارت سودآورتر از تولید است، خیلی چیزها مشخص می‌شود. اخیرا حدود ۶۰ تولید کننده برجسته کشور کارخانه‌هایشان را زیر وام بانک‌ها برده‌اند و با وام‌های کلانی که گرفته‌اند سرمایه‌های خودشان را از این کارخانه‌ها خارج کرده‌اند.»

در این بخش هم، باوجود تائید سخنان خانم جلودار زاده باید گفت که شرح درد، به معنای درمان درد نیست. شما لایحه افزایش نقدینگی دولت برای بخش صنایع و محدودیت بازرگانی خارجی و سپردن کنترل آن به دولت را مطابق قانون اساسی موجود به مجلس ببرید تا پاسخ قطعی به سئوالی که مطرح کرده‌اید بگیرید و انگیزه آن تولیدکنندگان برای بیرون کشیدن پول خود از کارخانه‌ها و لابد ورود آنها به بازار بورس و تجارت را دریابید.

صنایع رو به نابودی نساجی-

بحران در تولید و صنایع ایران، براساس اخبار و گزارش‌هائی که در مطبوعات ایران منتشر می‌شود، بیش از هر صنعت ملی دیگری، صنایع نساجی را در بر گرفته‌است. صنعتی که مستقیما با بازار و تجارت داخلی بصورت سنتی در ارتباط بوده‌است. تنگناهائی که مجلس چهارم و پنجم و دولت هاشمی رفسنجانی با وضع قوانین و مقررات برای تولید نساجی از یک طرف و باز گذاشتن دست تجار بزرگ برای واردات پارچه و حتی قاچاق پارچه از خارج به ایران از طرف دیگر بوجود آورده‌اند، این صنعت را با نابودی قطعی روبرو ساخته‌است. دبیر انجمن نساجی ایران، در مصاحبه‌ای که در روزنامه "دوران امروز" ۲۳ آذر چاپ شد گفت:

«بین ۸ تا ۱۰ میلیارد تومان کالای ساخته شده در انبار کارخانه‌های نساجی وجود دارد. عوارضی که در ایران بر روی محصولات صنایع نساجی بسته شده باعث شده است تا کالاهای ساخت ایران به رغم داشتن نیروی کار ارزان و مواد اولیه در دسترس، همیشه ۶۲٫۵ درصد گران‌تر از نمونه‌های مشابه کشورهای همجوار مثل پاکستان و ترکیه تمام شود. از طرف دیگر، در بازارهای داخلی بدلیل افزایش بی رویه پارچه‌های قاچاق و ارزان خارجی فروش محصولات داخلی کاهش یافته‌است. از جمله دلائل ارزان بودن پارچه خارجی آنست که در پوشش قاچاق پارچه به کشور مواد مخدر وارد می‌شود و به همین دلیل این پارچه‌ها به هر قیمت که به بازار عرضه شود برای قاچاقچیان سود آور است! در حال حاضر بیشتر واحدهای نساجی بنیاد مستضعفان و همینطور کارخانه‌های وابسته به بانک‌ها و دیگر مراکز دولتی زیان ده هستند.»

حتی همین سخنان بسیار کوتاه و غیر مستقیم نیز نشان می‌دهد که چگونه فساد، قاچاق، تباهی صنایع، تجارت و تسلط مافیای ثروت بر قدرت حکومتی در تمام عرصه‌های تولیدی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و عمل می‌کند.

به همین دلیل، هرگز نمی‌توان پیرامون یکی از جنبه‌های بحران عمومی کنونی جامعه ایران به چاره‌جوئی پرداخت و از دیگر عرصه‌ها غافل ماند. این در حالی است که پرداختن به کل آن نیز، یعنی پائین کشیدن یک طبقه از حاکمیت و جایگزین کردن نمایندگان طبقات و اقشار دیگری بجای آنها، که جنبش کنونی مردم ایران را بتوانند نمایندگی کنند. وقتی از این جنبه به تحولات نگریسته می‌شود، جنبش کنونی و اصلاحات کنونی چیزی جز جنبشی انقلابی و اصلاحاتی انقلابی به مفهوم طبقاتی آن نیست!

اینها نکاتی‌است، که در داخل کشور و حتی در مطبوعات نیز به اشکال و زبان‌های مختلف بیان می‌شود و همین امر نیز نشان می‌دهد که جنبش به سمت آگاهی هرچه عمیق‌تر از ریشه بحران اجتماعی کنونی پیش می‌رود و هر نهاد و یا شخصیت سیاسی که بنام جنبش و اصلاحات در صحنه حضور دارد، هیچ چاره‌ای جز پرداختن به آن ندارد. این سمت‌گیری انشعاب ها و جدائی‌هائی را در جبهه تحولات بوجود خواهد آورد، اما از آنجا که بدون این اصلاحات، به خواست‌های جنبش پاسخ داده نمی‌شود، این نوع جدائی‌ها نیز تعجب آور نیست!

کدام سمت گیری اقتصادی؟-

دکتر سیدمهدی صحرائیان، اقتصاددان واستاد دانشگاه، در گفتگو با خبرگزاری دانشجوئی "ایسنا" در تاریخ شنبه ۱۵ آبان ماه ۷۹ می‌گوید: « رئیس جمهور در اصلاحات اقتصادی درگیر بایدها و نبایدهای سختی است و یک مدیریت کلان اقتصادی همگرا نیز دراختیار ندارد. اگر مجلس اندیشمند بوده ونمایندگان مردم طرح‌های اصلاحات اقتصادی را بشناسند وآنها را در اولویت قرار دهند، هیچ قدرتی نمی‌تواند از تصویب آنها جلوگیری کند، نه رانت‌خواران ونه بروکرات‌های سنتی موانع دو دسته هستند یک دسته افرادی هستند که جزو طبقه رانت خواران می‌باشند و در صورت تصویب طرح‌ها سودهای کلان خود را ازدست خواهند داد و دسته دوم بروکرات‌های دولتی‌اند که ممکن است بعلت عدم شناخت کافی از طرح‌ها با آنها مخالفت کنند.»

دیدگاهی مشابه آنچه در بالا آمد را از "فریبرز رئیس‌دانا" کارشناس اقتصادی و در گفتگو با همین خبرگزاری که در شماره ۲۶ دیماه روزنامه "همبستگی" چاپ شده بخوانیم:

« شرایط ناعادلانه که موجب ایجاد سودهای مبتنی بر امتیازهای دولتی، سرمایه‌داری بروکراتیک، رانت‌های ویژه و نامرئی و سودهای فوق‌العاده انحصاری و حمایت شده در قالب یک ساختار ناهنجار اقتصادی شده موجب گردیده تا منابع در اختیار جریان‌ها، نهادها، افراد، شرکت‌ها وخانواده‌هائی قرار گیرد که ذات آنها نا مشروع و غیر قانونی‌است. اقتصاد مردم سالار پاسخگوی این فساد و نابرابری است. گروه موسوم به راست گرایان افراطی در ایران با این اعتقاد که فقر و تبعیض بحث اقتصاد نبوده و اقتصاد تنها باید به سودآوری بیاندیشد خواسته و ناخواسته به گسترش فقر دامن زده‌است. باید پاسخگوی این فساد و نابرابری در مقابل مردم باشند، حتی اگر از زاهدترین افراد جامعه باشند.»

این نظرات و دیدگاه‌ها را باید وسیع‌تر به میان مردم برد و سمت‌گیری اقتصادی اصلاحات و جنبش را هدایت کرد!

www.iran-archive.com

برخی اخبار جنبش کارگری!

اراک– جلسه هیات اجرائی خانه کارگر اراک، مانند بسیاری جلسات مشابه از بحث‌های حاشیه‌ای به بحث اصلی موقعیت تولید در کشور و محدودیت‌هائی که علیه حقوق کارگران اعمال می‌شود اختصاص یافت. دراین جلسه پورطالبیان دبیراجرائی خانه کارگر استان مرکزی گفت: هنوز ترکش‌های قراردادهای موقت کار التیام نیافته، زمزمه‌های تعطیلی برخی واحدهای تولیدی شنیده می‌شود. چگونه‌است که آن زمانی که ارز ۷۰ ریالی از دولت می‌گرفتند فعال بودند و سرمایه‌های کلانی اندوختند ولی امروز می‌گویند نمی‌توانیم واحد تولیدی را اداره کنیم. تعدیل در قانون کار هیچ معنائی ندارد.

در ادامه این جلسه "شهبازی" مسئول کمیته بیمه و درمان کارگران استان مرکز گفت: متاسفانه با پول کارگران بیمارستان می‌سازند و بعد تحویل دولت می‌دهند. باید شرایطی فراهم شود که کارگران و نمایندگان آنها بتوانند اداره سازمان تامین اجتماعی را بر عهده بگیرند.

۱۵۰ هزار کارگر در آستانه بیکاری!

ساوه– رئیس کانون عالی شوراهای اسلامی کار کشور، درجمع مسئولان نهادهای کارگری شهرستان ساوه گفت: با ادامه روند خصوصی‌سازی نه تنها زمینه اشتغال فراهم نشده بلکه شاهد اشتغال زدائی هم شده‌ایم. واگذاری صنایع به بخش خصوصی باید در بستر مناسب و منطقی صورت گرفته و در این رابطه منافع ملی و بویژه کارگران بطور کامل مد نظر مسئولان قرار گیرد. اگر واحدهائی که طی سال‌های گذشته به بخش خصوصی واگذار شده را مورد ارزیابی قرار دهیم متوجه می‌شویم که این واحدها به ورطه ورشکستگی که نتیجه آن بیکاری خیل عظیمی از کارگران است افتاده‌اند. واردات بی رویه اقتصاد و تولید کشور را مختل کرده‌است. اگر این روند ادامه پیدا کند یکصد واحد تولید لوازم خانگی تعطیل شده و ۱۵۰ هزار کارگر و حدود ۲۰۰ هزار نیروی انسانی مشغول به کار در فعالیت‌های جنبی این خط تولید بیکار خواهند شد!

شهرری– دبیرکل خانه کارگر "علیرضا محجوب"، درجمع کارگران شرکت گرماگستر (سازنده انواع دیگ‌های بخار و آبگرم‌کن) و نیز یکی از معظم‌ترین و موفق‌ترین واحدهای صنعتی در شور آباد شهر ری گفت: کارگران در یک بازده نهائی ۱۰ ساله حدود ۱۱۰ در صد از نرخ اعلام شده بانک مرکزی کمتر حقوق گرفته‌اند و همین امر موجب کاهش شدید قدرت خرید آنها شده‌است. این درحالی است که مطابق قانون، میزان حقوق کارگران باید متناسب با نرخ تورم همان سال محاسبه شود. به منظور بررسی کارشناسانه تعیین میزان حقوق کارگران و انسجام تصمیم کمیته دستمزد در خانه کارگر تشکیل شده‌است!

چیت ری چرا به بخش خصوصی واگذار شد؟

شهرری– دبیراجرائی خانه کارگر شهرستان ری در جلسه کانون هماهنگی شوراهای اسلامی کار کارخانه‌های شهرستان ری، که بمنظور بررسی وضع نابسامان واحدهای تولیدی این شهرستان برگزار شده بود گفت: واردات بی رویه کالا، از جمله مشکلات جدی جامعه کارگری و صنعت کشور است که باید برای آن چاره جوئی همه جانبه و فوری کرد. وی در اشاره به قراردادهای موقت کار، آن را بهره‌کشی نوین و بیرحمانه از کارگران توصیف کرد و در پایان خاطر نشان کرد: واگذاری شرکت چیت‌ری به بخش خصوصی مورد اعتراض و نارضائی شدید کارگران است. کارگران این واحد اکنون چندین‌ماه است حقوق دریافت نکرده‌اند.

ایران‌گاز– چند تن از کارگران شرکت ایران گاز در دیدار با دبیرکل خانه کارگر گفتند: مدیران شرکت به اجبار آنان را بازخرید کرده و با کارگران بصورت پیمانی و یک نفره قرار داد امضاء می‌کنند. کارگران قراردادهای موقت کار را مخل امنیت شغلی خویش دانسته و از کارگران قراردادی دعوت کردند تا در اجتماعات و همایش‌هائی که برای بررسی و دفاع از حقوق کارگران قراردادی برگزار می‌شود حضور فعال یابند.

سیستان و بلوچستان–

دبیراجرائی خانه کارگر، طی مراسمی در استان سیستان و بلوچستان گفت: بزرگترین مشکل کارگران استان خصوصی‌سازی و واگذاری خدمات پشتیبانی ادارات به واحدهای خصوصی و نسخه پیچیده شده توسط شورای عالی اداری کار گره گشا نیست زیرا ساختارهای لازم در این استان بوجود نیآمده‌است. اجرای این بخشنامه و واگذاری کارگاه‌ها به واحدهای خصوصی امنیت شغلی را برای کارگران از بین برده‌است. حداقل استان‌های محرومی مثل سیستان و بلوچستان را می‌توان مستثنی کرد. اکنون کارخانه ریسندگی و پوشاک زابل، شرکت قطعات پیش ساخته زاهدان، کشت و صنعت گوهرکوه بلوچستان یا تعطیل شده‌اند و یا در آستانه تعطیلی قرار دارند. در این کارخانه‌ها دستمزد کارگران پرداخت نمی‌شود.

اهواز– دبیران اجرائی خانه‌های کارگر سراسر کشور، در پایان گردهمآئی خود در اهواز، ضمن تاکید بر تصویب نهائی لایحه بازنشستگی پیش از موعد و حذف شرط نسبی از این لایحه خواهان تامین امنیت شغلی کارگران و لغو قراردادهای موقت کار شدند. در قطعنامه پایان این گردهمآئی آمده‌است: «تورم بعنوان یکی از عوامل اساسی، تیغی است که بر گلوی جامعه کارگری نهاده شده‌است. کارگران خواهان افزایش دستمزد، متناسب با ۱۱۰ درصد تورم می‌باشند.» در همین قطعنامه همچنین از سیاست واردات کالاهای خارجی انتقاد شده و عملی در جهت دفن تولید ملی قلمداد شده و سئوال شده‌است «دفن تولید ملی به دست خود چه افتخاری برای ما به دنبال دارد؟»

ارومیه– کارگران آجر ماشینی ارومیه با ارسال طوماری خطاب به شورای عالی کار خواهان افزایش دستمزد متناسب با تورم کارگران در سال ۸۰ شدند. آنها در نامه خود نوشتند: «کدام یک از مسئولان با ۶۰ تا ۷۰ هزار تومان حقوق در ماه می‌توانند زندگی خود و خانواده خویش را بگردانند؟»

کهگیلویه– نماینده کارگران کهگیلویه و بویر احمد گفت: فقر و محرومیت و بیکاری سراسر استان را گرفته‌است و سرمایه‌گذاری در بخش‌های صنعتی و اشتغال‌زا صورت نمی‌گیرد. خدمات تامین اجتماعی بشدت ضعیف است و کارگران استان پس از مدت‌ها انتظار راه‌اندازی بیمارستان تامین اجتماعی حالا شاهدند که این بیمارستان پس از اتمام کار در اختیار دانشگاه علوم پزشکی قرار گرفته‌است.

شیراز– مدیرکل کار استان فارس، در جمع مدیران واحدهای کارگری نمونه استان گفت: «من از وضعیت نرخ بیکاری نگرانم. متاسفانه تفکر حاکم بر اقتصاد ما تجاری است تا تولیدی و صنعتی. این تفکر آفت اقتصاد ملی است!»

www.iranarchive.com

قربانیان "خط اعتدال":

چپ مذهبی، ملی–مذهبی‌ها و دگراندیشان!

وزارت ارشاد اسلامی در آخرین ماه‌های وزارت عطاء الله مهاجرانی، درباره موقعیت نیروهای ملی و ملی–مذهبی یک نظر سنجی در ایران انجام داد. این نظرسنجی در ارتباط با آینده انتخابات و هر نوع رای‌گیری در ایران انجام شد و نتیجه آن بصورت رسمی در اختیار مقامات جمهوری اسلامی، از جمله "رهبر" قرار گرفت. به موجب این نظرسنجی، اگر در شرایط کنونی یک انتخابات آزاد و بدون دخالت شورای نگهبان در ایران انجام شود نیروهای ملی–مذهبی ۷۵ درصد آراء مردم را بدست خواهند آورد!

این نظرسنجی که در سطوح گوناگون و در میان اقشار مختلف مردم طی چند ماه صورت گرفته بود خشم مخالفان تحولات در ایران را علیه عطاءالله مهاجرانی تشدید کرد، زیرا تمام بافته‌های تبلیغاتی و مطالب منتشره در بولتن‌های محرمانه‌ای که در اختیار مقامات و روحانیون حوزه‌های علمیه قرارمی‌گیرد را بی‌اعتبار ساخت. در این بولتن‌ها چنان وانمود می‌شود که اگر مطبوعات در صحنه نبودند اساسا خاتمی به پیروزی نمی‌رسید و مجلس نیز از دست ارتجاع مذهبی خارج نمی‌شد و به همین دلیل می‌توان با بستن مطبوعات، آب رفته را به جوی باز گرداند و همه را گوش به فرمان روحانیون حکومتی کرد! در همین بولتن‌ها از بسیج بعنوان چماقی یاد می‌شود که باید بر سر طرفداران دولت فرود آید. این درحالی است که نظر سنجی وزارت ارشاد اسلامی که سندی معتبر و دولتی است نشان داد فشارها و توطئه‌های سال‌های گذشته گرایش به سمت افراد دارای اندیشه‌های ملی–مذهبی را بیشتر کرده است و چنانچه این فشارها ناامیدی از دولت را در جامعه موجب شده باشد، این ناامیدی موجب امید بستن به ارتجاع نشده، بلکه امید به نیروهای خارج از حاکمیت و بویژه ملی–مذهبی و دگراندیش را بیشتر کرده‌است.

در میان طیف متنوع نیروهائی که در برابر تحولات قرار دارند دو برخورد با این نظرسنجی، که کتمان آن ناممکن شده صورت گرفته‌است: ۱– یورش به نیروهای ملی–مذهبی و بستن هر چه بیشتر فضای انتخابات آینده و تشدید تبلیغات علیه این جریان ۲– زمزمه تجدید نظر در سیاست‌های گذشته در میان بخشی از این نیروها و باصطلاح مقابله خطی و سیاسی با رشد اعتبار نیروهای ملی–مذهبی در جامعه. تدابیر گروه اول در دستگیری نواندیشان دینی و چهره‌های ملی–مذهبی و تدارک شوهای تلویزیونی خلاصه شده؛ و گروه دوم بتدریج به خطی نزدیک می‌شود که روزنامه "انتخاب"، بعنوان سخنگوی اعتدال در اصلاحات آن را نمایندگی می‌کند. در همین رابطه مدیرمسئول و سردبیر "انتخاب" اخیرا مطالبی در خصوص ضرورت نواندیشی دینی و در افشاگری نسبتا بی‌پروا علیه مصباح یزدی عنوان کرده و در مطبوعات نیز بازتاب گسترده یافته‌است. "طه‌هاشمی"، سردبیر "انتخاب" پیرامون ضرورت نواندیشی دینی در مصاحبه مشروحی با روزنامه "دوران امروز" نقطه نظراتی را مطرح کرده‌است، که در واقع منشور خط اعتدال است. بموجب این منشور که در متن مصاحبه مشهود است، برای حفظ و کنترل اصلاحات در دست روحانیون داخل حاکمیت و جلوگیری از رشد بیشتر گرایش به سمت ملی–مذهبی‌ها و دگراندیشان و ملیون باید معتدل‌های جناح راست با بخشی از جناح حاضر در دولت و یا حامی دولت به تفاهم برسند و دایره را برای اصلاح طلبان داخل حاکمیت محدود نگهدارند تا این دایره در ارتباط با طرفداران اصلاحات در خارج از حاکمیت گسترده نشود!

تمام این تدابیر برای جلوگیری از تعمیق اصلاحات و رادیکال شدن آنست و بی‌شک یکی از اهداف اصلی آن، علاوه بر مسدود نگهداشتن دایره حکومتی اصلاح طلبان، تصفیه درون این دایره از طیف رادیکال و چپ آنست. طیفی که در حال حاضر عمدتا شامل حال مجاهدین انقلاب اسلامی می‌شود. امری که حداقل با هدف عقیم کردن اصلاحات از نظر اقتصادی در دستور اعتدال قرار دارد. با آنکه کسی بر زبان نمی‌آورد، هدف از این اعتدال و بویژه تصفیه دایره اصلاح طلبان داخل حاکمیت از طیف چپ مذهبی و جلوگیری از نزدیک شدن دگراندیشان طرفدار تحولات انقلابی به این طیف و به دایره اصلاح طلبان حکومتی جلب توجه امریکا و در نهایت، جلب حمایت آنست. طرح اعتدال سه ماه پس از انتخاب محمدخاتمی به ریاست جمهوری، رسما از سوی "سایروس ونس"، وزیر خارجه اسبق امریکا و یکی از چند نظریه‌پرداز اصلی امریکا، طی سخنانی در کنفرانس "آینده‌ایران" در نیویورک مطرح و بصورت بسیار دقیق تئوریزه شد. مرکزی‌ترین محورهای این طرح که برای نخستین بار توسط راه‌توده منتشر شد، به شرح زیراست: «بجای استفاده از تحولات دمکراتیک و شامل کردن کلیه گروه‌ها و قشرهای مردمی، از میان گروه‌های نخبه و از درون گروه نخبه نیز گروهائی که بتوانند در خط میانه قرار بگیرند، یعنی نه دمکرات باشند و نه انحصارطلب باشند، اینها انتخاب شوند و از حمایت جهانی هم برخوردار شوند. امریکا می‌تواند [برای تشویق، جلب اعتماد و شکل‌دهی گروه نخبه] بطور مستقیم با گروه انحصارطلب وارد مذاکره شود و اعلام آمادگی برای حمایت کند، تا این گروه اطمینان پیدا کند و برای حل مشکلات اقتصادی برود به طرح حل مشکلات سیاسی. برای این کار، از میان نخبگان گروه دوم [یعنی خط راست] و از میان گروه اول [همکاران خاتمی و طرفداران تحولات] ترکیب را می‌توان بوجود آورد.» (راه توده شماره ۹۲ بهمن ۱۳۷۸)

در صفحات شماره ۱۰۴ می‌خوانید:

◆ ۲– امنیت ملی در گرو مشروعیت مردمی؛ ◆ ۳– "امنیت ملی" از نگاه رهبر و رئیس جمهور؛ ◆ ۴– مقابله حکومتی با کنگره اصلاح‌طلبان خارج از حکومت؛ ◆ ۵–دو مصاحبه مرتضی نبوی–شالگونی؛ ◆ ۶– "صیغه" نام رمز فحشاء؛ ◆ ۷– وحدت عمل و پیکار مشترک نیروهای طرفدار اصلاحات انقلابی؛ ◆ ۸– تجربه نبرد ۲۰ ساله را به میدان آوردید؛ ◆ ۱۱–۹– عراق را گام به گام به کام نابودی کشاندند؛ ◆ ۱۶–۱۲– پرسش‌های راه توده، پاسخ‌های عباس عبدی؛ ◆ ۲۰–۱۷ انقلاب، مسالمت و خشونت؛ ◆ ۲۴–۲۱– انگیزه‌های انتشار جزوه ۸۰ صفحه‌ای گروه دوم تحقیق قتل‌های زنجیره‌ای؛ ◆ ۳۰–۲۵– اوباشی که سربار انقلاب بودند، اما سربازان امام زمان لقب گرفتند؛ ◆ ۳۳–۳۱– نامه‌ها و پیام‌ها؛ ◆ ۳۴– آخرین غزل؛ ◆ ۳۸–۳۵– ستون پنجم امریکا در ایران کیست؟ ◆ ۴۰–۳۹– ستیز حکومتی، نفرت مردمی؛ ◆ ۴۲–۴۱– هم مدعی، هم منفعل؟؛ ◆ ۴۴–۴۳– اسرائیل بله! صهیونیسم خیر؛ ◆ ۴۷–۴۵ –اخبار جنبش کارگری ایران؛ ◆ ۴۸– قربانیان "خط اعتدال": چپ مذهبی، ملی–مذهبی‌ها و دگراندیشان.

آدرس صندوق پستی:

Rahe Tudeh No. 104 Feb. 2001

Postfach 10 02 14, 48051 Munster Germany

شماره حساب بانکی:

Postbank Essen, Konto No. 0517751430

BLZ 360 100 43, Germany

۴ مارک آلمان، ۱۶ فرانک فرانسه، ۴ دلار آمریکا و ۴٫۵ دلار کانادا

16 FF, 4 DM, 4 US$ & 4.5 Canada $

فاکس و تلفن تماس (+۴۹)–۲۱۲۳–۳۲۳۳۶

آدرس اینترنت: http://www.rahetude.de

E-mail: akord19@gmx.de و یا anore@gmx.de :

www.iran-archive.com